

سیماوون

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۱۴۰۹ مطابق مارچ ۱۹۸۹ سال دوم شماره مسلسل ۱۸

Ketabton.com

سرنوشت «مدرن تیک» ۴

فریده انوری

دیگلماتوربی مانند ۱۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



PROPERTY OF
ACKU
S 803

لکی فایف
555

دعوتهاي رسمي وشخصي ، محافل عروسي وشيريني خوري شهريان را
به حسن صورت برگزار مي نمايد . سالون لکي فايف
همينه براي شما پر خاطره خواهد بود .
به استثناي روز هاي تعطيل از ساعت ۱۱ تا ۱۲½ درخدمت شما قرار دارد .
آدرس : شهرنو مقابل مسجد جامع شيربور . تيلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید



لباسهاي مناسب براي هر فصل سال از وبايلي که جديدا وارد گرديده ديدن نماييد .

وارد کننده بهترين اجناس از کمپنی هاي معروف جهان .
آدرس: زرغونه ميدان شهرنو

قرطاسیه فروشی شمریز

نشرات سود نظر شما : سباوون ، جوانان امروز ، اخبار هفته ، قرطاسیه و کارتهای تبریکی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی خریداری نمایید

آدرس: متصل بازار امید

(c) ketabton.com: The Digital Library

یما رامین ویدیو کست





یما رامین ویدیو کست
فلم هاي مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد ازمحافل خوشی وسرور شما فلمبرداري مي نمايد . لحظه هاي شادي براي همیشه جاودان می سازد .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ فقیر زی
تیلفون : ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶



فروشگاه هارون

وسایل واجناس مورد ضرورت خانواده ها را تازه وارد نموده است .
آدرس: چهارراهی انصاري متصل نمایندگی پشتنی تجارتی بانک

شریفی ویدیو کست

محافل خوشی و سرور شما را در کست هاي با کیفیت ویدیوي فلمبرداري مینماید .
آدرس: شهرنو متصل رستورانت لکی فایف .

فروشگاه حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

خوراکه فروشی عبدالخالق

متصل رستورانت لکی فایف

بخرید

به مفاد شما و خانواده های شماست

کروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی وسرور شما

آدرس ها: قرطاسیه فروشی شریزه لوحه نویسی سعید، جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید وفروش خانه وموتر .
ادرس: شهرنو چهارراهی شهرپور
تیلفونهاي دفتر ومنزل : ۳۲۰۲۹ـ۳۰۳۸۳

قرطاسیه فروشی اخباری

کتب، قرطاسیه، مجلات وکارتهاي تبریکی ارزان وخوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

مجددیان

قرطاسیه ومجلات مورد نظر تانرا عرضه میدارد .
آدرس : مقابل دروازه جنوبی روضه مبارک شهر مزارشریف ومقابل هوتل پلازادر کابل .

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه میدارد .
آدرس: متصل کلینیک مرکزي

رهنمای معاملات بسم الله یادگار

خرید و فروش خانه وابارتمان
آدرس : بین چهارراهی شیرپور وچهارراهی انصاري
تیلفون: ۳۲۴۶۸

فروشگاه فقیرزی

وسایل آرایش راجدیدا وارد نموده است. همچنان فلمبرداري محافل خوشی درکست هاي ویدیویی پذیرفته میشود .
آدرس : شهرنومقابل سینمابارک

فردین موزیک

انواع مختلف کست هاي موسیقی افغانی ، هندي وغربی را به علاقمندان موسیقی بپیشکش مینماید
آدرس : مارکیت جمهوریت

شرح پشتی : انیل کپور ومد هوري د ویتارة موبق سینماي هند

(c) ketabton.com: The Digital Library

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۷ شماره مسلسل ۱۸ سال دوم

سباوون



ستاره ده ملیونی
صفحه ۵۴



تنها صدا است که می ماند
صفحه ۱۴

دخور کوژدن

آیا میتوان از سرطان نجات یافت

وقتی کودک در آب تولد می شود

حیرانونکی حافظه

۳۸ مخ

چیستان و نقش

صفحه ۵۱

(c) ketabton.com: The Digital Library



ازبوجی خند متابوزخند هفته
صفحه ۲۴



بیاکدې بارېزې ۱۶ مخ

مصاحبه باقاري برکت الله سلیم
صفحه ۳۲



انکشاف فزینه انفاق گیشه می نوزد

صفحه ۲۶

نشریه اتحادیه ژورنالستان جمهوری افغانستان

آدرس: کوچه زرین سرک شماره ۱۰ مقابل تعمیر ملیه دوزی کمپنی حاشیه بانکی (۲۳۳) اسما دافغانستان

مدیرمسوول : دوکتورظاهر طنین
تیلفون : ۶۱۱۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تیلفون : ۶۲۷۵۲
سوجبورد : ۶۱۸۷۸
ارتباطی : ۵۴ ـ ۴۸ ـ ۳۱

زیر نظر هیأت تحریر:
بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شفیق وحدان

ارت وگرافیک : حمید حلیمی و وحمید مسعود
خطاطان : کبیر امیر عیس قانعی
مهتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی و عمابون

ادارهٔ مجله در تصحیح وتدقیق مطالب دست آزاد دارد . منا مین وارده در صورت نشر نشدن مسترد نمیگردد . نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وحشت خمپاره ئی

نوشته : کامله حبیب



وقتی یک مادر حاصل بینوایی هایش را در خاک و خون می بیند

من چهره جنگ را در سیمای جنگ زده هاديدم . چهره غريبان وحشت را در آيينه چشمان جوانانی مشاهده کردم که دست يغما گر جنگ گلبرگ هاي اميد وآرزوي شان را تاراج کرده بود .

مفهوم جنگ وويراني جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغديده ، زنان بيوه وعروسان حنابدست ديدم . انها برايم ازوحشت جنگ قصه میکردند من میشنيدم ومی نوشتم . ستون پشتم تيرمیکشيد ، قلبم ميلرزيد ، اشکهايم را درپشت ديوارسنگين پلکهازندانی کرده بودم ، شعله هاي اتش درسينه ام زبانه میکشيد رگ هاي تنم مانند شاخه هاي خشک درخت درهم می پيچيد ومثل آن بود که نيش هزاران سوزن سرد درگوشت تنم فرومیشد .

اما میشنيدم ، گوش ميدادم ومی نوشتم درباره انانی که مردند و انانی که زنده بودند ورنج ميبردند وذره ذره وجود شان زيرشلاق وحشت ازجنگ فرياد برميداشت . ولی آنچه راکه جنگ نتوانسته از انها بگيرد ايمان ، باوردي وعشق به وطن است ومانيونه هاي کوچکی را بروي کاغذ می آوريم :

به ماوري خبررسيده بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه چارصد بستررفت . درصحن شفاخانه درزيرد رختان بيماران وزخمی هارا ديد که به چوب هاي زيربغل تکيه داده اند . سرهاي شان ، دستهاشان وپاهايشان بندا ژ پيچ شده بود . مادر به انهانزديک شد باد لسوزي ودقت به انهاخيره شد . هيچ يک ازانها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهايشان رفتند .

انان همه يگر راکمک میکردند . انکه آخر همه ميرفت صرف يکپاويک دست داشت وپاچه تنبان اوکشال بود وباهمان يک پاخيزبرميداشت .

مادر به دهليزمنزل چارآمد به همه اتاق ها سرکشيد . دريکی ازاتاقها به چپرکتی نزديک شد . جوانی شبيه پسرش بود . مادرنزديک او ايستاد . چشمان جوان بدون انکه پلک بزند به سقف اتاق دوخته شده بود . همه وجود اوبند ازهيچ بود . باانکه خيلی درد ميکشيد هيچ نمی ناليد . موهاي سياهش حلقه حلقه بروي بالشت افتاده بود زن باخود شگفت : چقدر به پسرم شباهت دارد . دستان لرزان زن بپيشرفت تانزد يکی موهاي جوان رسيد ، آنرا لمس کرد وبعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهايش فروريختند اما جوان باخود ش خلوت کرد بود

اوبخاطر همه زخمی ها وبخاطر همه معيوبين گريه ميکرد . بعد به همه اتاقها سرکشيد ، برايش گفتند : پسرت شهيد شد . اتش ماين اورا سوختانده بود . هيچ نقطه بی در وجودش سالم نبود . زن درطول راه باخود ميگفت : کاش ميبود ، هر زخم اوراميبوسيدم انقدر که ازلبانم خون می آمد . وانوقت جنان گريه کرد که گويی چشمه قلبش دهن کشوده باشد .

من بازنان ومادران مصيبت کردم که جنگ عزيزترين عزيزشان را گرفته است . من بازنانی ديدم که شهامت وغرور داشتند ، وحشت جنگ کمرهمت انها راخم نکرده بود .

مادري ميگفت : "يک بچيم مدير ليسه شيوه کی بود . بيست روز از عروسی اش نگذشته بود که درراه مکتب شهيد شد . بچه دگيم صاحب منصب هوايی بود . يکماه ازعروسی او نگذشته بود ، هنوز دستان عروسی او رنگ حنا داشت که به شهادت رسيد وبچه سومی ام فارغ صنف ۱۲ دارالحفاظ بود ، ششماه ازنامزدي او نگذشته بود که در سال ۸۰ زنده گم وگورشد . بجايم هرکدامشان وطنپرستان براستی بودند درراه دفاع ازوطن جام شهادت نوشيدند ."

وحشت جنگ را ازمن بپرسيد . وحشت جنگ را من باچشمانم ديده ام . وقتی مادرحاصل بيخوابی شبهايش را ، ديده خاک وخون می بيند ، نفرت از جنگ مثل خاردر قلبش ميخلد . به جاي خون نفرت ووحشت از جنگ در رگهاي جانم جريان داره . غم مثل کوه هاي همه دنيا سرشانه هايم سنگينی ميکند . درد يک مادر را فقط يک مادر ميداند . فرزندان ما درراه سربلندي وطن قربانی دادن وما اينرا بهترين افتخار ميدانيم ."

بقيه در صفحه (۸۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library



(c) ketabton.com: The Digital Library

مفاخر ملی ما

سند تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

نویسنده : عبدالله دشتی لغمانی

تاریخ کشور باستانی ما مظهر ومبین عظمت وجلال مفاخر مدنی اعصار وقرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین مرزوبوم پدید آمده ، ارزشها ونفایس مادی ومعنوی فراوانی در پرتوتلاشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، ازسوی دیگر آنچه راکه تاریخ بروشنی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک واسنادیست که مواد خام این وثیقه ٔ ملی رامیسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریک ومجهول تاریخ کشورخود دارند ودرصدد گام نهادن دراین عرصه میباشند ، ازاستناد به اسناد موٴثق ومعتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر ومحقق دشوارخواهد بودکه بتواند به نیازهای تحقیقات واقعیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه ٔ اسناد معتبر،میتوان از ارشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی امم ازآثار خطی (دوپاسه هزارنسخه) واسناد تاریخی (بیش از دوصد) نبود ، ازجانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها،تشویش مسئولان این موسسه رادوچندان ساخته بود . اما درسالهای اخیر دستیابی به جای مناسب حفظ مواریث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو وگردآمدن سیل اسای آثار ازسوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً موٴظفین این موسسه راملو ازمسرت ساخت . آرشیف ملی ازنگاه تشکیل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

۱ــ مدیریت مکروفلم وفوتوکاپی : این شعبه لابراتوار مجهزی به غرض تهیه فوتوکاپی ومکروفلم آثار واسناد تاریخی در اختیار دارد .

۲ــ مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثارمربوط رابشیوه های علمی حفظ وحراست نموده ، درتهیه فیش های مقدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد وبحث همکار دایمی مراجعان داخلی وخارجی در شعبه بسرج ومطالعه وسالون نمایشی باشد .

۳ــ مدیریت کارت وکتلاك این شعبه درصدد تهیه نمودن کارتهای علمی اسناد وکتب خطی میباشد .

٤ــ مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیزمانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خویشرا پیش میبرد .

در پهلوی شعبات فوق یک بورد مسلکی نیز وجود داردکه در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته ودر راه رفع پرابلم های شان مشوره میدهد ، برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی رابعهده داشته ،در اجرای امورغیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی درکنار سالنگ وات فعلی وباغ چرمگری سابق موقعیت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره داراالاحاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمارت بستانسرای ساخته شده که به سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱ــ۱۲۸۰هـ ش) مصادف میباشد .

این تعمیر دارای تعدابی به عرض دومتر وعمق سه متر بوده ، مواد آن ازسنگ (مخلوط خاکستر ، چونه وریگ میباشد) ،دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (٤٥ــ٥٠) و عرض دیوارهای داخلی (۸۰ــ۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روبه شمال قرارداشت . تعمیرازیک هال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه ویک سالون وسطی متشکل است . در سالون اولی دوالماری متناظریکی بشکل محراب ومنبر با آیینهٔ قدنما که درحصه پیشانی آن گل نرگس وسرگردیده و بالاتر ازشیشه محراب ومنبر قواردارد ، در دوجناح آن گل وبرگ وبعرق دولتی که از چوب ساخته شده ،جلب نظر میکند . الماری دیگری درهمین سالون به شکل مستطیل دومنزله ،حاوی یک آیینهٔ بزرگ قدنما وفرش تکه ٔ مافوق ماشی است ، چنین فکر میشودکه این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هردوالماری را استاد مرد انقل به هدایت کرنیل محمد سرور خان ازچوب جافور وبه سبک بخارا ساخته است .

سالون وسطی یا هال هشت متر ارتفاع دارد . گل وبرگهای منقش والوان مختلف بروی فلز درسقف آن مینا تورت شده است . در قسمت وسط هال یک میزسنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ ازچوب ساخته شده است ، قراردارد . بالای آن میز، یک پارچه سنگ مرمر به ضخامت پنج سانتی متروابعاد (۸۰ر۱ در۷۰ر۱) سانتی مترجلب نظر میکند ، در دو جناح این هال دو سالون بزرگ نمایشی قراردارد که دریکی اسناد تاریخی ودر دیگری کتب خطی

لطفاً ورق برگردانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار گزند حوادث حفظ

هنری وتاریخی به نمایش گذاشته شده است که هرروزمردم فرهنگ دوست ما ازآنها دیدن مینمایند ، درین دو سالون بزرگ دوالماری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متردر ۵۲ سانتی و ۲ × ۳ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (درسال ۱۳۱۷ هـ ق) توجه بیننده را بخود جلب میسازد . درقسمت فوقانی یکی ازاین الماری هاسرلوحه یی که معرف گل وبرگ است جلب نظرمیکند ، در وسط سرلوحه ، که از چوب ساخته شده است ، امضای امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است ، سطح الماری باگل هاوبرگ های برجسته تزیین یافته است ، دراطراف این سالونها چهاربرنده بازپوسته وچهار اتاق کوچک گوشواره مانند،موقعیت دارند ، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند ، بهمین نوته ، بدوجناح داخل تعمیر شنابهای عصری ومجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است .

درتاج التواریخ ، چاپ سنگی جلد دوم ،آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد :

۱ــ عبدالرحمن خان مهندس .

۲ــ عبدالسبحان خان مهندس .

۳ــ میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان میرود که خودمیر عمران سر پرست امور تعمیراتی بوده)

۴ــ منشی نظیر براوردی وارزیابی کننده (نظر به تحریری سند ــ تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص درسال ۱۳۱۳ هـ ق وظیفه ارزیابی وبراوردی یک کاروانسرا رانیزبعهده داشت .)

۵ــ منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل ازآنکه ازطرف امیرعبدالرحمن خان به این کار استخدام شود،نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود ، زمانیکه در کابل مقیم شد ، به دستورامیر عبدالرحمن خان به چند تن ازنقشه نویسان کابل قواعد نقشه نویسی راتعلیم داده است ، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

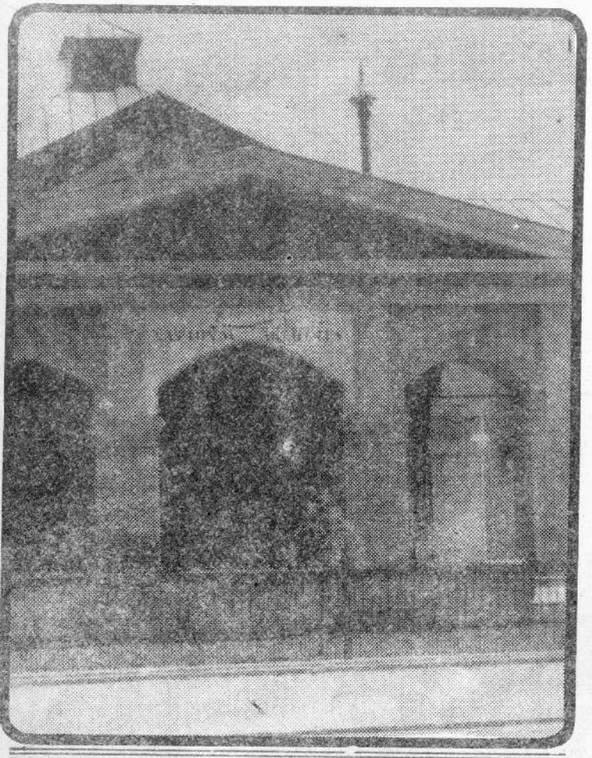
۶ــ ازنجاران ونقاشان معروف آن وقت میتوان ازاستاد شیرمحمد نجار ، محمد عزیز ابکم ومیر سیف الدین عزیز نام برد ، (تاج التواریخ جلد دوم ،چاپ سنگی ونسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمارتعمیر آرشیف ملی،گویندکه وقتی عبدالرحمن خان ازسفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که باخود آورده بود ، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد وجانشین اعمارکرد ، بعضی هامیگویند که این تعمیر مدتی مهمانخانه دولتی بوده ومهمانان خارجی درآن اقامت میگزیدند ، بعددر زمان امیرحبیب الله ،مکتب حربیه درهمین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم ازهمین مکتب فارغ شده است) وتازمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت .

زمانی هم دیپوهای لوژستیک وزارت دفاع وقت،در این تعمیر جابجا شده بود ، بعدهاازخاطره ها فراموش گردید ، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت ، چون داود ازنزدیک به تعمیر آشنایی داشت به ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود ، بعداز مطالعات زیادی که درباره این تعمیر صورت گرفت ، قرار شد تا ازآن بحیث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود ، بنابرآن وزارت اطلاعات وکلتور وقت از وزارت فواید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیمش بعهده گیرد ، انجنیر عبدالله خان (نپهد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید .

پس از منظوری ۳۶ ملیون افغانی بودجه ، به ترمیم آن اقدام کرد .

نظر به عدم موجودیت جای مناسب ، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد زیرادرنظر بود تا ازمنزل اول متحث نمایشگاه کتب خطی واسناد تاریخی که نوتوکاپی وعکسهای آن درآن گذاشته میشود استفاده شود ، ازطرف دیگر بعضی ملحقات آرشیف ملی ،ازقبیل الماریاتورهای تهیه مایکروفلم ، ترمیم وتعقیم ازخطر فرسوده شدن آثار واسناد خطی وبرای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد ودرجه حرارت درحدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد ، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار واتشسوزی وغیره ،ضرورت بود،لذا تحکوم تعمیر درنظر گرفته شد،البته برای ایجاداین تحکوی مطالعات سطح آبهای تحت الارضی ونوعیت تعداب واستحکام تعمیرازنگاه بارهای اضافی عمودی وبارهای افقی زلزلوی صورت گرفت ، چون سطح آبهای تحت الارضی نظر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تر از ۴½ متر ازسطح زمین بود ، لذا امکان بوجود آوردن تحکوی را میسرمیساخت ، ازجانب دیگر پس ازکندنکاری قسمتی ازتعدابهای تعمیر،معلوم شدکه تعداب تعمیر باعمق تقریبا سه متروعرض نهایی دومتر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارامیباشد،پا آنهم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدابهاو بوجود آوردن یک سیستم مقاوم زلزلوی ازسیستم پایه هاوگادرهای کانکریتی کار گرفته شد . چون خطر احتمالی آب خیزی درموسم بارندگی موجود بود ، برای اینکه تحکوی ازخطر بلند شدن رطوبت درامان باشد ، ازیک سیستم زاکسی در تحکوی ، که به چاهی منتهی میشود ، کارگرفته شد ، دراین چاه واتریپ اتومات نصب شده که درصورت بلند رفتن آب تحت الارضی ازارتفاع معینه آب اضافی رابصورت اتومات ازتحکو خارج می نماید . (مستند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) ازطرف دیگر تحکوی داراي مواد (مخصوص) کمشتعل ازتات وتیراست درزیر فرش وتعدابهای پایه ها استفاده شده ولین مواد در دیوارهای جناحی یاجناح تعدابهای اصلی تکرار گردیده است ، پوشش تحکوی که بشکل آهنی کانکریتی میباشد ،دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده ،سیخ بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در





اسناد تاریخی که شده است

مقابل انفجار پا انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد . بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت،هوای داخل تحکوی بین تعداب اصلی تعمیرو دیوارهای تحکوی که درحدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر ازهم فاصله دارند،ازمواد عایق یاسوخته ذغال پرکاری شده است ، این تحکوی که ازدوطرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد ، ازسه قسمت تشکیل گردیده است ، دوسالون بزرگ جناحی یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها ازبین تعدابهای تعمیر صورت گرفته ، البته جهت حفظ مقاومت تعداب ،ارتباطات بادروازه های ارتباطی تحکوی فرمهای آهنی کانکریتی به ضخامت ۴۰ سانتی × ۲ متر درنظرگرفته شده است ، برای جلوگیری ازوقوع حریق نیزتدابیرمناسبی بگونه زیر اتخاذ شده است :

۱ــ درتگالی تمام قسمتهای چوبی ودیگر حصص ساختمانی منزل فوقانی ، ازرنگ ضد حریق استفاده شده است .

۲ــ پلاستر کاری تمام دیوارهاوسقف تحکوی ازمواد (ازیست سمنت) به ضخامت دونیم سانتی متر استفاده شده .

۳ــ پوشش منزل اول ، که بالای تحکوی قراردارد ، از(ازیست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد .

۴ــ چون حین وقوع حریق درتحکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب کار گرفت ، ازاین رو ازگاز کاربن دای اکساید (CO_2) ، که ازیک مجرا بداخل تحکوی پمپ میکردد ، استفاده میشود .

دراین صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گازازآن هابخارج متصورنباشد ، لذا به دروازه هاومجراهای تحکوی ، رابرخصوص تعبیه شد عاست تابابلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده ، باعث مسدود شدن مجراء گردد .

۵ــ حریق احتمالی منزل اول (بالای تحکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند ، هرگاه آب به تحکوی سرازیر شود،ازطریق مجراهای موجود در دودهلیز وزینه ، به چاه قبلا یاد آوری شده ،انتقال می یابد

۶ــ اگرچه علامه های اتوماتیک خطر حریق درنظر گرفته شده ولی تاکنون توریدونصب نگردیده اند .

این تعمیر درسال ۱۳۵۶ هـ ش ترمیم گردیده ،در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلمی و (دو صد سند) تاریخی اش خود ازتعمیر وزارت اطلاعات وکلتور به این جا نقل مکان نمود .

درحال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه درخدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟



برای یک مرد گرکتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاري کارمند شرکت افغان کارت:

ـ خوبترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟

به نظر من بهترین وعالی ترین مرد کسیست که دارای کرکترعالی بوده وبانظافت، باتزاکت، اخلاق خوب ونیك باشد زیاد سخت گیروبی سواد نباشد. وهدفش دروزنده گی خدمت به مردم و خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به همنوعانش را در سر نداشته باشد. چنین مردي رابه یقین تمام اجتماع انسانی می پذیرد من هم باچنین مردي ازدواج خواهم کرد.



مرد باید شجاع ودلیر باشد

عابده کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان رضیه کابل:

ـ خوبترین مرد به عقیده شما کیست؟

ـ به عقیده من خوبترین مرد کسیست که از سنن پرافتخارمیهن پیروي نموده وبه مثابه یك جوان روشنفکر واراي یك روحیه عالی وطنپرستی، مرد انگی وشجاعت باشد، عنعنات ورسوم پسندیده مردم خویشرا پیوسته رشد دهد. نه اینکه طوریکه متاسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی ازجوانان حتی تحصیل کرده ها به عنوان پیروي از مدولوکس بودن یا بولد ارخارج دیده، عنعنات اصیل افغانی شان رافراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت

(c) ketabton.com: The Digital Library

به تمام معنی یک زن

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :

ـ عالی ترین دختر از نظر شما کیست ؟

ـ عالی ترین دختر به عقیده من دختریست که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغرور و با معاشرت بوده در فامیل صمیمی باشد و میتواند در اینده مادر خوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و با سواد ی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باطنی را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری



دختران نباید تقلید بیجا کنند

دوران محصل پوهنځی طب کابل :

ـ عالی ترین دختر از نظر شما کیست ؟

ـ به نظر من دختری که دارای طبیعت خالص افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خود داری نماید و دارای کوکتر عالی و احساس و عاطفه که شایسته یک دختر غیور افغانی بوده و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست . خصوصاً دخترانی که در ساحه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک مادر خوب برای اطفال خود باشد .



همکار خوب خانواده گی

صابره محصل پوهنځی علوم :

ـ خوبترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما او را بپذیرید .

جوان مورد علاقه من باید باغرور ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه تحصیلی خوب باشد . و در رهلوی داشتن این صفات عیاش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموشم نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کرکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم او را بپذیرند .

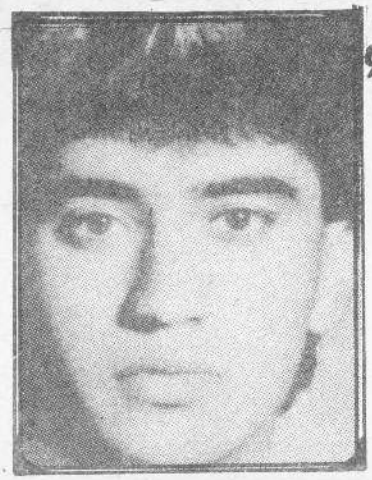


تحصیل یافته نه دسکو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :

ـ میخواهم با دختر عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانواده گی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهای ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی اید .

البته باید دختر مورد نظر حتماً تحصیل یافته باشد .

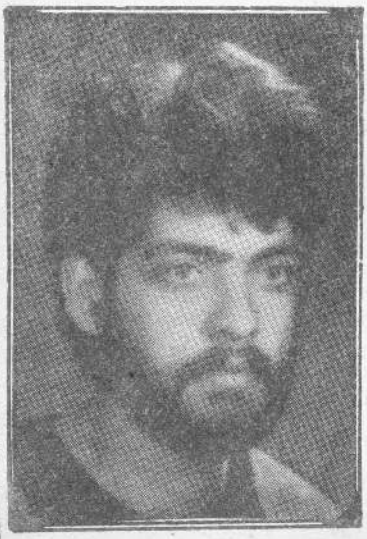


راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شعر کابل :

ـ خوبترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .

ـ من ارزو دارم با دختری ازدواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند ژورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و قصص صمایل زنده گی از منوره ثار بگیرد .



(c) ketabton.com: The Digital Library

صدایت که می ماند



وختی گپ میزده صدای زیری داشت وهرگز فکرنمیشد که آن صدای لطیف زنانه که شعرمولوی سعدی وحافظ ودیگران رادیکلمه میکند ازآن اوباشد ۰ اودربشت مکروفون دنیای روز مره وعادی وصدای عادی پش راکنار میگذاشت وبه جهان تازه یی ازاحساس وصدامی پیوست۰

فریده انوری اکنون درایالت کالیفرنیای ایالات متحده امریکا بافاروق شوهرش ،مسیح پسرش وساره دخترش زنده گی میکند ۰

درسال ۱۳۴۵ درپوهنتون کابل به تحصیل دررشته هنر واد بیات پرداخت وسالی بعد به ایالات متحده امریکا رفت ودرآنجا به تحصیل ادامه داد ۰

دراواخرسالهای چهل به وطن بازگشت وبه گویندگی در رادیو آغاز کرد،بعد اه درمدیریت عمومی هنروادبیات رادیوحیث پرودیوسر یکی از برنامه های ادبی موظف شد ۰ازسال ۱۳۵۲ به سمت مدیرعمومی هنروادبیات ایفای وظیفه کرد ودرین سمت تاسال ۱۳۵۷ باقی ماند ۰درسال ۱۳۵۹ به سمت مدیرعمومی هنر واد بیات رادیو وتلویزیون مقررشد اودرانتخاب شعر برای دیکلما سیون سخت گیر بود ۰اودر جستجوی ناب ترین سروده ها، جُنگ های شعری را ورق میزد۰

اراد تمند مولانا بود وخود راشعری درصورت یک زن احساس میکرد ۰باحافظ چنان انس گرفته بود که گویی از روزنه دیوان او یا به معبر سده های گذشته میگذاشت ویاحافظ در زمان او می پیوست ودرب میکده های پرنقش ونگار اورا میکشود ومغنیان زابه خاطر نوای طرب وسرور غزل فرا میخواند ۰ودرآن جهان هرچه تزویر وریا وحیله ومکر وتظاهر وزهد فروشی رانفرین میکرد ۰

فریده انوری علاوه برد یکلمه سیون شعر،برنامه های مختلف ادبی رانیز گوینده گی میکرد ۰ برنامه های چون رادیو بیی مجله، ترا زوی طلایی،شعله ازان هنر زیرخی ازبرنامه های فوق العاده رادیو بی بی وتلویزیونی را ۰

فریده نه تنها به دیکلماشعام وگوینده گی برنامه های ادبی می پرداخت،بلکه گاهگاهی نقش هایی رادرداستانهای دنباله دار رادیو ویا درامه ها وقصه های تمثیلی ایفامیکرد ۰فریده درتمثیلی،استعداد فراوانی داشت۰ او نقش زاندارک رادر داستان دنباله دار رادیویی به همین نام باموفقیت بسیارایفا کرد ۰ همچنان اودرسلسله یی ازداستانهایی که درآخرسالهای چهل توسط (مراد) نوشته وتهیه میکردیه، آنچنان بامهارت وتوانایی نقش هایش را ایفامیکرد که مورد توجه فراوان تعلم شنونده گان وبخصوص نسل جوان آنزمان قرار میگرفت۰

فریده انوری در برابر سفله گی وکودنی وبیخردی سرمایه واکنش نشان میداد وباگستاخی وسرکشی وغرور دربرابر سفله گان ونابخردان برخورد میکرد ۰برعکس دربرابر صاحبدلان،ادیبان و هنرمندان محجوب ومهربان بود وآثارو آفریده های هنری وادبی شانرا آنچنان ستایش میکرد که گویی آن ادیب وآن هنرمند شهکاری آفریده است۰

غزل های سعدی رابسیار دوست داشت وگاه گاه بیت هایی راتکرارمیکرد :

ای که ازکلک هنرنقش دل انگیز خدایی
حیف باشد ه من کاین همه
ازهرجد ایی
به ویژه این بیت رادوست داشت :
شمع راباید ازین خانه برون بردن وکشتن
تاکه همسایه ندانند که تودرخانه مایی

وآنگاه سرش رابطور موزونی که اکنده از شور و هیجان بود شور میداد ۰

وقتی گپ از خیام ورباعیات اومیشد چنان واکنش نشان میداد که گویی خیام همزاد اوبوده است وآنگاهی که این رباعیات رازمزمه میکرد چنان حالی داشت که گفتی سروده های پنهانی دلش را باز میگوید ۰

ازشاعران معاصردری زبان کشورپه اشعار خلیلی،پیروا ك دهقان،لایق و ناظمی آشنایی وعلاقمندی بسیارداشت وازشاعران معاصر ایران نادرپور شاملوه ۰ ا ۰ سایه،نصرت

بقیه در صفحه ۷۴

(c) ketabton.com: The Digital Library



مرکه کووتکی ؛ د لحرم

له اسماعیل پیروز
او عزیزی افغان
سره
مرکه

بیسبال

(c) ketabton.com: The Digital Library

عزیزه افغان:
دخلکو دملنډولې لاسه چادری په سرکوم...
اسماعیل پیروز:
یوه دوی سندری لانه وې ویل شوې چې د جیمی جیمی فرمایشی راورسیږی...





له وخت څخه د سره سم عزیزه افغان او اسماعیل پیروز د محلی دفتر ته د مرکې د پاره راځی. عزیزه — افغان بنکلی تورزنګی جامې په تن کړې. په داسې حال کې چې موسکایی پرشونډو ونخیږي په خورا صمیمیت راسره روغبړ کوي اوږه وار مرکې ته خپل تیاري خرګندوي.

ترهرڅه د مخه غواړم پوښتنه وکړم کله چې له تاسې سره د مرکې په خاطر موخپلې ستاسې کورته تیلفون وکړ عزیزه جان وویل چې تاسې په کورکې نه یاست اوڅه وخت غم خوري. نو ما فکر وکړ چې البته کورته د ډوډۍ یا هم د وینې وخت بسټ کوي. مګر تصادفاً تاسې د شورنخود وبه خوږ لوبوخت ولیدلې نو ما چې تاسې د غرمې د ډوډۍ په لحاظ شورنخود نو مزحان کوي. په داسې حال کې چې په لوږ غږ سیمو څخه هنرمندان راټولول. په دې ترڅ کې زه هم د محمد دین زاخیل په مرسته راد یوته راغلم او وروسته مې د ګلزمان په مرسته پرمخ تګ وکړ.

— عین پوښتنه له عزیزي افغان څخه کوم. خوهغه چې په دې دستر کولاندې پیروزته ګوري داسې معلومیږي چې ګواکې د خبرو کولو اجازه د هغه څخه اخلي. همدې وخت ورته وایي: ورکه خواږه ماته ولې ګوري. نو بیا داسې په خبرو پیل کوي:

— کله چې په مادګنا پیکنم اواز اوري. زړه به مې په نوبتو شواوډاهیله به راته پیدا شوه چې کاشکې زه هم کله داسې سندرغاړي شم. مګر مې سخت مخالفت کاوه [illegible] ارتباط مادیږي [illegible] وهل اونکول ولیدل. په خاندي وایي:

— ماغوښتل چې هلته موښر ومینم چې په شورنخود ونې سترګې ولګیدې نو خرنګه چې هم غرمه وه او هم بیګاه ته میلمه نیم نو فکر مې وکړ چې راځم په شورنخود وکیږم وغولوم.

— یعنې داچې د ((نمک او)) په لحاظ موشورنخود وخورل. په هرصورت اوس به راشوستاسې د هنر لومړنیووختونوته که یدې باب وغږیږي.

— زموږ په دیروا وحجروکې تهګ تکور د ریاب سره ډیر ودی. چې ما ورسره لیونې مینه درلوده. پلارمې مولوي او د هغه موسیقۍ نه خوښیده خو ماد هغه څخه پټه مذګی او ریاب سره سندري بللې. په کرار کرار مې ارمونیه هم زده کړه. هغه وخت راډیو افغانستان د دیري مجلس پروګرام ته د بیلا بیلې سره اشنا شوي نه واي نوستاسې هنري فعالیت به ترکومه حده پرمخ تللی واي.

— داچې زه نن ورځ په پراخه توګه خپل هنرخلکوته د راډیو تلویزیون له لارې وړاندې کولی شم یاداچې د هیواد نه بهر په نورو هیوادونکې مې خپل هنرخلکوته ډیر آنډیکر د اتول د پیروز برکت دی که نه زما هنرواوستعداد به همغسې پټ تر ایرولاندې پاتې واي لکه چې د اکثرو کلونو و.

پیروز نه پوهاخه ریښتینې هنرمنده چې. کړه بلکې زما کورنۍ یې هم. هنر په اوریښت وپوهوله او د ده د هلوخلو نتیجه کې وروسته د کلونو کلونو زمد خپلې کورنۍ سره یخلا شوم.

— اوس یوه شوم چې تاسې ولې حتی د خواب راکولو اجازه هم د پیروز څخه اخلی.

— کوره ته موز غلط درک نه کړي. د یولاس څخه غږ نه خیژي. کله د دومره زما خیال ساتې زه هم د ده د رنا وي کوم. اوده ته د کور نۍ د رئیس په سترګه ګورم.... یدې کې پیروز د هغې خبرې پر ې کوي وایي: اصل خبره داده چې به کله ژوند کې ترټولو مینه او باور ضرور دي. له نیکه مرغه زموږ ګډ ژوند بدسټ همدا مسایل تشکیلوي شته ځنې هنرمندان چې یوپیل باندې باورنه لري. د ډیرې خبرې په اوریدو سره شخړه پیل کوي چې اکثراً د یوبل د لاس او پښې په ماتیدو سره ختمیږي. ولې موږ د چا خبروپسې غوږ نه ډیرو. مثلاً یوه ورځ ماته یوخوان په تیلفون کې وویل: ((عزیزه جان جیړي ده.

بقیه د ر صفحه (۸۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا نشرات تلویزیون میتواند بهتر شود؟

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد

رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است

به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

مصاحبه از محمد اصف

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را مراگرفته است. درخانواده ها تماشای این صندوق اعجاز انگیز جای چه چیز هایی راکه نگرفته است؟ بسیار سالهابیش درخانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گویی ها، شهنامه خوانی ها ومجالس بنداوند رزگرم بود. امااینک تنها رادیو تلویزیون است که همه رابه سکوت دعوت میکند ومعلمی میشود وبی آنکه امر ونهی کند، قلب وروان بیننده راتسخیر می کند.

دقیقاً تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالابرد، زیراکه میزان زیبایی هرجامعه یی به سطح معرفت وآگاهی آن بستگی دارد. ازاینجاست که این پرسش ها مطرح میشود:

- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیاتلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی رابرای بیننده ها دارد؟



رییس نشرات تلویزیون

براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بر وسعت راکه باباله‌ای تلویزیون دریک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟

میرویم به ستدیوهای تلویزیون. وضع کار درین ستدیوها چگونه است؟ تلویزیونی باعمر کوتاه و امکانات محدود دربرابرما قرار دارد؟ وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون رامحدود می سازد ولی برغم این همه آیاتلویزیون مابرنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟

نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.

من بارئیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی دررشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد وعموماً مصروف کار در بخش های فرهنگی وسایل اطلاعات جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های پنهان وخاموش رابه فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون ظریف ویذله گوست وقتی درتیلفون می پرسم که در دفتر هستید.

پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.

پرسشهایم رامطرح میکنم.

ـ نابه سامانی هایی درنشرات تلویزیون وجود داشت، چه فکرمی کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟

ـ نابه سامانی هایی بود، واینک آرام آرام نظمی بوجود می آید که شما نشانه های آنرا درنشرات مامی بینید، میتوانم بگویم تادوماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهدگردید.

البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایندکه درشرایط موجودکه در برخی ازگوشه های کشور جنگ بر مردم ماتحمیل میشود وخون انسان های وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسایل نظامی وطنپرستانه نیز بپردازیم؟

ـ درشرایطی که وضع اضطرار نافذ است ونیز جنگ در برخی از ولایات تشدیدگردیده، فکر میکنم انتظار نشرات و طنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدید ویرنامه خاص درین مورد تدارک دیده اید؟

ـ درین مورد برنامه نهایی تهیه شده اما طوریکه میدانید وضع اضطرار حالت نورمل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد. آوازخوانان ما بعد ازحمله دشمن بر جلال آباد حدود ۲۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نمودند البته گه احساسات وطنپرستانه آنان قابل قدراست، ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی مابه شکل عادی نشرات داشته باشد.

ـ تغییراتی که جسته وگریخته در برنامه های تلویزیون به چشم میخورد برنامه های جدید است، اماچرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها مؤثر خواهند بود؟

ـ طوریکه گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزارو یک گپ، شهرستان سخن، زیرآسمان کبود، درجهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی درنشرات جابازکرده که مورد توجه نیز قرارگرفتند، درین زمینه به ابتکارو کار دایرکتران وژورنالیستان چشم داریم ازهمه آنها دعوت شده تا هرچیز خوبی که در ذهن دارند بروی پرده بیاورند.

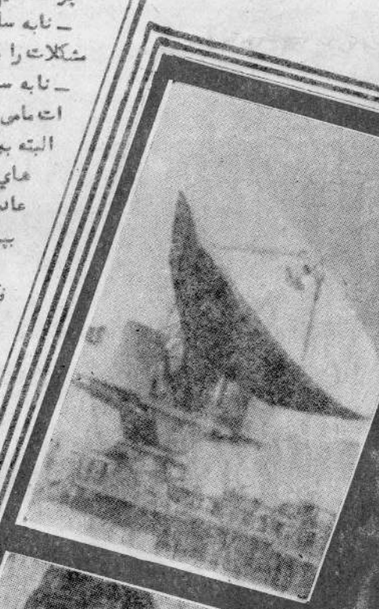
ـ چگونه؟

ـ هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه هایشان بامعیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگارباشد.

ـ چطور این مساله راحل می نمایید؟

ـ من ازهمه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط صمیمانه کار، بهبود کار را تضمین می کند.

بقیه در صفحه ۸۱





(c) ketabton.com: The Digital Library

مصاحبه : از حسینا حافظ

مدال طلا برای گلسازافغانی درجاپان

عباس بینا گلساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگشتانی که جادو میکند وسحر می آفریند .



هنرگلسازي امروز در سطح جهانی دارای ارزش وبهای نهاداست که فراترازهمتهین گلسازی هادرنمایشگاه های جهانی نمونه های کارگلسازان به نمایش قرارمیگیرند .

ماباماحترم سید عباس بینا یکی ازگلسازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرارگرفته حرف وسخنی داشتیم .

کارهای بینا درنمایشگاه های کهاء چکوسلواکیا ، بلغاریا و

اتحاد شوروی چندین مراتبه به نمایش گذاشته شده ومورد استقبال قرارگرفته است . آثار وی افتخارات بزرگ رابه کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه درفستیوال گل های آسیایی شعقده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده محترم بینا به دریافت مدال طلا فتخر گردید ودرمقام های عالی قرار گرفت .

محترم بینا رابشناسیم :

سید عباس بینا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است وفعلا مسوول دیپارتمن اطلاعات ازانس اطلاعاتی باختر میباشد .

ازاوی پرسیم :

— ازچی زمان به صنعت گلسازی آغازنموده اید ؟

— از آوان کودکی به هنرگلسازی شوق وعلاقه فراوان داشتها لاخره درسال ۱۳۵۷ بعدازآنکه اولین اثرم راتهیه نمودم سخت موردعلاقمندی دوستان وخویشاوندان قرار گرفت .

— پس شوق اصلی تان دوستان هنرتان بوده اند ؟

— خیر قبل ازینکه دوستانم مرادرین راتشویق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود نهرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی وبخصوص گلابتون دوزی دسترسی کامل داشت مرادرین راه یاری رسانید بنا همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .

بقیه در صفحه (۸۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسیکه میتواند

بخواند، برقصد، تمثیل کند
تقلید نماید، به نقاشی بپردازد و...



• مصاحبه یی با ممثل خوب نصرالدین شاه
• کمیدینی به سبک خاص •

مصاحبه : از منیژه

اوبطمان، ناخواند م، اما هزیز مجافل خوشی هموطنان ماست. وقتی در هروسیی یا محفلی در هوتل استی، می بینی که اومی آید، همه به اوتوجه می کنند. به همه احترام میکند، اما با هر حرکت خود مردم را به خنده وا میدارد، با احترام صحت مردم را می پرسد و با احترام اجازه میخواهد، لحظه یی هنرخویش را به خدمت میگذارد، صداها و آواز هاي مختلفی را تقلید میکند، گاهی موتراست، گاهی گادي ران، — زمانی هم هنرمندي از هرگوشه دنیا، حرکات خاصش با آهنگ ها جاذب است.

شاید به شکل بتوان اورا هنرمند گفت، اما او یک هنرمند است استعداد کافی دارد ولی اینکه تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت است، حرف دیگري است که میتوان با فراهم سازي زمینه، وي را کمک نمود تا خود نو آوري کند او از کمبود امکانات گله مند است مخصوصاً از پیدا نشدن مجال هنرنمایی اش در تلویزیون او نصرالدین نام دارد و مردم هم اورا به همین نام می شناسند.

او در دفتر مجله به منظور مصاحبه در مقابلم می نشیند، کلاه شیو یش را از سر برمیدارد و بالاي میز میگذارد به نظرم پنجاه وچهار و یا پنجاه و پنج ساله می آید.

— هنرشما چیست؟ یعنی شما کدام کارها را انجام داده می توانید؟

— من میتوانم بخوانم، برقصم، تمثیل کنم، از حرکات مختلف تقلید کنم، صداي ماشین موتررا خود تقلید کنم، آوازهاي طبله را باد هنم بکشم و امثال اینها.

— شما چه وقت به هنر آوازخوانی و تمثیل روي آورد ید و کمید ین شد ید؟

— من سه سال شده است که آواز کمیک می خوانم و تمثیل کمیک میکنم

— آیا این مدت بسیار ناچیز نیست اگر شما علاقمند به هنر بود ید پس چرا زود تر شروع نکرد ید؟

— در روزهاي کودکی و جوانیم — راد یو کست و تلویزیون وجود نداشت، در این وقت ها من تلویزیون را می بینم و کست میشنوم، علاقه گرفتم و با خود گفتم که من از دیگران چه کمی دارم، وقتی که دیگران میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم میتوانم یک، دو خواندن و یا رچه هاي کمیک را در حضور دوستانم اجرا کردم، آنها مرا تشویق کردند و هم چنان آوازم خوش خودم هم آمد. همان بود که من در این را گام برداشتم.

— استاد شما در این زمینه کیست؟

— من هیچ استادي ندارم، خودم شعر و آهنگ را درست میکنم و میخوانم منظور من این است تا مردم را سرگرم سازم، مثلاً من میخوانم:

با توگویم عزیزم، من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردم پشت خانه

و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و یا رچه هاي جالب و کمیک را می آفرینم.

— پس شما زیاد بالاي خود حساب می کنید.

— بلی، زیرا هیچکس مثل من یک آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس مانند من از عهده این کار برآمده نمیتوانند!

از حرف زدنش استنباط میشود که روي تیپ کار خود را مستقل میداند و کمیدینی است که سبک به خصوصی

بقیه در صفحه (۸۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

لنډه داستان

د نخورک

زموږ کور د بنارېه منځ کې و • او خوانۍ د ځلورو خوا وته د تلورا تلو لاري د کورله مخې تيريدې • د ې وضعې زما سوا و پلار مغرور او هوا پرسته ورلوړه کړې وه • د د ې څخه په کتې اخستو ژوند موخه ناخه ښه شوې و • تر بروته موچې د بنارېه شمالي لوېد يځې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د ومرمنه وښه شوې • زما مور او پلار ېه تل د کور په ميلمستون کې د ستر خوان غوړولې و • او د ې وړې مارنوم يې ګټلې و • د لرې وطنو څخه موهم څه ناخه د وستان لرل • د کال په ېيلابېلو وختونو کې به د ېيلابېلو سيمو ميوې اوغلې راتلې • خود د وخت په تيريد وزموږ سيمه د بنارله زړې و سيمو څخه شوه • او د سرا و سړې هغه پخوانۍ برم نه لاره • له ستر ګو ولويده • او ې يره زړه شوه • زما د مور او پلار ېسره هم دا سيمه خوښيده • خوزه که ږښتيا ووايم د ومره خوښ نه وم • زما نه خپله بنار د ومره خوښيده • اونه مې هم په هغې کې خپل کور • ځنود وستانو نه تل راته ويل چې د د اسې کور ېه لرلو ولې د اسې يم • او ما به خواب ورکاوه چې چندانې يې په دليل نه پوهيږم • زړه مې د اسې ځاي غوښت چې هلته مې هر پ ول ځپړي نه ليدای • چالاکه خلک • ساده ـ خلک • احمق هوښيارا ن • هوښيار احمقا ن • کم عقل چاپلوسان چاپلوس کم عقلا ن • بېړاګا ن • د خپلو ګټو مزد ورا ن • صادقا ن ـ د رواغجن ږښتيا ويونکي اونور ....

خپلا ېه تل نصحيت راته کاوه :

ـ وهلکه ژوند همدا سې وي • ته لا نه پوهيږي •

ږښتيا هم زه نه پوهيدم • يوازې د ځوانۍ په وروستيو وختونکې د ا د ې دغه د اسرارو روازه مې په مخ خلاصه شوه • خو ې يره وحشتناکه د روازه د ه • او د ا د ې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرتېده زه د پلار ېه خبرو هيږم د اپوهه ما ته زما پوښتو يوال راکړه • صادق جا ن د ږښيم •

صادق جا ن پ يو مرموز سړي و • همدغه مرموزوالی يې زما خوښيده ږښتيا د رته وايم • همدغه مرموزوالی يې وچې زړه يې ورجذ ب کړم د ه ېه په هرڅه کې پوهل ځه ليدل • شك نه و • کوم پل څه و • او هغه د اسې وچه د ه د هرڅه له پاره ځانته تعميرد رلود ه • ښه په ځاي مفهوم • د عقل سره برابرا و مناسب مفهوم و • خو ېه ټولو ځيانوکې د د ه له نظره سيوري پ پرتعميرونه لرل • د سيوري خوځيدل لوېدل • وړېدل • او مړه کيدل • د هرچا په مقابل کې يې د د ې نظر څخه د فاع کولای شواي • چاچې ورته خوږنيو د نويو ې پوهيدل د ه سيوري د سړي بله خواګيله •

د ې زموږ کورته چې او س نوله نظره لوېدلی او د بنا رورو سته پاتې سيمه وه پ يو راته هغه زما د پلار خوښيده • تل به يې زه په د ې هګله ودګلم • او ږنيم ځل خو ېه يې راته ووېل :

ـ د ښه لېنګه سړي سره د ې انو يوال د ه • خدای د ې خير پيښ کړه • څوك چې صادق وي هغه د اسې نه وي • خو څو ره د لته وه چې هغه زما د پرخوښيده • او ې و ل د ې پوري او مړيد ې او ږکې سو په مخ کې ټينګې شوي وي • هغه سيمه د ې يره زغرده زما د خپل خپلوانو په هګله خپله را ېه بنکاره کوله • د ې موضوع پ پرخونده را کاوه • د خپلوانو سره مې يوه عمومي کرکه پيدا شوې وي • د ه ېه د وي ټول غند ل د هر چاپېره اهداف ېه يې راته سپېل • هيڅوك نه وچې د هغه اهداف د ه ته بنکاره نه و •

له بله پلوه د ې هم زموږ د خپل خپلوانو پد ې شو • که د چا په ګوشو ورځلای وای نو وي نو ېه يې ورته ځځلی وي • او زه په د ې خبرې پوهيدم خوځه وکړم چې په د ې وروستيو وختو کې مې خبرې له واکه وتې • د د ه له واکه هم وتې •

خپرمخو د اسې وه چې زما د خورکوژد ن و ه • ما د نورو ميلمنو ې پ لسه کې صادق جا ن هم را وغښت • هغه هم د زړه له کومې زما ېلنه ومنله او د خپل هميشنۍ حالت سره يې راته د هو خواب راکړ • خو خوا ب يې ما ته پو ې ول بنکاره شو مو سکا يې هم وکړه • ما ته د ا مو سکا يو ې ول بنکاره شوه • د د ه غونډې مې د هغې شا ته د پوهل شې شته والی ولېد • بيا مې ووېل چې زه لا نه پوهيږم د ا ېه پوازې پوښتې او ګډا ن وي •

پلار مې د کوژد ن ټول اخيا رما ته راکړې و • زه يې مشوره وم • هر څه مې کولای شواي نو ېه همد ې د ليل وچې ما د کوژد ن په شپه هغه د اصادق جا ن د ږښيم د خپلې خورو اکمن وتا که • د ه ېا هم يو ه ښه مو سکا وکړه • منظور مې نبه شيطا ني مو سکا د ه • بيا مې غوږ و نوکې کوم چې ا څه ووېل • د د ه د شونډو د نقاشۍ پ ردې يو مرموز خبرې نکاره کړا وه

د ېرلی چندرلیکنه

سپوږدن

د ې مرموز خبرې ما ته يو نا پېژند ل شوي احسا س ښکاره کړ • خوله د ې پورته ما څه ليدل • يا ښايې لومړي مې خپلې ستر ګې پټې کړې وي • خو د ا که ږښتيا د رته ووايم نو ستر ګې مې هم خلاصې وي • له د ې پورته مې څه نه ليدل • نا څاپه مې د د ې مو سکا سيوري په ستر ګو شو •

له ځانه سره مې سوچ وکړ • د مو سکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم د ا سيوري غټ شو • غټ شواوغټ شو • صادق يې شا ته پسې شو • خپله پټ نه شو • سيوري پټ کړ • ما نورڅه ونه ليدل • يوا ز ې د د ه خبرې مې په يا د شوې چه ويلی و :

((سيوري خلك لوېوي سيوري خلك کوچنی کوي • سيوري خلك خبرې او سيوري هر کار کولای شی • د ژونډ پای د سيوري په منګولو کې د ي • وګوره ! شپه خپله يو سيوري د ي • د ورځې هم يې سيوري نه يې • حتما ً د يوه سيوري لاند ي يې • او يا هم ستا وجود يو سيو ري لړي • هرڅه يا د سيوري لاند ي د ي او يا خپله نور شيا ن د سيوري — لاند ي راولی • ژوند همدا سې تيريږي • د سيوري لاند ي شيا ن پ يرجالب د ي • پ يړي معما وي په کې شته • د سيوروشاته هد ځونه پراته وي سيوري د نقاشي يوه پرد ه د ه • سړي بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شيا نوسره سر او کار ولري • بيا نود سيوروسره خو بيخې بل پ ول برخورد ضروري د ه • د ا برخورد بايد صادقانه و ي • ځکه اوس خو نو سيوروتول شيا ن خوړلی د ي •))

د د ې خبرې ا د زما صادق جا ن په هګله وويرولم • خوځا ن مې ژر قانع کړ • هوښيارې خبره وم • فکرمې وکړ د ې بې خبې وخپل کار کړ ي د ي • زړې هغه د موسکا سيوري له نظره لوي شو • او صادق جا ن ما ته هم هغه صادق جا ن و •

پلار مې له د ې چې ما د ي د خپلې خورا ختيارمن تا کلی وچند ا ن ـ خوښ نه و • خوکه ږښتيا د رته ووايم زما زړه هم په وروستيو شيبو کې خرخشه پيدا کړه • د ا نو يوشك و • په خرخشې کې پوهه نه وي • ويرې کې وي • زه هم وويريدم خبره د ې د وه کسه تازه را ننوتل • هغوزما د هور څخه پوښتنه کړه وه • هغو ټول مجلس ته زما له ويلو وروسته تاييد وکړچه جلکې هم خپل د نفس واك د ه ته • صادق جا ن ته ورکړې و •

د خوزو يلوي پتنوس راغې او ې ه کې يوه پ يره ګلالی توته هم په خوږ و غوړول شوي وه • ټولې سترګې همد ې پتنوس ته وروا ږښتې چې تيا خبره شوه • او هغه د چا خبره عزرا ېيل د خوشيبو له پاره کوټه وکته • بنه شيبه وروسته روبيا ېه خبرو پيل وکړ •

ـ بنه •• • ترکومه چې تا ته معلومه د ه •••• •

هغه د رسم سره سم خبرې وکړې • صادق جا ن ېما هم موسکا وکړه موسکا يې د اځل بنکاره موسکا وه • زه بيا ورته ځيرشوم • د موسکا شاته نړۍ کې ورد ننه شوم • خود ه نوره موسکا ختمه کړه او ما ته يې موقع را نکړه چې د موسکاد سيوري لاند ي څه وو ينم • هغه وحشتناك ځيز چې د موسکا له ورکيد وورو سته او د هغه د سيوري له ورکيد و وروسته ځان بنکاره کړ • د ستې يې وپوښتلم :

ـ اختيار يې زما د ي ؟

ما څواب ورکړ :

ـ هوستا د ي •

ـ زما د ي ؟

ـ هوستا د ي •

د ې ځل يې د اځه په ما ېيا ېيا وکړه • په پاي کې يې نوه ېه يوه ـ د رانه غږوويل :

نوتاسې ټول د ي خبرې چې •

او د د ې (چې) سره يې لا مړښکته کړ • ټوله خوزه يې په توتې ـ کې وپېچله او خپلې مخې ته يې کېښوده ېيا يې نوخپله خبره خلاصه کړه :

ـ د اجلکې ما ځان ته وکړ •

د د ې سره جوخت د کوتې خوخواوونه خلك راپورته شول • او ې ه يوې شېبې کې د ې د پښولاند ې پروت و • زما پښې سستې شوې و ې په خپلې سادګې مې اوس له ستر ګوځځيد ې • او هما غلته ناست پاتې شوم •

ټولو خلکو او ان زما پلار ېه ما شاهد ې وو ېله چې د ا کار د ه کړې ما هم له د ې چې ځان مې ګنهکار ګاڼه خپل خلاصون له پاره مې هيڅ هم ونه ويل • د ا د ې ټن سهابه قاضې په ما خپل حکم صادر کړې • نه د ې معلومه چې سهابه څه وم او چيرې ېه وم • ـ پاې ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library



ظاهر ایوبی خنده تا پوز خنده هفته

محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفیسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال قبل در قریه ((نوده)) ولایت نمراه زاده شده است.

تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهید وتحصیلات عالی خود را در پوهنځی طب معالجوي انستیتوت طب کابل دنبال می نماید. وي در پخش هاي فرهنگی مکتب و پوهنتون همکاري داشته و طور یکه اطلاع دارید به حیث ژورنالیست و طنز نویس با مطبوعات نیز همکاري دارد. طنزها ونوشته هاي او حاکی از استعداد درخشانی است که باید به ان امید هاي فراوانی داشت.

به قضاوت علاقمندانش باري مصاحبه یی انجام داده ایم که البته بسیار صمیمانه وشوخی امیز است.

مصاحبه از صدا



– سر و صورت تان زخمی وافگار معلوم میشود، آیا لت خورده اید؟

– نخیر از موترملی بس افتاده ام.

– بهرملی بس پاسخ طنز هایتان را داده است؟

– فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.

– همواره علاقمندان تان ازما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهاي خود ادم پر نشاط وخندان اهیت یا برعکس، و – دیگر این که اپاچاق استند یا لاغر؟ خود تان واقعیت را می گویید یا اینکه ما افشا کنیم؟

– یك گپ، چاقی ولاغري دیگرچی رازي است که مرا میترسانید، افشایش کنید.

باید عرض کنم غیر از روزهایی که فاتحه میروم، درسایر روزها ادم خنده روي هستم. نه چاق استم و نه زیاد لاغر، طول قدم یك متر و هفتاد وپنج سانتی و بر شانه هایم ۳۷ سانتی است. یك روز که خود را در ترازو هاي زیر زمینی پلازا همراي بوت ولباس و یك خریطه سودا هم که به دستم بود وزن کردم، وزنم ۶۷ کیلوگرام شد که اگر (۷) کیلو رابه حساب لباس و سودا تیر کنم وزن خالصم میشود (۶۰) کیلو.

– امید واریم کمبود اردو شکر وزن تانرا تقسیم چهارنکند، در مورد نمبر پایتان نگفتید؟

– نمره پایم راچی میکنید؟

– هیچ، فکر نکنید به شما بوت تحفه میدهیم مساله بر معلومات افاتی بنده است.

– نمره پایم تا دیروز هفت بوت.

– خورد نیست؟

– نی، بسیار مناسب قد واندام است.

– راستی، خودت بیشتر گفتی که ادم خنده روي استی.

– خیر نیستم؟

– پس چرا یکان ونت کمدر دفتر، همرایت ازنوك بینی بالاتر گپ میزنیم سه روز قهر کرده به شفاخانهٔ جمهوریت میروي؟

– اوه برادر، خداوند به خاطر گپ زدن براي هرکدام زبان داده وونتی که بالاتر ازنوك بینی گپ زده شود، چطور قهر ادم نیاید؟

– نخیر، اصل گپ اینست وقتی که قهرمیکنی چرا به شفاخانهٔ جمهوریت میروي، نی که درانجا حرف کدام عاشقی درمیان است وغم غلط کردن میروي؟

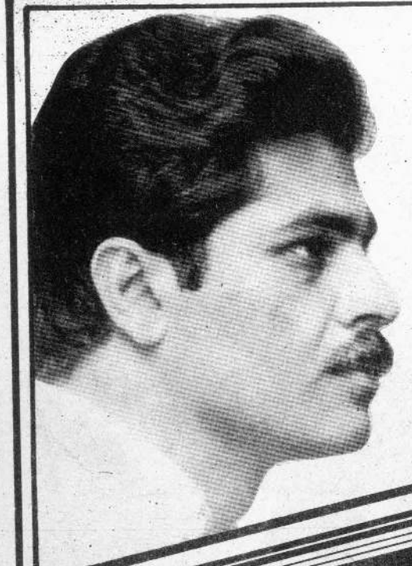
– اي بابا برادرت غیر از عاشقی چهل کار دیگر دارد.

– مثلاً

– حالا چرا ازارم میدهی، خودت میدانی که انجا معروف سپري کردن دورهٔ ستاژ طب استم، یعنی درعلوي همکاري بامجله ناز نین ما، سباوون، – محصل فاکولته طب کابل میباشم.

– ازین کسب هایت خبر دارم عدنم این بود که سرگپ بیارمت وضمناً راجع به عاشقیت پرسان کنم، به خاطري که درطول یکسال که همراي ما استی، دراین مورد

۲۴ سپیدار



راهی که "ایوبی" باید بسود

فاکولته را دوست داشتی، دوسال بعد که عشقش سرت بسیار زوراوري کرد فامیله زحمت داده خواستگاري روان کردي، مگر جالبش این است وقتی فامیل انجا میروند، متوجه میشوند که دختر مورد نظرت، چارسال پیش عروسی کرده وسه طفل دارد، چطور؟

– شما راست میگویید مگر گپ اینست که ازهمین قصه خودم اگاهی ندارم، درمورد معلومات میکنم وبعداً به شما میگویم.

– خوب، من شمارا به مرگ میگیرم که به ((تو)) راضی شوید، پس راست گپ چیست؟

– بیا ازعمی گپ تیرشو.

– والله اگرنگویی اگرقلم بزنم.

– بلی، بلی – بلی، کسی را دوست دارم، دوست دارم – صحیح شد؟

– خیر ببینی، حالا بگو که کیست؟

– احتیاط، عمینقدر بس

برعکس تصورت به خشو ها بسیار احترام دارم.

– از ترس؟

– نی، به سه دلیل:

اولاً عرخشویی مادراست. وعرمادري قابل احترام.

دوم اینکه خشو مادراست انهم مادر یك ادم خاص.

وسوم اینکه، وقتی کسی ازطرف مقابل خود توقع دارد که مادرش را احترام کند، خودش هم باید این شهامت را داشته باشد.

– یعنی احترام کردن خشو شهامت کار دارد؟

– اگر ندارد چرا اینقدر پشت خشو ها را گرفتی، نمیدانم خودت اینده داري یانی؟

– خوب، غیر ازعاشقی و طنز نویسی یگان مصروفیت هاي زور نالستیك هم دارید؟

– چرا شمارا زور میدهد؟ انطور ((یگان)) گفتی که ادم فکر میکند فعالیت هاي زور نالستیك ام، کارهاي تصادفی وهوایی بوده، اخر خودت میدانی که بار مسئولیت تعهد گزارش هاي علمی وطبی مجله به دوش این حقیر است.

– برعکس، به کارهاي خبر نگاریت توجه دارم، مثلاً صدیق مخترع راباز به یاد ها انداختی

بقیه در صفحه (۹۴)

هیچ چیز نگفتی وگپه درد لست تارو سوزن کردي؟

– گپ مردها درد لشان میباشد.

– از دل هم اگر برایم زیایی اس کم نمیشود.

– حالی چی بگویمت؟

– چیزي گفته نمیتانی.

– چطور نمیتانم؟

– خوگشکو، گپ سرعاشقی بود میگویند چند سال پیش یك مامور است.

– خیر بگویید محصل پوهنتون است؟

– نخیر.

– محصل فاکولته طب است؟

– نخیر.

– پس کیست؟

– یك ادم است.

– یعنی که نمیگویی؟

– بلی نمیگویم.

– شاید ازین میترسی که ازحالا خشوده ارنشوي، چطوز؟

– نی این گپ نیست، من

مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر ظاهر "ایوبی" کلانکار هر کاره

۲۵ سپیدار

(c) ketabton.com: The Digital Library

وقتی که انگشتانش بر تارهای گیتار می لغزد

آیا خالد ارمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور...

کشور باز می گردد؟ حسین ارمان گیتار پیست



محمد حسین ارمان : من به پسرم نوشتم • فروتن باش وطن ش خود را فراموش مکن •

انگشتان او وقتی برتارهای گیتار می لغزند • دیگر انجا نتها چند تاروتک های جوب نه بل یک دنیای از رازها وقصه ها ست که صدا میشوند ویال می گیرند • راستی این دست چه پرهاست• دست استاد ، دست توانا ست• ارمان درچند دهه اخیریک نام بزرگ درموسیقی کشوربوده وهنوز سلسله این نام در تاروپود موسیقی ماواگر کمترنگریم درموسیقی گیتاردرسطح جهانی ادامه دارد وپسرش خالد ارمان درهرکشوری ازجهان حاصل این نام است وحاصل یک استعداد بی نظیروپرورخشش •

محمد حسین آرمان ، آرام وخوش برخورد است• شیفته ودلبسته موسیقی است • روزهای زیادی می گذرد که درنظرداشتم باآرمان صحبت های داشته باشم وخوشبختانه این موقع میسر شد واستاد که بی تکلف وبحرمان است صحبت را آغاز نمود •

مصاحبه : از منیژه باختری

محترم ارمان من میخواهم که مختلین خود را از شروع کارهنری شما آغازکنم ، آیا موافق استید ؟

— من کاملا" دراختیارشما استم • هرچه میخواهید بپرسید • در جواب سوال شما باید بگویم که من از نوجوانی درخود احساس میکردم که باید موسیقی بیاموزم من کار عشری ام را از تیاتر سابق بلد یه آغازکردم که درپایان هر نیایش آهنگ می خواندم واز هر آهنگ پنج افغانی حق الزحمه میگرفتم • البته اینرا نیز باید بگویم که من طور خصوصی تمرین داشتم • در برو گرام های رادیو که آنوقت مستقیما نشرمیشد هر روزآهنگی رااجرامی کردم وآهسته آهسته به رهنمایی مرحوم فرخ افندی بعضی ازالات

ـ فعلا" من درلیسه" موزیک به سمت اموزگارتیوری موسیقی وگیتار میباشم •

ـ شما ازلیسه موزیک نام برد ید• لطفا" دراین زمینه معلومات ارایه کنید ؟

ـ این لیسه یگانه مرکزتدریس موسیقی درافغانستان میباشد البته براي من بسیارتاسف اور است که دریک کشورفقط یک مکتب براي اموختن موزیک موجود باشد وبازهم تاسف اوراست که یگانه مرکزهم باالات ووسایل ضروري مجهزنیست• تعمیرآن خیلی کهنه شده است • خلاصه با شکلات زیاد روبروستم مثلا" الات موسیقی ماخیلی کم میباشد که اکثرا" شاگردان را ـ نمیگیرند • مو

بقیه در صفحه ۱۸۰

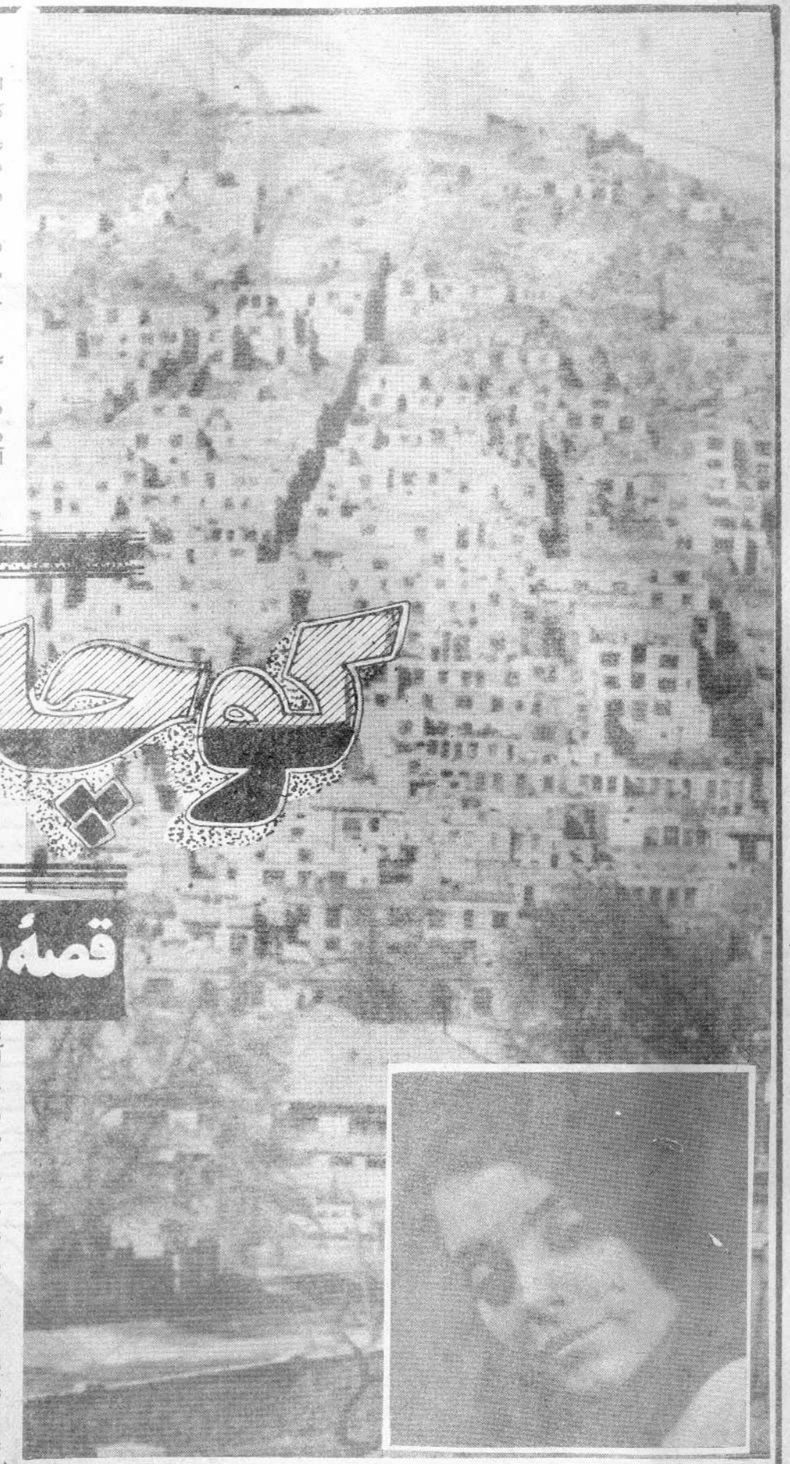


زمانیکه خالد آرمان یک گیتار گرانسیها را دریافت میدارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

کوچه حائل پر تابه

قصهٔ یک عشق، قصهٔ یک درد، قصهٔ یک زندگی



کوچه سنگی ما، هنوزگرم بازی کودکان است، امروز بارهم ازپس شیشه پنج زده اتاقم، همانگونه آن کوچهٔ چند سال پیش رامی بینم،آن کوچه یی که مرا روزگاری به سان کودکی دربرداشت، ماقال ومقال داشتیم، شوخی میکردیم، حالا نیزکودکان شوخ قال ومقال دارند.

کوچه مادر نیمه کوچه بلندی قراردارد، که مردم درچهاراطراف آن سرپناهها ساخته اند. دراینجا همیشه غوغاصداهاست، قال مقال است، نمیدانم چه موضوعی ایست که سالهاست حل نگشته وداد و فریاد دارند. بسان زندگی من، کوچه تابحال پرازهیاهوست.

کودکان مثل دوران کودکی مابدون کینه خوشحال وخندان اند. همهازی هادارند، که باهم مشغول سرگرم اند. باهم قصه هادارند، جنگ هادارند، آشتی هادارند. مثل من، مثل ((او))....

دردل هرسنگ این کوچه نقش خاطره های اوست ((او)) همهازی من بود، فقط چندسالی ازمن بزرگتر بود، ازبچگی خیلی مهربان میگذشت بود، بیاد دارم آنروزهایی راکه من بناحق بهانه میگرفتم و فقط خواست مرابمیخواست. تهرمیکردم، به خانه میرفتم وازنوبرمیگشت باکس دیگر همهازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد ومرا صدامیکرد. منهم میرفتم واوهیچ وقت، بازقهر نکرد.

مابزرگتر میشدیم، نهبالغ ترمیشدیم، تا آنکه قصه های خوش من بپایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد وزارزار برمزار آرزوهاگریستم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت زندگیم شاخ وبرگ می کشید، هرسال این درخت سبز ترمیشد وبزرگتر میشد.

آنروز بعدازچند روزی او رامی دیدم، خیلی اوبرسرم قهر بود، نه قهر بلکه، قهر آلود. لباس نیلی صاف بتن داشت، موهای سیاه ومجعدش به نهایتی اوجی افزود، اومرا هرگز بدانگونه حرف ها نگفته بود، خیلی متعجب به اوخیرگیستم، اوهانند ی حرف میزد، چشمان نهایی های اوراحساس میکرد، او یکباره گی خاموش شدوبه طرفم نگاه کرد.

این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان ... است که خود وی به دفتر سپیاوون آمده واین سرگذشت را به امانتها ساخته است.

اوباد وچشم من گره خورد، یک راز، یک قصه اغازشد قصهٔ غصه های من، اوگفت: چرا حرف نمیزنی؟ با لبخندی گفتم: بخاطریکه توهیچگاه اینگونه قهر نکرده بودی.

گفت: حالا که قهرم، چکارمیکنی؟

گفتم: هیچ، فقط ازین پس قهرت رامیپردازم.

باخنده یی گفت: مشوخت!!! یک خاموشی میان ماره گشود، هردوایستادیم، خاموش وبی صدا، دل های ماپرازهیاهو بود، اوفقط ایستاده بود ومنهم ایستاده بودم،ولی هردو عازم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پرازخطر، پرازشیب وفراز...

روزها گرمتر میشد، هواگرم میشد، وزمین کوچه ما نفس گرم میکشید. من واوهمدیگر راهیچه میدیدیم اویخانه مامیامد ومن به خانه ایشان میرفتم، هیچگاه فراموش هم نمیگشتیم. درامتحانات جارونیم ماما من کمک کردوهم گفته بودکه اگر بدرجه اعلی (اول، دوم، سوم) موفق شدم، بهترین تحفه برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را ازاوبپرسیدم، چونکه بهترازمیان اومیی نتوانستم وعلاوه برآن دانستم که تمام بدنم رادرنخوا گرفته است. بیادم آمدکه مکتب میرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم پارچه امتحانم ودرجه اعلی، تحفهٔ اوهمه را بیاد اوردم آنگاه دانستم که چه رنج داده است.

نرسی بی آنکه چیزی بگوید، بغل دستم راگرفت و تبسم راشمرد. سپس دربازوداکتری داخل اتاق شد. همینکه چشم هایم را بازدید،پرسید: چطورهستی و لبخندی زد. لب گشودم ودریاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم ویرسیدم که آیاناصلم ازحالم خبردارند؟ داکتر خندید وتزدیکم ایستاد، خودش را خم کردوگفت: فامیلی که توبه شده، موترخوب زده یک.

صبح همینکه ازخواب بیدارشدم، خود راروی بستر یافتم داکتروتوس آمده بودند، یکی رویش راگشتاند و گفت: حالت خوبست؟ سرم رابه علامت تائیدشور دادم. داکتر مستی ازدیگری پرسید: داکترصاحب خون بوش دادین، داکترمقابل جواب داد: خون خواستیم، خون اوRhمنفی است، درشفاخانه نبود. فامیلش یک بوتل یافته، پشت بوتل دیگه فرستادیم. نرسی پرسید: داکترصاحب ازخود فامیلش میگرفتین داکترگفت: اونا نبودن، یکی پرسید، از مادرش؟ مادرش هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منکه خوم راتبلا معاینه نموده بودم( ) بود. میدانستم خون کیهایی است، خون مادرم چطور بامن یکی نیست وازفامیلم چطور؟

هرباری که اوبه پرسیدنم می آمد سوال پیچش میکردم،مگر همه سوالها بی جواب میماند. اوهم خاموش می ماندبه فکر میرفت.

شفاخانه برایم یک غم بسیارآورد. غم بزرگی، مادر وپدرم نیز به سوال هایم جواب ندادندتاآنکه ازبستر برخاستم وبخانه رفتم. مرابیگانه گی فراگرفته بود، کوچه مایک سکوت بیگانه داشت، خانه برایم سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن. ازبه رومادرم پرسیدم: شمابامن چه رابطه دارید؟ چراخونم باخون شمایکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده، گفت: دخترم، تودخترما هستی، فقط دخترما!!

از میانه هم است

قصهٔ یک درد، قصهٔ یک زندگی

اما این صدا صدای یک پدرنبود، این صدا هم بیگانه، پدرم مردی بودکه همیشه آرام ولی خیلی به قهربود باکسی حرف نمیزد. وظیفه اش درپیکی از ولایات بود، درکارهار وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت،بامن وبرادرم وخانش هیچ گاهی باخنده ومزاح صحبت نکرده بود.

مادرم آهی کشید، این آه، گره رازراگشود، او همراه باشک گفت: دخترم تومثل همه بدنیاآمدی، پیش ازاینکه بدنیا بیایی روی یک سال که کوچک خانوادگی پدرت مادرت راطلاق داد،بعدازطلاق بدنیاآمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و ترا برای من، که خواهرش بودم سپرد. بتوا سعی گذاشتم وترا فرزندخود خواندیم، تو به مکتب رفتی وآهسته، آهسته کلان شدی، حالاتوهم اولاد ماهستی،ترا دوست داریم.

بیادم آمدکه یک روزبچه بودکه من ازپنج سال پیش نداشتم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که مامایم آمد،همینکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک ازچشمانش سرازیرشد پیه من گفت: اگه تومادرمیداشتی، ایطور دم دروازه نمیشستی. اوفکر میکردکه حرف های اودر من اثری نمیگذارد ومن نمیدانم، امروزدانستم، امروز اثرآن دردمامایم بادردهای من یکجا شد.

آری! بیادم آمدکه یک خاله ام درحین ولادت ـ فوت نموده، مزارش درمحوطه دورزیارت بودکه ـ نزدیک سطه. ماقرارداشت اوخاله ام نی،بلکه مادرم بود، بارهایی تفاوت ازمزارش گذشته بودم. ازمزار مادرغمدیده ام، مادرشهیدم ومادر پاک ونازنینم عکسی ازاوباهمه فرسوده گی اش درخانه. ما نگهداری شده بود، برداشتم بادرجان گفتم وگریستم، صورت نازنینش رابوسیدم.

روزی ((او)) آمد، درحیاطی ماراق الباب کرد،در رابازکردم، به داخل حیاطی گردید. مرازیرچشمان دیده پرسید: چرا؟ مریض هستی؟ ساکت ماندم برایم گفت: تودوم نمره کامیاب شده ای، تبریک باشد، آنچنان، ازتوهمین توقع راداشتم بطرفش نگریستم، اینچنین کامیابی هیچ خوشم نیامد، اینچنین درجه به وجدنیامدم ازاو پرسیدم: مه کامیاب شدیم؟ به آوازبلندگفت: دوم نمره، اینه مه پارچه بگی، شمامادختر همسایه همه روزده خانه تان آورد.

باخستگی تمام پارچه راگرفتم، یک ورق سپید باچند کلمه سیاه چیزی باارزشی نبود، به اوکه خیلی خوشحال بودنگریستم. اوهم بمن خیره شده بود. ـ اشک چشمانم راپرساخت، سرروی زانوگذاشتم وزار، زارگریستم. اوگه، ازتمام قصه خبرداشت چیزی نگفت لحظه یی گذاشت تابگریم. شایداوهم گریسته باشد یکبار دستی لای موهایم به نوازش پرداخت. بلی دست((او)) بود. بابغضی که گلویش راگرفته بودگفت بخی بریم سرقبر، ... نتوانست اسم مادرم رابزبان بیاورد ومنهم دانستم مادرم رامیگوید. هردویا لای ـ قبرمادرمن نشستیم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مراهل یک مادربخود میخواند ای کاش آن آغوش یکبار بامیشد ومرادرآغوش میفشرد. باخود دردل میگفتم: مادر... تو... را دوست دارم باآنکه ترانه دیده ام، ترادرخیال دارم مادر... اشک چشمانم راتوانایش دادوروی گونه هایم

بقیه درصفحه (٦١)

(c) ketabton.com: The Digital Library



وقتی کودک در آب تولد می‌شود

ترجمه از:
هارون

د ختر ك نوزاد خواب بود.
والدين او وقتاً فوقتاً بطرف
اونزد يك مى شدند وخود را مطمين
مى نمودند كه طفلك واقعاً خوا-
خوابيده يا نه ؟

د ختر ك نوزاد واقعاً خوا-
بيده بود وهيچ گونه لحافى
هم روي خود نداشت، زيرا
اوزنه د ريستر شفاخانه بلكه
د ريخيره سياه (د ريښين آب)
تولد شده بود. ميرتاباي
امواج گرم د ربرد اشت.
والدين د ختر ك كه اسمش را
(ايا) گذاشته بودند به نوبت
طرف او نزديك مى شدند وبمشكل
باورشان مى آمد كه فقط چند
ساعت قبل طفل آنها د ريښين
آب تولد گرديد.

چندي بعد طفلك بيدار شد
وخانواده ياگي يانسكي، كاتيا
مادر، ولاديمير پدر و د ختر ك
نوزاد آنها (ايا) به اوليين
گردش شناوري د ريخيره سياه
پرداختند.

باوجود آنكه چنين مناظري
رانمى توان د رهر ساحل د يدولى
مشكل است امروز به آن اسم
معجزه داد.

زايش نوزاد د ريخر يادر آب
امروز د رصالك پيشرفته جهان
روز بروز مروج مى گردد، تعداد ها ي
چنين تولدات د ركشورهاى
شوروي، فرانسه، ايالات متحده
آمريكا وجزاير اسكاندنيويا روز
به روز ازد ياد مى يابد.

زاده از: ۲۰ تولد د رآب
پحر وياد رتپ منزل د رانجاد
شوروي ثبت گرديده. جالب اينكه
نه تنها يك واقعه مرگ ما د ر
وياتوزاد د يده نشده، بلكه كد او
مواقب ناگوار بعد از زايمان
د يده نشده است. تولد سالم
اين اطفال، د ربست بودن فرضيه
د وكتور ريگود چاركوفسكي
به اثبات مى رساند. موصوف ۲۰
سال قبل فرضيه تولد طفل د رآب
راتد وين نموده بود.

تولد طفل تسهيلات زيادي را د ر
ماد رطفل بوجود مى آورد كه ازآنجمله جلوگيري
برد ارد كه از زخم شدن د ردها ي سخت
د رانتاي زايمان مى باشد. تولد
د رآب براي خود نوزاد هم آسانتر
وطبيعى است، زيرا طفل د ردوره
زنده گى خود د ربطن ماد ر د-
قوي تربوده وُاولين حركات رابه
مهارت خاص تنظيم مى نمايند
چنين اطفال زود تر ازهمسنان
خود مى نشينند، زود تر ايستاده
مى شوند وبراه رفتن آمادگى نمايند
ناگفته نماند كه د رآب بازي جو ر
ند ارند. بعد ازچهار ساعت تولد
خود آنها مانند (ايا) بالاي آب
خود راگرفته مى توانند وبعد ازچند
ماه ميتوانند زياده از يك كيلومتر
شنا نمايند.

باگذشت زمان فرضيه
چاركوفسكى ثابت گرديد. اوميگفت
اطفال ((شناورها)) بسالم تروطمين تر
ازد يگران بارهى آينده آنها كمتر
مريض مى شوند. آسانتر تغييرات
حرارتى رامتحمل ميگردند بطور
عموم مى توان گفت آنها كمتر
ويد خلقى مى نمايند. د رصورت
مريضى تد اوي آنها خيلى مختصر
مى باشد وعبارت ازحمام باآب گرم
وسرد ياماساژ عضلات د رصورت
وخيم آن بانوشانيد ن جوشانده
گياهان طبى مريض آنها برطرف
مى شود.

مشكل مهم د يگركه اكثراً
زانيد ن راد رشرايط عادي د شوار
مى نمايد، عبارت ازبزرگى سر
طفل مى باشد، اگرسرطفل كلان
باشد پراي او تولد شدن مشكل
است. نشاركه بالاي سرطفل
د رانتاي تولد وارد مى گردد،
ميتواند باعث ؛ د يفورميتى او
سرنوزاد گردد ود رد رشتكل روانى او
تاثيرمنفى وارد نمايد. بعقيده
چاركوفسكى د رنتيجه ماد گى د
قبلى زن حامله توسط
تغيرات مختلف بشمول
اب بازي، عضلات لگن
خاصره رابيشتر خصلت
(الاستيكى) مى
بخشد وتولد نوزاد را
باسرنزدگ سهل تر
مى نمايد.

اگرازتمام اين
تسهيلات ـ
بگذريم
وبقطالعه
اين
بقيه د ر
صفحه
(۹۷)

بين مايعات قرار د ارد. وزمانى كه
اود رآب بد نيا مى آيد تغيرنسبتا
كمى رامتحمل مى گردد.

هنوزهم محققين علم طب راجع
به اين نمى د انند كه نوزاد د ر
لحظات نخستين زندگى خود
چه چيزي رااحساس مى نمايد.
ولى اين كاملاً واضح است
كه بعد ازترك نمودن بطن مادر
نوزاد ضربه قوي كه ناشى ازنيروي
جاذبه زمين است متحمل مى گردد
د راين اثنا نوزاد ۳ـ۴ مرتبه
بهترين اكسيجن ضرورت پيدا
مى نمايد. انرژي كه طفل د ربطن
مادر ذ خيره نموده، جهت اعاده
بالانس رمقاومت د رمقابل نيروي
جاذبه به زمين (وزن) به مصرف
مى رسد. توازن ازطرف د يگر
گ ار ازما حول مايع به ماحول
(خشكه)) مشكلات راد رزمينه
تطابق اورگانيزم نوزاد بميان
مى آورد.

د رسالهاي آخرد رنتيجه
تحقيقات كه د راين زمينه صورت
گرفته، بد ون چون و چرا ثابت
شده، كه چگونگى نخستين روزها
وحتى اولين دقايق زنده گى
انسان د رتشكل روانى اود رآينده
رول بس مهم د ارد. بخصوص
رابطه ميان حالت تولد د رانتاي
افشار فزيكى كه نوزاد د ر
تولد توسط سرخود متحمل
مى گردد) اوامراض روانى بعدي را
كه د رآينده، ممكن است عايد
حالش شود، به اثبات رسانيده
اند.

تولد طفل د رآب د رواقعيت
امر گى از طفل ازماحول طبيعى
مايع كه د ررحم مادر اورا احاطه
نموده بود، به ماحول شابه مايع
ازحالت بى وزنى به حالت
بى وزنى كه د راب بميان مى اايد ميباشد
همچنان د رشرايط مذكور براي
نوزاد لزوم مصرف انرژي جهت
رفع نيروي جاذبه زمين حس
نمى گردد. چنين شرايط براي
نوزاد ۲ـ۴ مرتبه اقتصادي تر
تمام مى گردد، واضح است د ر
صورتيكه نوزاد انرژي ذ خيره
شده د ربطن مادر راد رانتاي
تولد كمتر مصرف نمايد انرژي مذكور
د ررشد بعدي او تا ۲ تيرقابل
ملاحظه خواهد د اشت. اطفال
تولد شده د رآب د راي عضلات

(c) ketabton.com: The Digital Library

کلام خدا

کسی بهتر از او نمی خواند



((کلام خدا چون آفتاب است، همه آدمیان گرم و زنده از اویند)) وقتی جاذبه صدا و احساس انسانی با تاثیر و قدسیت کلام آسمانی می آمیزد، انسان همه گوش میشود و هرچه ژرفتر در لای امواج و جنوازان هرامیگیرد این بند او در مورد قاری بزرگ زمی مثال صدق میکند.

در ب کوچك حویلی راد ق - الباب میکم. کودکی در می گشاید و قاری برکت الله سلیم وسط حویلی مراسم اتانی مشایخت می کند. اتان با قالینچه های نماز گذاری مزین است و ظاهراً نابینا است ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی دربینایان کمتر همتایش سراغ شده میتواند، وقتی دفترچه شعر او را خواندم بیشتر باور کردم. او چقدر ریباتر است، تازه دانستم که او شاعر خوب برمایه یی نیز است.

در کدامین زیستگاه ها و در کجاها قران را آموخته؟

- اهل ده بالای لوی ولسوالی شینوار است. چشمان تاریکش انگیزه شنوایی تیز گونه او نیرو - مندی حافظه اش بوده است. وقتی با تاریخ کلام خداوند (ج) را از امراج رادیو شنید، شیفته آن کلام شد و برای فراگیری آن صدا نه تنها در داخل کشور بلکه به سرزمین دورتا هند و هجر سفر نمود میگوید: ((حفظ کلام خداوند کاری وقرائت درست کار دیگری است. من در دو سال و ۸ ماه - قران را حفظ کردم ولی برای قرائت درست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. درست باید معنی آیات قران را فهمید تا بتوان مطابق آن - تلاوت نمود.))

برکت الله سلیم حافظ وقاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با صدایش تسخیر می کند. وجود کش

او در مسابقهٔ سال ۱۳۵۸ در مکهٔ معظمه در بین ۳۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول مؤفق گردید.

نوشته د معروف

را خواند

مسلمه رنسیمه نروغ دیده گانش است. زنده گی ساده وبی تجمل دارد. گرچه استاد مدرسه دارالحفاظ است، امادر منزلش نیز مدرسه یی دارد که خدود ده شصت شاگردرا درآنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار ومباهات کشور اسلامی ماست، او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۳۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلی در چنین مسابقه کسی ازاو سبقت جسته نتوانست، در مدراس نیز در مقام اول باقی ماند ولقب استادی رابدست آورد وسپس حکم مسابقات گردید. برتریی افتخارات رادرین بخش در همه جهان اسلام فقط او دارد.

وقتی باهم صحبت میکنیم ازقران، این کلام آسمانی که رهنمای مسلمانان است حرف میزند، اوشایق قران است وقران را در سینه دارد، قران راجستجو می کند. همیشه تلاوت می کند، میگوید: هرکس درجستجوی بهترین عاست ازآنچه آرزو دارد، بهترینش رامی طلبد. اگرچنین

بقیه د رصفحه (۸۰)

په ناآشنا ووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او سیاستمدار

هغه وخت چې پرتګالي استعمارد انګولا خاوره به وینو لړلې وه. اوبه هغه شیبه کې چې د آزادۍ لمر لوید لی وه اود اسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوند ي ښکاریده هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږ ید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر ۱۷) .

بلاریی د عیسوي مذهب د پروتستان د خانګې کشیش وه. او لکه د مورغوند ي یې د بنوونکي د نده د رلوده.

نیتو خیلی لومړنۍ اومنځنۍ زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولی اوبه یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال اوازادي د وست شاعر به حیث یې د شهرت اوافتخار ستوري د روانی عیسوي پیړۍ په خلویښته لسیزه کې د انګولا د نوي زیږ ید لی ملی فرهنګ په اسمان کې وځلید. د هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې ډیرې اساسی او مهمې مسالې یعنی له پرتګالي استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي وه.

خرنګه چې د شاعرې د ترځنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت له لارې هم خپلو ستم لیدلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمبرا)) په نامه په یوه طبی پوهنتون کې د طب پسه زده کړه پیل وکړه. په ۱۹۵۱ کال د هغه وخت چې یې: ((د استکهلم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي ځل لپاره د - سیاسی فعالیتونو په ((ګناه)) - ونیول شو او زندان ته وليږل شو. له ازادي وروسته یې د پرتګال د مستعمرو د محصلینو په نماینده ګي د محصلینو راد یکال جنیس کې په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم ځل لپاره زندانی شو. اوس نو نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی وه. شعرونه او لیکنې یې د پرتګال له پولو څخه وتلې وې او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونوکې د یو د شعر شاعراو ازادي غوښتونکی سیاسی شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی وه. له همدې کبله وه چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل - سارتر، لویی اراګون، سیمون - د ویوار، نیکولاګیلن، د یه ګوریویرا اوهینونورو ستروا و مشهورو ادبی او فرهنګی شخصیتو نو ددې لپاره د ازاد ي په غوښتنه لیک لاسلیک کړ.

نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طبابت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونوکې خپل مورنی هیواد انګولاته ولاړ. اوبه طبابت پرخت شو. هغه د طبابت ترخنګه د ((امیلا)) یا ((د انګولا د خلکو ازادي بخښونکی جنبش)) رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوي وه، په غاړه واخیسته. هغه نواوس هم اوږی شاعره هم پوه طبیب او هم زیږ وسیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم ځل لپاره د - ((د ماغه سبزا)) په یوه ټاپو کسی د زندان د وسینیزو میلو ترنسا کینول شو. د اهل خلکو د ده په یلوي اعتراضیه غونډې وکړې او د ده د ازاد ي په غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیږ د ول شو اوبه ۱۹۶۲ کال د - نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه د رلوده. ملګرو یې هغه له پرتګال څخه وتښتاوه او د ۱۹۶۲ - کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د (امیلا) به بیا جوړ ولو کې چې د ۱۹۶۱ کال د پاڅون په نتیجه کې په وحشیا نه ډول تحمیل شوې و. فعالیت او هرار خیزه وند ه واخسته.

ګله چې د پرتګال فاشیستی ضدانقلاب د ((سالازار - کاتانو)) استبداد ي رژیم نسکورکړ (امیلا) لاچې نیتو یې رهبري کوله یواځینی ملی سازمان وه چې په انګولا کې پخې اوکلکې نظامی او سیاسی سنتې د رلودې. او همدا وجه وه چې وین کولاي شول د ازادي - انګولا د سیاسی قدرت واګنی په لاس کې ونیسی اورهبري یې کړي.

انتونیو اګوستینونیتو همغسی چې د سیاست په ډګرکې یومشهور شخصیت وه. د افریقا د شعراو په ځانګړي ډول د مبارزا و انقلابی شعر په آسمان کې لکه ځلانده ستوري اوس هم ځلیږي اوبه راتلونکي کې به هم وځلیږي او د ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد ځپلی ګوتونه به ریا کې.

د نیتو د شعرونو مشهورمجموعه ((سپینځلي هیله)) نومیږي چې د نړۍ په ډیرو ژبو ول شویده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا - افریقا د لیکوالو د انجمن ادبی جایزه وګټله.

نیتو د افریقا د شعر زوی دی، د انګولا د شعر زوی دی اوشعر یې د هرټولوسوستی افریقایی په زړه کې ځای لري.

هغه به ویل د افریقا د خلکو لمړۍ هلی ځپړه ن له حماسی شعره پرته بل څه ندي. د غه (تور) شعرونه چې د هغه تن پې ډک کړي د مترو کود پښو ځایونه دي چې سخت او ستړه د هغه په تن پرې نښتی دي....

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ او تود دي.

بقیه د رصفحه (۹۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تهیه‌کننده : مورجل

۸ مارچ

روز همبستگی بین المللی زنان

با زنده دقیقه در زندگی یک زن

فندي حميد سرپرستار اطاق عمومی وسر قابله عملیات خانه شفاخانه نسایی .

من تا بحال در دارم ، در عملیات خانه بوده ام ، اگر بگویید که درباره کار صحبت کنم بازهم از عملیات خانه صحبت خواهم کرد چه کار در عملیات خانه صورت میگیرد که باید تا سرحد فداکاري تلاش کرد .

در انجا دکتور و مریض میرود و چهره غریبان مرگ را از نزدیک می بینند .

اکثر زنان مامریضانی مراجعه میکنند که بین مرگ و زنده گی قرار دارند و ما باهمه توانمندي میکوشیم او را نجات دهیم .

مثلاً بخاطر دارم یک مریض را از منیمنه آورده بودند که ۱۱ کیست تخمدان داشت در بطن از ۱۰ کیلو مایع بود که باید به تدریج خارج ساخته میشد و بعداً عملیات میگردید . ما طبق

۱۰ روز ۴ کیلو مایع را از بطن او خارج ساختیم بعداً او را عملیات کردیم . کیست به پتالوزي فرستاده شد ، در انجا کانسر تشخیص شد گفتند مریض بیشتر از ۲۴ ساعت زنده مانده نمیتواند ولی مریض یکماه تحت کنترول ما قرار داشت در مدتی که مریض در شفاخانه بود خون ، دوا وسیروم او را از طرف شفاخانه تهیه کردیم حتی از جیب خود بول دادم یکماهی که مریض در شفاخانه بود براي شوهر او نیز از طرف شفاخانه نان داده میشد واتاقی هم در اختیارش گذاشته شده بود . بالاخره مریض رخصت شد و سه ماه بعد باره نزد من آمد انچنان

صحتمند بود که تا وقتی خود را معرفی نکرده بود من نشناختمش من انروز شعر کار خود را در چهره وچشمان ان زن دیدم زیرا قطرات اشکی که از چشمان زن به عنوان سپاس بالاي دستان من میریختند براي من بالاتر ومقدس تر از همه نعمات دنیا بود .

– ایا ارزش این شغل را از همان شروع تا زمید انستید ؟

– من وقتی صنف ۶ مکتب بودم عمیقه از مقابل شفاخانه میگذشتم زنرس هارا میدیدم حالت عجیبی برایم دست میداد .

– از یونیفورم انها خوشتان می امد ؟

تنها مساله یونیفورم مطرح نبود از دستان انها خوشم می آمد دستانی که با مرگ به مبارزه برمیخاستند .

(c) ketabton.com: The Digital Library





داکتر قندي



داکتر مروارید



غیاث بیسد



راضیه از ولایت کابل



میرمن پردیس

راضیه احمدزاده

راضیه سر ساتنمن توفیق اناثیه ولایت کابل :

درطول مدتی که در اینجا کارمیکنم، همیشه رنج برده ام، همیشه فکر کرده ام که چرا پای یك زن تا زندان میرسد، زنی که مادر است. من درین مدت محبوسین زیادي راکه متهم بجرم هاي گوناگون بوده اند ازنزدیك دیده ام که عموماً منشاء ارتکاب جرمی آنان فشار هاي اقتصادي، ازدیاد اطفال وبخصوص ازدواج هاي اجباري وتحمیلی بوده است.

استند زنانی که اینجامی آیند، مریض میباشند، همینجامیمیرند مثلاً شاه بیبي رانمیتوانم فراموش کنم. او به اتهام فعل فحشا اینجا زندانی بود. به دفعات اینجا آورده شد بار آخر به اثر مریضی به شفاخانه انتقال داده شد و درشفاخانه مرد. حتی کسی را نداشت که دفنش کند. بالاخره به کمك شاروالی دفن گردید. من در هر لحظه زنده گی ام درباره زن، زنده گی زن و سر نوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه اختصاصی اطفال :

ازآنجایی که طفل زاده محیط است خواص وکردار او نیزناشی ازشرایط وتاثیرات خاص محیطی میباشد که طفل دراحاطه نموده است. همچنان عوامل دیگر از قبیل محیط خانواده، کوچه وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل، وضع اقتصادي- نبودن پدر ومادر وابتلاي طفل به امراض گوناگون بالاي شخصیت وکرکتر طفل تاثیر دارد.

بناء از والدین توقع داریم تا درحصه تربیه اطفال خود بی نهایت توجه نموده در داخل فامیل ازعصبانیت هاي بی مورد، تبعیض و امتیاز بین اولاد ها،

بقیه در صفحه (۸۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ملکه زیبایی ازبکستان





درمسابقه «ملکه زیبائی ۱۹۸۸» که توسط کلوپ جوانان مربوط به کمیته مرکزی کمسول ازبکستان براه انداخته شد، محصل جوان ناتالیاکوگانوابرنده شناخته شد.

بعدازانکه درکشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبائی براه انداخته شدکشور چکوسلواکیا نیزدست به این عمل زد. این ملکه رابنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. اوفعلا درخانه مصروف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعا زیباست.

قهرمان بوکس یا "دراز بی نماز"

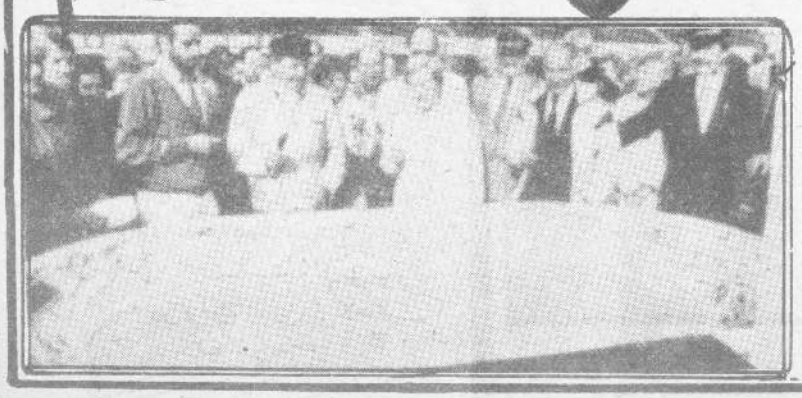


قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپنیگر در کنفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظر به تفاوت بزرگ دربلندی قد این دو قهرمان سپنگر به تیسون باسخن نیشدار گفت: «بچیم همین حالا پیش ازمسابقه فقط درمقابلم بزانو باشی» تیسون درجوابش گفت: «بروددرازبی نماز تو زود می خوابی»

دیوارقرن بیستم

رسام فرانسوی دومینیک دورند DominiqueDurand رسمی را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» مسمی شد. درین رسم ۴۷۷ پورتریت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم نامشان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.

سالگرد استدیوم



استدیوم المپیای هلسنکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش راجشن گرفت. درین سالگرد درمیدان استدیوم مودل انراکه ازکیک تهیه شده بود آوردند ودر اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیای هلسنکی مدال بدست آورده بودند.

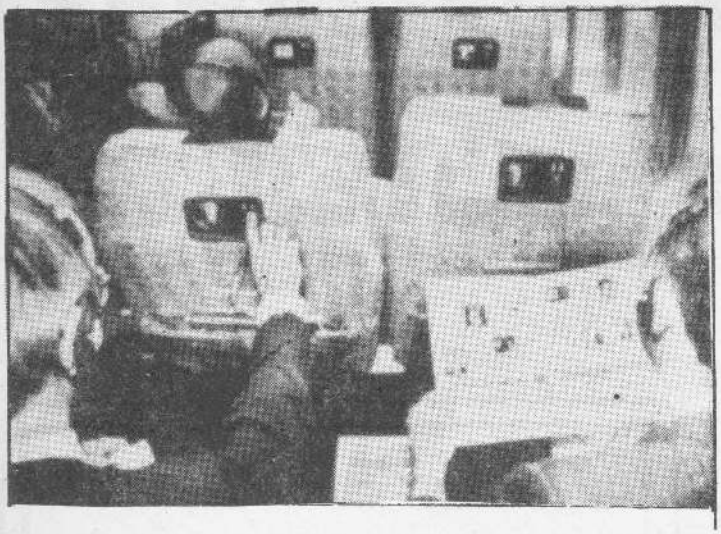
(c) ketabton.com: The Digital Library

شوهر جریمه میخواهد

مرد ۳۹ ساله‌یی بنام مارتین گافنی ازبوستون امریکا تصمیم‌زن خود راکه بنابر گفته خودش بعدازانکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا وبعداً وفات نمود نشان می دهد ۰ پسرش نیز بعداً به همین مرض دیده ازجهان بهست . گافنی اظهارداشت‌که دولت امریکا رابه پرداخت ۵۵ ملیون دالر متهم میسازد ۰ اگراین قضیه به نفع اوتمیزتمام شود از پول مذکور مفادی نخواهد دید زیرا اوخود مبتلا به مرض ایدز است ۰



تلویزیون در طیاره



یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود راکه در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، باتلویزیون های کوچک ۷٫۵ سانتی متری مجهز ساخته است ۰ این تلویزیون ها در مقابل مسافر ، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلویزیونهاشان پروگرام تلویزیونی راماشاهده نمایند ۰

مادر کلان و ریکارد جهانی

مسن ترین انسان سیاره ۰ ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلیمتا است‌که بتاریخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است وفعلاً ۱۱۳ ـ ساله است .درتصویراورابادیپلومی که توسط ناشران کتاب ریکارد های جهان بنام جاینسن به اوسپرده شده دیده میشود ۰



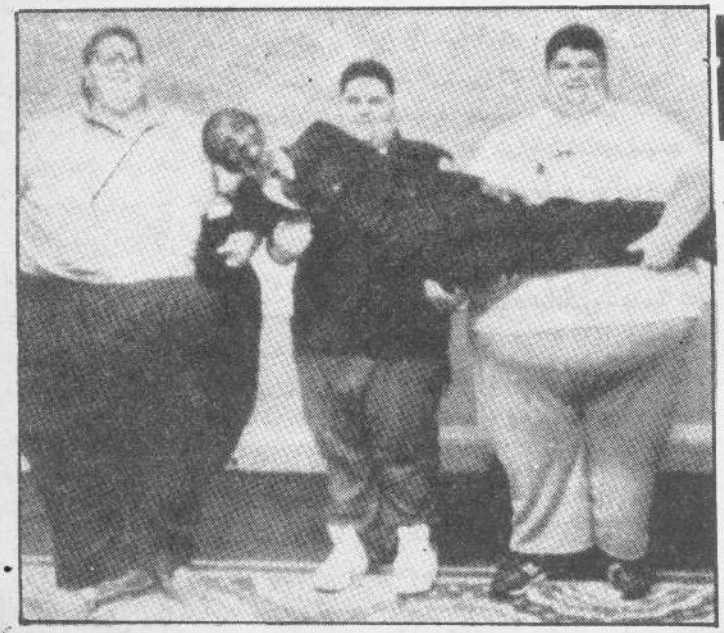
قد درازترین مرد دنیا



کی قد درازاست ؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره‌عده یی قرار دارد نشرات موزمبیق تاکیدمی ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن انها بنام کابریزل مونژانی است ۰ می گویندکه او ۲۴۶ سانتی متر قدو ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد ۰هر کسی که باور ندارد ۰۰۰

۴۰۰ ملیون کیلوگرام گوشت اضافه

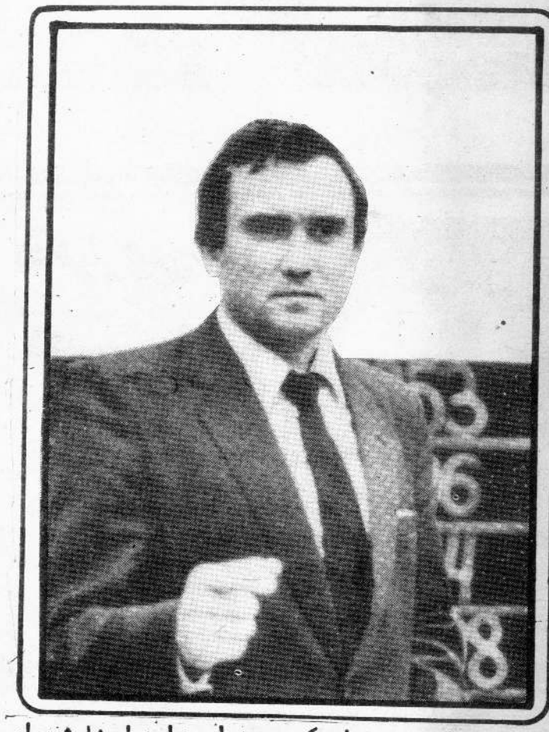
امریکاییان بی فایده ۴۰۰ ـ ملیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. این وزن اضافه ازمعیار رایج ۳ ملیون باشنده ۰ امریکا دارد ، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند ۰ این معلومات را ـ هنرمند شناخته شده «دیک گریگوری» که درسالهای اخیردر تلویزیون به مردم رهنمایی به خوردن ـ مناسب مینماید درتلویزیون امریکا اظهار داشت ۰ گریگوری منفعت غذای مناسب رادروجود خودمثال داد ، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن ـ خود را باخت ۰ فعلاً اوفقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد ۰ درین پروگرام تلویزیونی او ۱۳ مرد چاق راهمیشه مثال می آورد ، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد ۰ در تصویر او در آغوش سه تن آنهاکه هرکدام ازچپ براست ۲۳۷ کیلوگرام ، ۱۶۹ کیلو گرام و ۳۳۸ کیلوگرام وزن دارد ـ دیده میشود ۰



(c) ketabton.com: The Digital Library

ټولوته په زړه پورې دی

حیرانوونکی حافظه



وازمایم خولکه څنګه چې خرګنده — ده دډه کار له پاره مې کوم — ځانګړې مواد چې دماغ ځذ په توګه ترې ګټه واخلم نه درلودل • په ځانګړې مواد چې دماغ ځذ په توګه په لومړي سرکې مې لږهغې ساده طریقې څخه چې زوړې اولږغوټې — پیښې لرې ،ګټه واخسته : د کوچنیو ((نسخو)) څخه مې پیل وکړ دیا سید وړکلمات اوهاغه دوتنه مې پیر ځله تکرارول اویه هرځل تکرار کې مې نوي کلمات اوهاغه دوتنه ورزیاتول • دوخت په تیریدوسره په دې پوهیدم چې د حافظې د نیه والي له پاره د تمرین څخه محدود متودونه پیرارفیزمن دي چې دهغوی له ډلې څخه ځینې ماځپله دخپل ځان له پاره اختراع کړل ، دپیلګې په توګه هغه وخت چې په توره تخته — باندې لیکل شوي عددونه حافظې ته سپارم • نوهغه کوم چې په مغزکې مې د یوه ټاکلې انځورپه څیرځان ته مجسم کړم اویه هغه ډول مې په بصري حافظه کې وساتم • دغه متود دپیروا وز د و تمرینونو د اجراکولوڅخه وروسته په پیالۍ توګه ترسره کیدای شي خوهغوي پرتسیب مې پیرساده او اسانه دی ځکه چې په عمومي صورت په ذهن کې د یوه انځور اړتیا رسم ساتل کوم ګران کار نه دی خوشوځله باید په پرله پسې ډول ورته وکتل شي اوهرځل دمنظرې ټولې برخې باید هغه برخې چې پرتله شي چې په ذهن کې پاتې دي • لنډه داچې منظرې ته باید ترهغه وخته پورې وکتل شي چې دمنظرې ان پیرې کوچنۍ برخې هم په ذهن کې ځای ونیسي •

پاتې په (۱۷) مخ کې

۳۸

آباد خوانی د رمل موندلو ای شتی

پورې نوهیکوف چې د حیرانوونکي استعداد خاوند دی، دتسلج پرمخ رابنکاره شوا دشوتوننداره چانوڅخه یې هیله وکړه چې په تمرینونې وړې مرسته وکړي له دغه حیرانوونکي استعداد لرونکي ارتیست یوریې نوهیکوف سره مې د کوچنۍ دنیا په صوبې استراحت ځای کې پېژندګلوي وشوه دهغه استعداد اوحافظه زما دپیرې حیرانتیا سبب شول اودا پوښتنه راسره پیدا شوه چې څرنګه کیدای شي په انساني مغزکې دومره پېچلي جدول ((غلیم)) ش ؟ لکه څنګه چې خرګند ، ده د اروا پېژندونکود شهرې له مخې انسان په متلغني ډول په یوه وارسره اوه اویدل شوي او مالوستل شوي لغتونه اوتر دې — هممفهومه عددونه په خپل ذهن کې وساتي د نړیوانسانانودغه ډول مې ساري ډیرتها چې کولای شي په ذهن کې ډیرمعلومات محفظ کړي ، کیدای شي دمعجزې اړها د طبیعت دخانګرې سوغات په توګه وګڼل شي •

نوهیکوف وایي چې : ((زه دپیر پخوا راهیسې دانسان په امکاناتود دماغ ځذ په توګه دحافظې په برخه فکرکوم • پوښتنه راسره ډاډمنه ده — پیداشوه چې اياکیدای شي حافظه ترهغې اندازې چې فوار و پراخه او پیاوړې کړو؟ له همدغه کیله مې پهکوه وکړه چې خپله حافظه

۳۹

د شوروي اتحاد دطب دا کادمۍ د پوهنځي دانستیتوت په غونډه کې وکړه چې په ګډه دی د پښه اصطلاح د ((کهربائي تېزابو)) په جوړ ولو پېل وشي څخه دامواد په په ارګانیزم کې دموادو د تبادلې اوپشلو اوهمدارنګ دارګانیزم د عصبي ترکیب لپاره تنظیم سره مرسته ایازاره خلك پدې امید دي چې دوي دي زاړه وي خوک که ژوند او یا دځوانۍ دمیل غواړي نوتر هغه وخته پورې دي انتظار باشي ترڅو چې پدې هکله دبوهانو خبرې نې وروستې بڼې ته ورسیږي •

پاتې په (۹۷) مخ کې

د شوروي اتحاد دطب دا کادمۍ د پوهنځي دانستیتوت په غونډه کې وکړه چې په ګډه دی د پښه اصطلاح د ((کهربائي تېزابو)) په جوړ ولو پېل وشي څخه دامواد په په ارګانیزم کې دموادو د تبادلې اوپشلو اوهمدارنګ دارګانیزم د عصبي ترکیب لپاره تنظیم سره مرسته ایازاره خلك پدې امید دي چې دوي دي زاړه وي خوک که ژوند او یا دځوانۍ دمیل غواړي نوتر هغه وخته پورې دي انتظار باشي ترڅو چې پدې هکله دبوهانو خبرې نې وروستې بڼې ته ورسیږي •



دشوروي اتحاد دا وکرائن جمهوریت په مرکز کیف کې د شوروي اوهرنیو داکترانو توننه وشو نومورو د زړې بنت د پرابلمې هکله بحث وکړ •

په دې ټولنه کې د اوکرائن د جمهوریت د طبودا کادمۍ غړي ف• فروکس خرګنده کړه دزړې پېښت په مقابل کې مبارزه شونې ده ، داکار په هغه صورت کې کیدای شي چې هغه داوسپنې له پاتې شونو (بقایاوو) پاسلاکوڅخه پاکه شي ، داکار د ځانګړو فیلترونو واسطه نه بلکه دغه المالوشوسکرو په مرسته چې په سلاسیلوترکیبو — پوښل شوي وي سره رسیدای — شي — ددې تجربې په جریان کې چې څو ونکي مواد — خوړو کې کمیږي ، زهرې مواد په بېړه وکولې چې ذ ب شي اویه نتیجه کې د تجربې لاندې پرانیستونه تر کنترول لاندې راځي •

دلینګراد دطبي طبودا نستیتوت پروفیسور اپال (پاکس) خرګنده کړه چې په اورګانیزم کې یو له متحدالواښابتوسولاتو څخه ژوند شونې نه دی • دا تحولات په ماشومانوکې په ښه توګه لېدل کېږي هغه ماشومان چې ژوندیږي دهغوه هغه کسي د ګلستون اندازه دزړې په تمپه زیاته ده په همدې بنسټ د زړ وحجرې دهغوی له ډلې کمزورې وي څخه نه شي جوړ — پیدا ی •

نومورې داکتر چې دلمان نومېدو زیاته کړه چې دوخت په تېرید و سره دپیرونارغیو علتونه خرګندیږي اودلیمونتې (معانیت) اندازه به راتیټه شي •

د شوروي اتحاد د طبودا کادمۍ دپروس پېژندنې دانستیتوت پروفیسور ف• بوتکسو دایه پاڼه وویل چې د زړې بنت د څېړنې اود هغه دته راتګ په پرخه کې د — ارګانیزم دفاعي قواوو ستروول — لوړې ، نهاروې ووستېل شي چې داقداوو له کمزورتیا څخه وژغورل شي اوږې په وړې لانورې هم پلمه نه واکمنې شي •

په دې غونډه کې د شوروي اتحاد د اوکرائین د جمهوریت د طبودا کادمۍ د پروس پېژندونکې

د شوروي اتحاد دطبودا کادمۍ د پوهنځي دانستیتوت پوه غونډه کې وکړه چې په ګډه دی د پښه اصطلاح د ((کهربائي تېزابو)) په جوړ ولو پېل وشي څخه دامواد په په ارګانیزم کې دموادو د تبادلې اوپشلو اوهمدارنګ دارګانیزم د عصبي ترکیب لپاره تنظیم سره مرسته ایازاره خلك پدې امید دي چې دوي دي زاړه وي خوک که ژوند او یا دځوانۍ دمیل غواړي نوتر هغه وخته پورې دي انتظار باشي ترڅو چې پدې هکله دبوهانو خبرې نې وروستې بڼې ته ورسیږي •

پاتې په (۹۷) مخ کې

ګرامافون څنګه اوچار امنځ ته کړ؟

په ۱۸۷۷کال کې اډیسون دخبرو د ثبتولوپه استوانه یې ډوله اله برابره کړه • ده پهخپل تحقیقاتي مرکزکې چې دنیوجرسي په منلوپارک کې ود هغه بیلګه جوړه کړه • وروسته یې دخپلو خپرانو شویوانډیوالانوپه جوړ اندې کېښوده او وې ښوده چې ده — اختراع کړي ماشین کولای شي هم ثبت وکړي اوهم خپرونې ده دوې کتون هغه نامتوسندره چې ((مري یوکوچنۍ وریدرلود)) ووېله چې د ثبت د دستګاه هغه سندره په کې مټ ډول بیرته خپره کړه •

اډیسون دغه ماشین ((فونوګراف)) ونوماوه چې له دووکلمو څخه جوړ دي اودغږ اخیستونکی مانالري : د هغه اختراع شوي — د دستګاه دیو ، ساده جوړ بنت لرونکی د دستګاه وه ((یوه فلزي استوانه • دغږ اخستلوپواحده • له یوکوچنۍ زنګ اویو د یافراګم سره تیره پولاد ي ستن پرهغه باندې تړلی وه د هغې سرګرد ي وخوځږ صاف کړاوهم یوه حلبي پاڼه وه چې د استوانې پرشا وخوا باندې پیچل شوي وه))

دغږ اخستلوخبرواو سند رووېلو په وخت کې استوانه په یوه لاس تاوول کېده • غږ د یافراګم په خوځید وراوست او ستنې به یې حلبي پانې دننه اوباندې کښته پورته کوله • په دغه ترڅ کې به یوه صفحه راښکته کېده چې پر هغې باندې به زرګونه کرښې جوړ یدې • دا دول غږ چې په

دې توګه به ثبت کېده ، دا وریدو لپاره یې خبره برعکس کېده ، غږ راا خیستونکې ستن به د مارپیچي جوړ بنت دننه اویاندې دغږ د خوریدو وسبب کېده ، او دغه غږ به بیا یوې داسې برلاسي خپې چې دا وریدو وړ به نه و بیا وړي کلوه ډزمانې به تیروسره اډیسون اونورو مخترعینوچې په دغه برخه کې یې په کارېدل کړي و دغې اختراع ته ودې وړکړه • حلبي پوښ لرونکی استوانې خپل ځای موم ې استوانې ته ورکړ اود پیړې پاي کې صفحې د استوانې ځای ونیو خوکله چې دیوه بل بدلون په ترڅ کې نه ماتیدونکې صفحه راغې • دکست یا فیتې په رامنځ ته کید و سره یونوې انقلاب په دغه برخه کې راغې • خومره چې د — ګرامافون د صفحې په برخه کې بدلون رامنځ ته شو په هم هغه اندازه ماشین هم ودې وکړ په دي ماناچې دارویایي ۱۰امریکا یې اوجاپاني یوهانوله خوانوي خپرې ورزیات شول خوچې په اوسنۍ پرمختللې بڼه رامنځ ته شو •

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مطلب را حتماً بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست ؟

— سرطان عبارتست ازگروپ بیمار های که درآن رشد غیرمنظم وغیرقابل کنترول حجرات نورمال صورت گرفته ودرصورت عدم معاینه وتشخیص موجب مرگ خواهد شد .

— حجرات سرطانی وحجرات نورمال ازهم چه تفاوت دارند؟

— حجرات نورمال برای یک منظور وهدف خاص رشد میکند یعنی شکل عضویت یاترمیم نسج صدمه دیده وازبین رفته ، رشد حجرات سرطانی هیچ هدفی بدنبال ندارد . اینها حجرات نورمال راتعویض خوب مینمایند ودرصورت عدم تشخیص ومعاینه به قسمت های دیگر عضویت سرایت میکنند .

— ایا انواع مختلف سرطان وجود دارد ؟

— بلی هر نسج عضویت میتواند به سرطان مبتلا شود . حجرات سرطانی میتوانند باسرعت های متفاوت رشد کنند ودرمقابل تداوی واکنش های متفاوتی دارند ،ولی وجه مشترک سرطان ها دراینست که در صورت عدم تداوی رشد نموده وبه قسمت های دیگرعضویت نیز منتشر میشوند .

— سرطان چگونه درعضویت منتشر میشود ؟

— حجرات سرطانی در داخل جسمی که آنها را احاطه کرده است رشد میکند . این حجرات ممکنست به مجاری لمفاوی وخون منتشر گردند وبه قسمت های دیگر عضویت نیز انتقال یابند ودراینجا به رشد خود ادامه دهند . اینگونه انتشار را Metastasis یاانتقال مرض می نامند .

— مجاری لمفاوی چیست ؟

— لمف عبارتست از مایع شفاف و هاف که ازتمام انساج سراسر عضویت جمع آوری گردیده ودر مجاری لمفاوی جریان داردو سرانجام به جریان خون نیز داخل میشود .

— سرطان باچه سرعتی رشد میکند؟

— سرعت ثابت رشد وجودندارد . بعضی ازانواع سرطان درظرف چند هفته رشد بیشترمیکنند ولی رشد برخی ازانواع آن — چندین سال رادربرمیگیرد .

— ایا Leukamia نوعی ازسرطان است ؟

— بلی ، این بیماریست که درآن رشد غیرقابل کنترول کروبات سفیدخون وجود پیدا نموده باشد معمولا زمانی ظاهر میشوند که

— تومورچیست ؟

— تومورعبارتست ازدوم یاانتشاج غیرطبیعی که درداخل جسم بوجود آمده وبدون آنکه از آن اعضای داشته باشید ؟

— بلی ، اعراض سرطانی معمولا زمانی ظاهر میشوند که سرطان رشد کرده یاانتشاج راتخریب نموده است . هرچند

صفحه ۴۱

آیا میتوان از سرطان

دایمی که بوسیله رشد تازه نسج بوجود آمده یابعباره دیگر تراکم مایع طورمثال در داخل یک کیسه .

— ایا تمام تومور هاشکل سرطانی دارند ؟

— نخیر ، تومورها دونوع اند . ۱) تومورهای عادی که تدریجاً زندگی یاسلامت انسان رابخطرمواجه میسازد و ۲) تومورخبیث یا سرطانی

— تومور عادی وخبیث ازهم چه تفاوت دارند ؟

— تومورعادی به قسمت های دیگر عضویت انتشار نمی یابد وبه یک اندازه معین نمو میکند . تومور خبیث (سرطانی) به رشدخود ادامه داده ودرصورت عدم تداوی به قسمت های دیگر بدن نیز سرایت میکند .

— آیا ممکنست مبتلا به سرطان رامیتوان بایک سلسله ازمایش های معین قبل ازظهور اعراض آن تشخیص کرد .

— چراداشتمندان سرطان را در حیوانات مورد مطالعه وبررسی قرارمیدهند ؟

— زیرا سرطان درتمام اشکال حیاتی وجود دارد . باتحقیق در مورد حیوانات دانشمندان به کسب معلومات بیشتر نایل گردیده اند . کشفیات مهم طبی بوسیله همچوتجارب بعمل آمده وتایید گردیده است که زندگی بیشمار انسانی رانجات داده است .

چه چیزی موجب سرطان میگردد ؟

— چراسرطان بوجودمی اید ؟

— هیچکس نمیداند . در واقعیت امر ، علل اساسی اکثر اشکال سرطانی معلوم نیست . هر چند علل یکتعداد سرطان ها

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به سرطان را بیشتر می سازد؟

وپاسخ هایی برای دهها سوال دیگر درمورد سرطان

روشن شده است واینها عبارت اند از : قراردوشن بیتر ازحد درمقابل اشعه ماورای بنفر افتاب ، رادیو گرافی زیاد ، دود کردن سگرت وتماس بایت سلسله مواد کیمیاوی .

— ایا سرطان سارد است؟

— مسلماً نه .

کمواد دودی ونیکوتین بیشتر را استنشاق کنید به همان بیمانخطر ابتلا به سرطان ریه بیشتر است . خورند ، چیز بنام ((سگرت بی خطر)) وجود ندارد . بهترینسن تلتر تا نورم اینست که سگرت را توه نکنید .

مرگ های ناشی ازمعتادین سگرت وکسانیکه به سگرت عادت ندارند، مقایسه گردد ، این تفاوت بطور نسبی کمتراست .

— ایانوشیدن زیادمشروبات الکولی خطر ابتلا به سرطان را بیشتر میسازد ؟

— پایپ وسیگار چطور ؟

— کسانیکه پایپ وسیگار میکشند (ودوداَنراَاستنشاق نمیکنند) نسبه به معتادین سگرت کمترمبتلا به سرطان ریه میشوند .

هرچند اینها درمعرض خطر حتی سرطان دهن ، گلو ومثانه مانند معتادین سگرت قرارداردند .

— درشهرهزرگی زندگی میکنم که هوای آن آلوده است . ایا خطر بیشتر ابتلا به سرطان مرا تهدید میکند ؟

— عقیده عمومی برآنست که خطر بیشتر ابتلا به سرطان درمناطق آلوده وجود دارد . هرچند ، تا هنوزهم درین زمینه مطالعات به مقیاس بزرگتری انجام نیافته مرگ درشهرها بیشتراست . ولی همینکه همین سرعت باتفاوت میان است . تاآنجاییکه موضوع به سرطان ریه ارتباط میگیرد ، سرعت

— آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میگردد ؟

— اکنون دیگر بصورت کل پذیرفته شده که کشیدن سگرت علت عمده سرطان ریه در ایالات متحده است . طورمثال ، مرگ ناشی از سرطان ریه درمیان کسانیکه منظماً سگرت دود میکنند ده برابر بیشتراز کسانیست که هرگز سگرت دود نکرده اند . درمیان معتادین قوی (روزانه دوقوطی یابیشتراز آن) سرعت مرگ بیست مراتبه بیشتراست .

مطالعات نشان میدهد که معتادین سگرت علاوه برسرطان ریه به سرطان دهن ، گلو ومثانه نیز دچارمیشوند .

— ایافلتر سگرت ازسرطان ریه جلوگیری مینماید ؟

— امروزه سگرت نسبت به سگرت های که دودهه قبل دودمیشد مواد دودی ونیکوتین کمتر دارد . رشواهد نشان میدهد، بهراندازه ای

— مطالعات نشان داده که معتادین قوی مشروبات الکلی که به سگرت تیزاعتیاد دارند در معرض خطر بیشتر سرطان دهن وگلو قرار دارند .

— ایاصدمه یاسفتی تاحیوی موجب سرطان شده میتواند ؟

— صدمه اتفاقی درنسج نرم مانند پستان علت سرطان شناخته نشده است .

— ایاکدام نوع غذا یاترکیب ازغذا هامیتواند موجب سرطان گردد ؟

— نخیر ، ولی پژوهش پیرامون نقش رژیم غذایی و رابطه آن با کنترول سرطان ادامه دارد . طور مثال ، چراجاپانی هانسبت به نسل مشترک جاپانی — آمریکایی بیشتر به سرطان معده دچار میگردند ؟ غذاهای پخته شده بادود بخصوص غذاهاییکه مواد کیمیاوی درآن بکار رفته نیزتحت پژوهش قرارداردند .

— ایاسرطان ارثی است؟

— چندشکل مجدودسرطان — قابلیت ارثی داشته ولی نسبه انواع عمومی آن . هرچند درپرخی ازاین انواع عمومی چیزی بنام ((تمایلات خانواده گی)) معروف است ، یعنی تمایل ابتلا به نوع خاص سرطان که درمیان اعضای یک خانواده مشخص نسبت به افراد دیگر جامعه بصورت کل خیلی بیشتر است . این نوع تمایلات خانواده گی درسرطان پستان ، کولون ، معده ، پروستات وریه وهمچنان درسرطان نوع Leukamia دیده شده است . بنابرآن ، زمانیکه یکی از اعضای خانواده دچاریکی ازاین انواع سرطان هاگردند ، اقدامات احتیاطی برای اعضای دیگر خانواده توصیه میشود . ((خانواده دراینجا نتهاشامل والدین وکودکان نبوده بلکه عموزاده گان ، عمو ها ، عمه ها ، خاله ها ، نواسه ها وغیره رانیز در برمیگیرد .

— ایا بواسیر نشانه سرطنان است؟

— نخیر ، ولی بواسیرهاوخون ریزی هاممکنست نشانه خطر سرطان باشد . درمورد هرگونه خونریزی بایست همواره مشوره دکتر راگرفت .

— ایابرخوردشخص درمقابل سرطان بالای مدت بیماری تاثیر دارد؟

— بلی . هرگاه ازدانستن این موضوع که مبادا سرطان داشته باشید ، بهراسید ممکنست مراجعه به دکتر رابه تعویق بیندازید وبا این کار طبعاً فرصت تداوی الزم وموثر را ازدست داده اید . — تشویش همیشه میتواند عاملی در سلامت شخص باشد ، پس بااجرای معاینات سالانه بشمول معاینات سرطانی ازقبیل پاپ Pap وپروکتو Procto تست — سرطان را ازخود دور سازید .

— سلامت کامل دارم ، پس چرا به اجرای معاینات بپردازم ؟

— شخص ازسلامت کامل برخوردار است ولی شکل ابتدائی سرطان میتواند وجود داشته باشد .

بقیه در صفحه (۹۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زنی با هزار و یک نام

نوشته : عزیز نسین

... ها فهمیدم ... شما درجستجوی بتول خانم همسر سارساك مجدی بی ، هستید ، والله بعد ازآنکه قصر پاشائیه فروش رسید ، بتول خانم رادیگر هیچ زیارت نکردم ، فرزند ، شماهم اگر بنام بتول سراغ او رابگیرید ، به مشکل موفق خواهید شد ، چه بهترکه بنام ((بتول قند)) جستجویش کنید ، آن وقتها او را بنام ((بتول قند)) یا ((لقمه ، شیرین)) یاد می کردند ودر محافل اشرافی بهمین عنوان شناخته میشد چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار عضویت داشتند ، خانم مرحوم سارساك مجدی بی را ((بتول قند)) صدا میزدند ، منظورشان ازبستن این القاب به بتول خانم همان ((جاذبه ، جنسی)) یا ((بمب سکس)) بودکه این روزها روی زبان مجلات وروز نامه هامیرقصد ، بتول خانم واقعاً اندامی به غایت دل انگیز ، قامتی بلند وزیبایی خیره کننده داشت ، دوستان اروپایی وامریکایی سارساك مجدی بی ، بتول خانم را ((ترکیش دلایت)) یاحلوای ترکی میخواندند واین بی مناسب هم نبود ، البته من درینباره معلوماً بیشتر ندارم ، مرحوم سارساك بی دوست من بودو به همین جهت بتول خانم راکمابیش میشناختم ، ولی اکنون نمیدانم کجاست ... راستی گفتید خویشاوند شماست ؟ ... آ ... آ ... والله‌ی نمیدانم چه بگویم ، سالها شدمن دیگر او راندیده ام ... تنها همینقدر میدانم که همسر سارساك مجدی بی بود و عمر همزیستی آنها ششماه بیشتر طول نکشید ، بیچاره مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گرفت ... میخواهم بگویم فرزند ولی نمیدانم چگونه باید گفت ، عیبی ندارد ... بگویم ؟ ... پس بسیارخوب گوش بدهید .

یکی از پاشاها ، درست نمیدانم ولی فرض میکنم سلطان محمد دوم ، سرمباشری داشته بنام ((یانیا ـ ستی فتاح پاشا)) . هرچنداین یانیاستی ظاهراً مباشر بوده ولی در واقع درتمام امورکشوردست داشته است ، بین دولت ایتالیاوسلطان همو وساطت میکرده و بعد هامناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه وایتالیا راچنان استحکام بخشیده که ایتالوی هابه مفهوم اینکه ((اگرماهم انسانیم نباید اینهمه نیکویی رانادیده بگیریم)) درصدد جبیره برآمده اند ، حتی ـ در مطبوعات آنروزشان این قدر دائی منعکس شده و پادشاه ایتالیانیزعالیترین نشان دولتی رابه ((یانیاستی فتاح پاشا)) اعطاکرده است . هنگام ـ اعطاد نشان به ((یانیاستی پاشا)) وقتی سفیرایتالیا دزدانه ازوی پرسید که آیادر بدل خدماتی که در راه انکشاف مناسبات دوکشور ایتالیاوترکیه انجام داده به ((ده فیصد کمیشن ازسرجمع)) راضی هست یاخیر؟ یانیاستی پاشا برآشفته وبالحنی تحقیر آمیز به سفیر جواب داده که غالباً شمامرابا وزیرخارجه عوضی گرفته اید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل نمیکنم . شب دیگر درضیافتی که درمنزل یانیاستی پاشابرگزار شده بود ، وقتی باردیگر سفیرایتالیا بفکر چانه زدن افتاد ، یانیاستی بابزرگواری جواب ـ دادکه ((آلمانها برای انجام چنین معامله یی چهل فیصد پیشنهاد کردند ولی من جانب شما راترجیح دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مراتحقیر میکنید خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیثیات وطنپروری مرا جریحه دارمیسازد ، قطعاً تحمل آنراندارم .)) این گفته های سفیر ایتالیاوفتاح پاشادرعین‌یکه نزدیک آنها قرارداشت ، شنیده میشد . جمله قطعاً تحمل آنراندارم که پاشا آن را به آواز بلندترگفته بود ، وقتی بگوش سفیره باشی نشست ، پنداشت فداهای آتشین به طاق ایشان گوارانیامده ، معده ، شانرا بهم زده است ، شتابان رفته وچنانکه همیشه در چنین مواقع کارخود راميدانست ، یک بوتل کاربونات باخود آورد و باتواضع پیشنهادکرد :

((بفرمایید پاشای من !))...

پاشا ، پس ازمخلوط کردن مقداری کاربونات با آب ونوشیدن آن ، درحالیکه ازپکسواستغفراللهمیخواند ازسوی دیگر به سفیر ایتالیامیگفت :

ـ معذرت میخواهم اکسلانس ! وقتی صبانی میشوم همیشه اینطوراحت چه احساسات ملی من به غلیان آمده حال معده ام بهم میخورد .

شماجوانهامتاسفانه این صفحات تاریخ مارانمیدانید محمود بی فرزندم ، درگذشته ها پاشاهای باعظمت وپرجبروت داشتیم که من افتخار گواهی بخش کوتاه و آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر کشور معظمی چون ایتالیاچه معنی دارد ؟ وآنگهی محمود بی فرزندم ، در آنموقع که پاشای ماسفیرکبیر ایتالیا رافرق عرق کرده بود ، متخصص امور شرق ـ سفارت نیزدرآنجاحضورداشته است . این متخصص معنی زشتی راکه یانیاستی پاشابخودگرفته ، فوراً درك کرده ، سرپکوش سفیرنهاده وچیزهایی گفته است ، آنوقت سفیر لبخندزنان به ترجمان دستور داده تا ازپاشا بپرسدکه ((باحفظ ده فیصدکمیشن آیاجناب پاشا مایلند دریکی ازنقاط مورد پسندشان را ازهمسر دوم یانیاستی پاشا خریداری وبعد قصر را بروی آن بنانی نهند وکلید طلایی قصر رابه سرمباشر می سپارند . شما قصر یانیاستی پاشا رادیده اید ؟ ندیده اید ، حتماً بروید وآن راتماشا کنید ، زیرا درهرحال برای یافتن رد پای بتول خانم ، سری به آنجاهم خواهید زد . درمحوطه ، بسیار نزدیك ساحل قراردارد وانسانه ، آن چون قصر پهلوان روی نهانها میگردد .

خدابشماخیر بدهد ... حتی میگویند سنگها ، مرمروچینی های تشناب ها ، آینه هاوغیره همه از ایتالیا آورده شده ، سقف هاودیوارها همه بارنگ روغنی نقاشی شده ، تزیینات تصویری طلایی نیز همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی آن راکارکرده اند . خدامرحوم مجدی رافرق نور کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا من این قصر راخیلی خوب می شناسم ، حیف ای روزگار گذشته ! ... زندگی من تقریباً درین قصرسپری شد ، فرزندم . آری امروز ، هم ساختمانهای بزرگ تصرهاوخانه های افسانه مانند می سازند ، ولی اینهاهمه به صرف خود شان بوجود می آید ... ناموران گذشته که من ازآنها یادمیکنم باپول ملت قصری بطورتحفه اعمارکنم ؟)) جناب یانیاستی پاشا جای همان قصری راکه بعدهابه نواسه شان سارساك مجدی بی تعلق گرفت ، برای اعمار قصرمناسب تشخیص دادند . ایتالوی ها هرچند بعداز اقدام بکار پی بردندکه آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار آثارخیداری وقصر انسانوی راروی آنزمین اعمارکردند . نگاه کن فرزند ، نگاه کن ... وفراست مردان سیاسی آنروز ما را درنظر بیاور ... واینست آنچه که من میتوانم سیاست بنامم . مگرپاشا انایی بودکه یکی از ـ ملکیت های خود را در اختیارشان بگذارد ، هم بهترین زمین باموقعیت عالی راتوسط حریفهای خام خود خریداری وهم قصر را روی آن به پول ایشان اعمار میکند ، جالب تراینکه ان زمین ملکیت همسردوم خود شان بوده ، البته می فهمید عزیزم که نازکی کاردر کجاست ؟ این رامیگویند سیاست ! یانیاستی پاشا پول زمینی راکه ملکیت همسر دومش بود ، ازچنگ ایتالوی هاپرداخته وبنام خود ثبت میکند ، انسانهای آنروزی واقعاً چیزدیگری بوده اند ، اگر امروز مثل یانیاستی پاشا ، چندنفر معدودی داشتیم آنوقت عیدیی چه میشد ... حالا هم داریم اما قدیمی ها چیزدیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها حتی آب نمیتوانند بیهزنند .

آری میدانم ، شماخواهید دریافت که بتول خانم معلوماتی بدست بیاورید ومنهم بهمین دلیل این چیز ها رابشمابازمیگویم ، زیرااین قصر باموضوع ازدواج ـ مرحوم سارساك مجدی بابتول خانم وحتی فوت مجدی بی ، ارتباط زیاد دارد .

طول ندهیم آقای من ، ایتالوی ها ، نخست زمین کارد نداشتند ویك برگ بازی سیاسی ، قصر های خود شان رابه صرف اجنبی هابرپامیکردند ... غرق نور باشند ... سنگهای تشناب شان ازایتالیا وارد میشد به شعول مرمر های رنگه ... باورکنید فرزندکه انسان درآن تشنابهای مرمری جرئت نمیکرد بخاطر حل مشکل خود بنشیند حتی بعد هاوقتی مناسبات ما با ایتالیابهم خورد ، خیلی بخشید میگویند هنگامی که یانیاستی فتاح پاشا بخشم می آمد می گفته که ((من بچنین دوستی هاوقرارداد ها ... میکنم ...)) این راگفته همچنان خشمگین بسوی آن تشناب های زیبای ایتالوی میرفته ، مدتی معطل می شده وهنگام بازگشت تسلی می بوده است ، البته من او را ازنزدیك ندیده ام ولی درهرحال شخص بسیار وطن پرور بوده خداوند رحمتش کند .

دارم میگویم فرزند ، من باید بشمادر باره بتول خانم صحبت کنم وبهمین جهت وارد این تفرعات شدم . قصر خیلی مهم است وباید این رامیدانستید ، سارساك مجدی مانیو ، همان یانیاستی فتاح پاشاست . پدر سارساك ، مجدی بی که شخص متمارزی نبود ، چندان ازوی نام برده نمیشود وسارساك مجدی به همین مناسبت در اسم خود اضافت یانیاستی پاشا زاده راداده است . مجدی بی ، یگانه وارث ـ یانیاستی فتاح پاشا وازین جهت سخت ناراحت بود زیرااو در زمان زندگی پدرش لحظه یی فراغت وامکان آنرا نیافته بودکه بکاری بپردازد یاشغلی رابیاموزد . اکثرمن میگفت ((کسیکه موجب بربادی من شده همان

(c) ketabton.com: The Digital Library

قصر افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رهگذر

حریفی است که بایناستی پاشا نامیده میشود ، پولی راکه بمیراث برایمن مانده ، نمیداند چگونه خرج کند ، کاش شغلی میداشتم که روزی سه فرانک (معادل ۵ پول) عاید میداشت ولی نتیجه ، کارخودم می بود)) بیچاره مجدی آنوقتها خیلی مضطرب بود ، زیرا دراثر نازدانگی وفقدان درک ضرورت کار وزنده گی روحاً طفل باقیمانده بود ، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش ازپایان رساندن ثروت میراثی ، فوت شود ، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آنهمه ثروت جان میکند ، می خورد ، می نوشید ، می خواند و می نوشاند وخلاصه باپنج شاخی بمورد وبیمورد باد میکرد اما تمامی نداشت ، من باچشم خودم دفتر اسناد املاک او رادیدم که به شکل یک کتاب چاپی وروی جلد آن باحروف ستاره یی نوشته شده بود : ((املاک تسجیل شده بنام مجدی افندی نوه ، حضرت سرمباشر فتاح پاشا))

املاک نه ، فرزند ، املاکات : یعنی صدها مزرعه ، باغ ، خانه ونظایرآن ، نظربه مندرجات این کتاب ، حدود اربعهٔ چهل مزرعه اصلاً معلوم نه بود ، بیکران بود ، مجدی بی ، هریک ازآنها رابه یک خریداران نشان بدهد ، آه که بیچاره مجدی دوست من انسان بابت چقدر رنج برد ، چند بن باریه من گفت : ((اگر بعد فوتم چیزی ازمن باقی بماند ، دوچشم در لحد بازخواهد ماند ۰))

صبح شبی که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشی نیستم ۰)) وکیل املاک او وارد شده گفت : ((مژده مجدی بی ! اخیراً کشف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیزدارید ۶۰۰ هزار لیره میخرند ، بفروشم ؟)) چند بارخودم شاهد بودم که درچنین مواقع سروکیل املاک خود دادمیزد : ((برای خدا ، تووکیل هستی یاکاشف املاک ؟ این مزارع ، کاروانسراها ، خانه هاواپارتمانها رااز کجا بنام من بیرون می آوری ؟ دیگر بس است برای چه دیگر در مقابلم میخ ایستاده ای ، زود بفروس اینها راوجا ن مرا خلاص کن !))

اما خلاص شدن نداشت ، یکی دیگر ازوکلایش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج ـ شش اپارتمان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولومجدی نمیخواست آنها مجبور بودند ملک ومال او را حراست وکشف کنند و از فروش آن بهره یی برای خود شان بردارند ۰

چگونه پول راصرف میکرد ؟ اگر برایتان شرح دهم عقل ازسرتان پرواز میکند ، غیرازیک بلوک چاپلو ـ سان معاشخور دایمی ، تعدادی بادنجان دورقاب آماتور نمیداشت ، هرشب درمحل دیگری ، درهوتل لوکس دیگر یارستوران وکلوب دیگری برای شب گذرانی صرفت ۰ آه ، که چه شبهایی را باهم روز کردیم ۰ اگر بارها ، تایت کلب ها ، کابینوها زبان میداشتند میگفتند ۰ سارساك مجدی پولها رادودسته بدون ـ حساب وکتاب بهر سو میریخت ۰ وقتی ازفنذا و شراب های گونه گون تاحلق پرمیشدیم وشب ازنیمه میگذشت ، سارساك مجدی افندی دستور میداد : ((اورکستر ـ دنبال مابیاید !)) ماسوار موتر هامیشدیم هفت ، هشت ویعضاً ده موتر ، یک کاروان بتمام معنی ، اورکستر کابینویش روی موترها می گذشت وبه نواختن ادامه میداد ، انهای اوغلوجاده راتاآخر طی میکردیم ، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود ونه پلیس ترافیک ۰۰۰ بعدازطی مسافتی به رستوران یاهوتل دیگری داخل میشدیم ، گروه جاز این یکی هم به دنبال قافله ، موترهای ماهمراه میشد ، پیش رهبر ـ اورکستر ودر عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده با پیانیس آن همراه بردیم ، گاه تاحاشیه صحراوگاهی تاکنار دریا با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم ۰ بدیم صبح سارساك مجدی ماحسابی به وجدی آمد ودیـ ـنی ورنه چندین بارخودم شاهد بودم که وقتی بسوارک موتر ازخیابانی می گذشتیم واموتوجه مزدوران ودهاتیان بینوا ایستاده درکنار راه میشد ، توقف کرده آنها را گرد خود فرامیخواند ومیگفت : ((اشب مهمان من هستید)) وآنها رابه مسائل عیش ونوش شبانه به مصرف خود میبرد تا غصه کنند وخاطرشان شاد گردد ، مقصودم اینست که به شماگفته باشم ، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود ، از نیکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نمیساد ۰

درصورتیکه کار بهمین منوال منصر بخود اوو وکلایش میماند ، غیر ممکن بود به اتلاف تمام دارائی اش موفق گردد ۰۰۰ آری باید دعای سر ((بتول خانم)) یا ((لقمه ، شهرین)) رابکند ، اگر بتول خانم نمی بود ، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ رابه مرحله ، اتمام برساند ، آفرین باد برخانم بتول ! اگر اونیست خدایش حاضر است چه الزم که بگوئیم زن بد وبسیار پرافاده بود ، گفتید خوشاوندشما بود ، نه ؟ هیچ او راندیده اید ؟ آه ۰۰۰ ایوای ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در کجا هابسر میبرد ، در امر جمع کردن گلیم میراث تمام ناشدنی سارساك مجدی واقعاً خیلی کمك کرد ، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی وملك ومال بیحساب را انجامی باشد ۰ شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیراهرچه هست ، خوشاوندشماست ولی چون شماخود مایلید درباره ، اوبیشتر بدانید واصرار میکنید ، اینجهت ناگزیر دهان نمی بندم ، حال بشنوید که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ جالبماست ۰

این سارساك مجدی بی ما روزی به بیماری ازدواج مبتلا شد ، خداسرکسی نیاورد ، بیماری خطرناکی است انسان باتمام هستی خودخواهان ازدواج بایک زن ـ میشود وسارساك بی این بیماری را ازخانم بتول گرفته بود ، اینك درهمان روزها بودکه من باخانم بتول آشنا شدم ، بتول خانم درآن آوان ۳۸ سال ـ کوچکتر از سارساك بود ومهر القاب گونه گون ازقبیل ((لقمه ، شهرین)) ، ((بتوش قند)) وغیره را هم با خود داشت ۰

ولی من بعدازدیدن بتول خانم به سارساك مجدی خود مان نگفتم ۰ ((هنوز ششماه نگذشته ، این زن ترا بباد فناخواهدداد ۰)) فقط از راه اندرزگویی در ـ آمدم :

ـ مجدی بی ، برادر ، خداوند نعمتهایی رابرای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند ، بلکه منظورآنست تاتمام بندگان خدا فیض آن رادریابند اینکه توزنی به نعمتهای خیره کننده ، خانم بتول را ـ بقید نکاح درآورده ، منصر بخودکنی ، درنظرمن کار درستی نیست ۰ نه خداوند بندگانش ازین کار راضی خواهند شد ، این عمل توگناه واشتباه بزرگ است زیرا بااتصار این همه نعمتهایی به شخص خویش ، قلب عده یی ازهمجنسانت راشکسته وازفیض جمال او محروم میکنی ۰ زنان نعمتها روی وسخی ، چون آفتاب وماهند که برجمله ، موجودات بیدریغ نورمی پاشند ، بیاوتوهم ازین عمل گنهکارانه دست بردار وبگذار هم تو وهم دیگران ازنعمت نعمتهایی ووجود او برخوردارباشند

سارساك مجدی جواب داد :

ـ اکنون دیگر خیلی دیر شده ، امکان ندارد ۰۰۰۰

ولی بنظرمن ، پشت پرده چیزهای دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشدکه سارساك مجدی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین ملیونر رابخاك سیاه نشانده است ، گرفتار این شهرت شده وفکرکرده

بقیه درصفحه (۶۲)

پنج ناحیهٔ مسکونی شهر ملکیت اصلی اوبود ، جزیره ـ هایی هم بنام ایشان قید شده بود ، بافروش اینها نمی شدکار را بپایان برد زیراتمام شدن نداشت ، اگر درمعرض لیلام هم گذاشته میشد ۰ عمریك آدم کفایت نمیکرد تازمین ها یا اپارتمانها رابه یك یك خریداران نشان بدهد ، آه که بیچاره مجدی دوست من انسان بابت چقدر رنج برد ، چند بن باریه من گفت : ((اگر بعد فوتم چیزی ازمن باقی بماند ، دوچشم در لحد بازخواهدماند ۰))

صبح شبی که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکرکه دیگر مالك پیشی نیستم ۰)) وکیل املاك او ـ وارد شده گفت : ((مژده مجدی بی ! اخیراً کشف کردم که دو مزرعه بزرگ دیگر نیزدارید ۶۰۰ هزار لیره میخرند ، بفروشم ؟)) چند بارخودم شاهد بودم که درچنین مواقع سروکیل املاك خود دادمیزد : ((برای خدا ، تووکیل هستی یاکاشف املاك ؟ این مزارع ، کاروانسراها ، خانه هاواپارتمانها رااز کجا بنام من بیرون می آوری ؟ دیگر بس است برای چه دیگر در ـ مقابلم میخ ایستاده ای ، زود بفروس اینها راوجا ن مرا خلاص کن !))

اما خلاص شدن نداشت ، یکی دیگر ازوکلایش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج ـ شش اپارتمان یا چند مزرعه ۰۰۰ زیرا ولومجدی نمیخواست آنها مجبور بودند ملك ومال او را حراست وکشف کنند و از فروش آن بهره یی برای خود شان بردارند ۰

چگونه پول راصرف میکرد ؟ اگر برایتان شرح دهم عقل ازسرتان پرواز میکند ، غیرازیک بلوك چاپلو ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماتې ښېلې

ستاینه هیروي که یه ته وي !
مګر،
ماته لکه اوس هسې یه نوره دي
هغه وخته
هغه شېبې چې :
ستا د حسن اوښایست په ګلستان کې
زما د مینې غوټه وه خوږو نېغدلې
ستا یه هیروي که یه ته وي !
مګر،
ماته لکه اوس هسې یه نوره دي
هغه وخته
هغه شېبې چې :
ستا د پېښلو هیلو شاڼګي بې ((یه سترګې)) شکلولې
ته ې یادې ،
ته ې خیال ې ،
ته ې نوره ې راښلې ...
ستا د یاد او د خیالونو یه شېوکې
ستا د هېر نه منلو او نه ښوونې لېوکې
لکه شمعه لګیدې ، هلیدې ...
ولې بیا هم خندیدې .
خوږه یه دکېږې !
یه یه خپل حسن مغروره !
راته اوس راته بېله شوې جانشې
د بل چا د زړه د نیاشې
نورنوزما د زړه یه بن کې
د پرون د، د ګلوشانګې ته غوږ ږې
نباتي زما د فکر ټال کې
د بل چا د مینې هیلې نه خنګېږي .

کمال الدین ستاه
۱۳۶۷ر۱ر۲۲
کابل

وصال خیال

چې یه سترګو کې د ستا د حسن وارشې
داختران خوږ لې ژوند من نهې ارشې
چې د سرو شونډو ټکل ې وې نژدې شوم
الهنده زندګي مې ټول خمارشې
چې د زلفو خپال دې ماراکاږ وغېږه
له سپې ته بې دوکان جوړ د طارشې
چې داستاد وصال خپال سره یلمه شوم
ټول فسونه راته وښېنتې سمبارشې
ناراض ، مې ستا د میلتون کې شوه یه ورځه
راته ګرانې چې (مواج) لېږ پېغارشې .

۱۳۶۴ر۱۰ر۲۳

سوره زر

مستانه به دامان تو سرمی نهم امشب
لب بر لب چون شهد و شکر می نهم امشب
تا خلوت مارانه کند غیر تو اخلال
پاک کوه گران را بهمه در می نهم امشب
با ناله جانسوز و غزلهای دل انگیز
اندر دل سنگ تو اثر می نهم امشب
صریست که فصای جهان جان مرا سوخت
فصای جهان را به شرر می نهم امشب
شد کلبه تاریک من از روی تو روشن
زان روی به تو نام قمر می نهم امشب
اکنونکه زوصل تو مرا چرخ به کام است
برشام سیه مهر سحر می نهم امشب
چون بر تو خورشید زر افشان بهار ی
صریان تو بر سوده زر می نهم امشب

عظیم شنبال

غزل چشمان

امشب که در سکوت دو چشم سیاه تو
فردا اگر نیامد و فردا نشسته ام
چون بانوی فسرده سکوت وفا
تا باز برنگاه تو مغلوب سازمش
اندر مسیر خاطره تنها نشسته ام
در دوری نگاه تو ای سرکش ای نسیم
چون لاله داغدار به صحرا نشسته ام
چون زورق شکسته غمهای زنده گی
افسرده در تلاطم دریا نشسته ام

عارفه بهارت

نخ در آینه چارشو نمایان سازی
گل معنا به دهاچه شکوفان سازی
نازاردو نماس وطناب ازنزدیکه
مهرخود را زمن ای یارچی پنهان سازی
شهر تن راچوز آراستن آباد کنی
خانه صبر مرا یکسره ویران سازی

گه بودم که دگر دل به کسن آسان ندهم
بازما راتوانهن گفته پشیمان سازی
نوبهاری ومن آن دهکده خاموشم
که بروهم مواخرم وشادان سازی
گرشمی دیده به دیدار نماس روشن
شهر تاریک مرا باز چراغان سازی
قصه ام رابه کجا نزدکی گیهم مسازی
توخود ازلطف مگر شکلم آسان سازی

سید علیشاه روستایار

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماه و خزان

وقتی ماه را می بینم ،
که بر هزاران بزم درد می درخشد
میدانم که در اندوه خزان ،
من ـ تنها ـ نیستم .

((اوئه نوجیساتو))

موج

دوستش دارم
و پیوسته از او می گریزم
مثل موجی که
در ساحل ((ایبز))
می شکند و باز می گردد

((بانو کاسا))

اندیشه

آیا او همیشه مرا دوست خواهد داشت؟
من ، نمیتوانم دلش را بخوانم .
اندیشه های من در این بامداد .
مثل موهای سیاهم
درهم و آشفته ـ است

((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
برگ هایی نیزار .
در باد
پرپر می شود ...

من
به یاد دختری استم که اینجانیست

((هیتومارو))

تنهائی

((از شعر گوره ، دختر کوانگو براینه می ، که داد خیل بی درد ، تن بتکلی انمورد می ، پیاسیابه می وفه گوری به مشر عمو))

لیوفی غرور

ارمان زه لیونی کرم دلمبو به سرویده ،
ساقی کرم میخانه کی دنشو به سرویده ،
بیگا می خوب لیده ، ته دیار کلی کی میده ،
اشنارانه وابه ، شه دبتو به سرویده ،
قربان بی دلیمو جی شول دلیمو به سرویده ،
بانه می ورسره شول دل همسی شبه کلی اغیار ،
که خه هم بنکاریدل همسی شبه کلی اغیار ،
خوزیما وی وجی شونادی دخولگویه سرویده ،
دتوروزلفو مینځ نه چی کړی سپین مخ رانیکاره ،
غرور به شی دمینی دکنخوبه سرویده ،
ما پریښوده چی زه خپل سرستاله سره کړم لوبی ،
ادم شی به لحد کی د درخو به سرویده ،

فاروق فردا

غزل

بی همگان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
دیده ، عقل مست تو ، جرخه ، جرخ پست تو
گوش طرب به دست تو ، بی تو به سر نمیشود
جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
عقل خروش میکند ، بی تو به سر نمیشود
خمر من وخمار من ، باغ من وبهار من
خواب من وقرار من ، بی تو به سر نمیشود
جاه وجلال من توئی ، ملکت ومال من تویی
آب زلال من توئی ، بی تو به سر نمیشود
گاه سوی وفا روی ، گاه سوی جفا روی
آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
دل بنهند برکنی ، تو به کنند بشکنی
این همه خود تو میکنی ، بی تو به سر نمیشود
بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان زبر شدی
باغ ارم سقر شدی ، بی تو به سر نمیشود
گر تو سری ، قدم شوم ، ور تو کفی علم شوم
ور بروی عدم شوم ، بی تو به سر نمیشود
خواب مرا ببسته ای ، نقش مرا بشسته ای
وز همه ام گسسته ای ، بی تو به سر نمیشود
گر تو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
مونس وغمگسار من ، بی تو به سر نمیشود
بی تو نه زنده ، گی خوشم بی تونه مرده ، گی خوشم
سر زغم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
هرچه بگویم ای سند ، نیست جدا زنیک و بد
هم تو بگو به لطف خود ، بی تو به سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تاتو باور بکنی

دو شعر از لیلا یلدا

ای تو پاکیزه تر بهن فصل خدا
به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
فرش قدمهای
نگاهت بکنم
تو تا باور بکنی ،
که بهاری زخزان می آید
ای تو مولود همه شادی ها
به ره آمدنت ،
بروه اهوی تپش های دلم
به قدم های تو قربان بکنم
تا تو باور بکنی
که به پیرانه ، ابایی این ، باور من
همه ابادی بی دور زمان می آید

مولای من

اه که رهای من ، پرز تمنای توست
مست غزلهای من ، جوشش لبهای توست
گفت که شعرات منم ، شعری بگو بهر من
وای تو مولای من ، شعر قدمهای توست
جان خراباتیان ، بسته به پیمانه ات
عاشق بشکسته دل ، مست زمینای توست
زاهدی بیچاره بین ، عشق فروشد به خلق
عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
مست زخمخانه ام ، نی زد و میمانه ام
مستی مستانه کی از نی دنیای توست

(c) ketabton.com: The Digital Library

دن بسیور دوه شعرونه

مستي

ما د لو يو هسکو غږونو لـه هـوا نـه
ما د خورو چاوډه پيـالـو شـپـو لـه نـيـمـه
اوه ! پيالې پيالې شراب د مستۍ خښلـې
اود مستورو د موسکا له پاڼـو مـسـي
د زړه پې بڼې ښيه ول ول کلان کښـول

ګډوډه

زوند يوه شښـه ده
زهر د زړه کـې يې
اومرګ ترڅـنـګ
راشـه ! دا يوخاځکې ژوند ون
چې د اخندا تيرکـړو !

ځلا

په زړه کې چې مې مينه نن سبا ليدلې ده
د ژوند توره تياره کې مې رڼا ليدلې ده

بهيز پې چې دا اوښکې نه زمالـه دوسترګو
د دې اوښکو باران کې مې بڼکلا ليدلې ده

رقيبه راشه ښه پې ننداره کړه پرې خبرشه
جفاکې د اشنا چې مې وفـا ليدلې ده

اشنا راته موسکی شه اوبه غټو غټو ګـوره
د يوه د اميد ومې عشق کې ستا ليدلـې ده

غمونه د زړګي مې ورته وخندي موسکی شـی
د يار د زړګي مينه مې ريښتيا ليدلـې ده

زړګی به تول برهرشی خوله عشق نه بيه وانـه وي
په زړ و د تورو شپوکی مې ځلا ليـدلـې ده

بلقيس اندړ

شکوه

دوش ديدم که دلم پر زتمناي تو بـود
غرقـه در خون جگرد ربي سود اي تو بود

وعده کردي که بيايي به پرستـاري وي
ديده اش تابه سحر فرش قدمهاي تو بود

حيف صد حيف که پامال جفايش کردي
ان دلی راکه چنين واله وشيداي تو بود

ناله مرغ سحر دامن شب را بدريـد
ديدمش چاك گريبان زهوسهاي تو بـود

خواستم لب بگشايم به شکرخنده صبح
دل سودا زده ام خسته زغمهاي تو بود

عهد بستی وشکستی وهزاران افسـوس
که هنوز چشم اميدم به تـولا ي تو بـود

خواستم تاکه بجويم ره جزگوي تـرا
هرکجا سرزده ام نقش کف پاي تو بود

به فلك رفت زبيداد تو صد شکـوه سحر
آسمان نيزبر آشفته ز غوغـاي تـو بـود

تو يې شعـره به نيکو نامی درين شعرولیك
واي برحال بهانه که چه رسواي تـو بـود

بهانه

سوے ګودر

ستړګو اوترو ورته هيڅ ونـه وي
د زړه سند رو ورته هيڅ ونـه وي

لويه خپه د اوبـو راغلـلـه بړي
د اوريخـرو ورتـه هيڅ ونـه وي

هغوي زمونږ ه وينې تويې کړلـې
زمونږ ملګرو ورته هيـڅ ونـه وي

تيره لمبه شوه د بـر د يـو د لتـه
زمونږ لښکرو ورته هيـڅ ونـه وي

ظلومې بڼکل کړي خوزي شوند ې د يار
لمبو شکـرو ورته هيـڅ ونـه وي

د ليلا ګانو ګودر و سـو ځيـده
خو سـر ببرو ورتـه هيـڅ ونه وي

اخرين بڼکل کړ اسمعيل به شونډو
د چاخبرو ورتـه هيڅ ونه وي

(c) ketabton.com: The Digital Library

غزل

هرچه برسرم بارد غصه بیش نمی گویم
درد دل بسی دارم بیش کس نمی گویم
بسکه بهم آن دارم مستمع نگردد زار
عرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشقم وفارغ از کشا کش توفان
قصد من سرکشی بر خار و خس نمی گویم
ایکه گفتی ام حرف از عاشقی بزن رو- رو
راز عشق را با هر بوالهوس نمی گویم
بیش ازاین چه می بیچی برسرسخن با ما
آنچه راکه بشنیدی بازبس نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل ((رفعت)) ازهو س نمی گویم

احمد ضیا ((رفعت))

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا ژورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور میآیی
به دستانت گلاب واژه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور پندار
ازان دریاچه خاموش رود آلود
توچون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
وذهن آبی ات آبستن پندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده ها را بارور کردی
وفانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تو از دور می آیی
که بنشانی نگین عشق را برقلب فعلا که
توچون امواج دریا سرکش ومغرور می آیی

زرلشت ((لیان))

خاطره رویا

دیشب که بر سکوت وتنهاری می زدم
باناله های شوربار خویشتن،
بارد گرد لعم آرزوی صبح زرد و قرمز
آنجا به نام های ابیهاران گریستم
چون های های شبزده وتنها قریستم
ازدیده در فشانده وتنها گریستم
بدیده در فشانده وتنها گریستم
میخواستم ستاره شوم با سیمان ماه
بگرفتم از سیاهی شبهای آرزو
برزو گرد نعم بخاطر باختران تیره شام
نوری نعم تا که تمام آرزو شود
درد او جسرنا که تمام آرزو شود
من با همه میتهم
همراه آرزو
سوی دیار جاده رویاها سرنوشت

خالده

با بخودی

شعر مغرور تبار آگهی می خوانمش
رنگ صولت خانه روح خدا میدانمش
آن من تا اوست آن عشق وفهم آنمش
آن هر صد شور دریای خروشان در دلش
معبد ومعبود من تصویر جانبخشای اوست
معنی شعر بقای جان جانان جانمش
آیت غوغای شوقستان غوغای دل است
در کتاب فطرتم نام غزل میهانمش
آن ((فروغ)) کشور دلها مگر شعر من است
گر خودی تا بیخود ید در شعر دل مجوانمش

خالده فروغ

گیله

دا وسکوهی آشنا، برخ جرگی نه منی
به خوله دری سلگه می مری نه منی
دستر گو فینوچی ویشتلی زوبه زوباند ی بم
جی ورته بیه آشنا، زما گیلی نه منی
زه جی به سب کی لحان خه جی، هم جهان نعوینم
خودی هیچ زماخوزی زماترخی نه منی
مابه کاله می آسمان ستوری جرگه کره خلکو
خودی زما دهدی مینی افسانی نه منی
زه د ((سبا)) ((نذمه)) مینه جی به سرودستر گویم
ولی زما د مینی گل زما د ((نذمی)) نه منی

نذمه ((سبا))

از شام تا هبوط

من در عرض عشق
با شهپر شکسته ودامان لاله گون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد ورسد بگوش خیالم بیام صبح
رخت سفر ببندم وگویم به شب وداع
عفریت تیره را —
دریاد سرزنم
چون قطره از دماغ او یسان چکم بدشت
برشاخ لاله ها،
برسنگ یادها
اما بیاد ((تو)) ...!

۲۲ر۱ ار ۶۷
شمس علی ((شمسی))

بیزار

منم از سماجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظاهر ابر سیاه تیر مهی
وازتمام هرآنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
بسان مو منی از بی نماز بیزارم

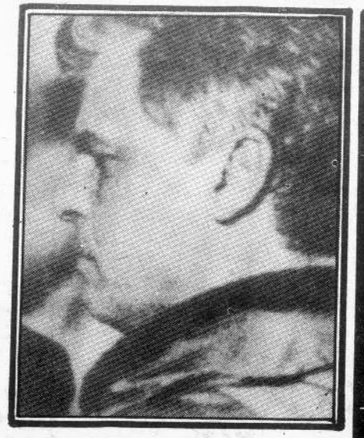
فصل پنجم

داری شد میزبان خرمن آدیش
زمین گرم،
هستی فصلی رفت
درتاراج ؟
دهقانی بیلکی دردست،
بازگرد پنجمین فصل خدارا
التجامیکرد...

وهریز

(c) ketabton.com: The Digital Library

فیلم پولیسی سیاه و سفید بنام "غیرت" آماده می‌شود



از عباس شیان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و جلالی)) را دیده ایم و فلمهایش ((تلاش)) و ((نارنگوان)) را در آینده نزدیک خواهیم دید . او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زده .

عباس شیان درباره فلم جدیدش میگوید : تازه ترین فلم من که مصروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در زمان ۵ ملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد . سناریوی فلم را خودم نوشته ام . غیرت فلم پولیسی جنایی است . داستان فلم از جایی شروع میشود که دزدها برای خرید ن هیروئین به هوتل که ما فرو نشسته وعده گذاشته اند میروند . ما فرو نشسته هیروئین با اکی قیمت به توافق نمیرسند . در شب سوم روز فروشنده ، بشکل مرموزی به قتل میرسد . به جای قاتل کسی دیگر به دام نقش دستگیر میگردد . در جریان حوادث فلم تا پایان همه

باندی از هیروئین فروشان برداشته میشود که به معتاد کردن جوانان سروکار دارند .

سوژه جنایی را انتخاب نمودم بخاطریکه از لحاظ هیجان ودینامیزم خیلی زیاد مورد توجه تماشاچیان میباشد و همچنان خواستم زنان را هم که هیروئین تعداد انسانهای آلوده را استفاده جو برای برگردن جیبهایشان ، جوانان ما را که امید فردای ما استند به آپین مرگ مخلل وکشنده ، یعنی معتاد به هیروئین میسازند .

فلمبرداری فلم را نورها نم ایبر فلمبردار خوب ما بود ورد دارد . هنرپیشه هایی را که برای نقشهای مرکزی گزیده ایم ، بازرندگان نامدار ما اند . جاوید حمید زی میباشد . مرسل ، اکرم خرمی و کیانی نیکپین ، داود لودین ، نادر ... نام فلمبرداری به پایان رسیده امیدوار استم که تا یکماه دیگر فلم به پایان برسد .



ستاره های بزرگ ورنگلامهای تجارتی

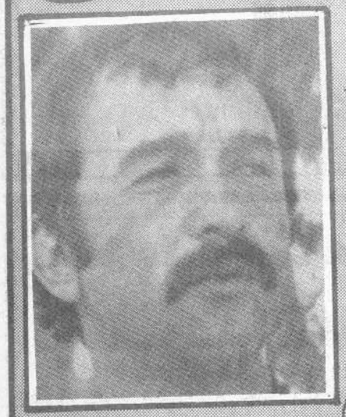
همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع پودر برنجی بنام اویاد گردد . پس از آن از ستاره های شناخته شده جهان سینما در رینگلام سامان آرایش ، عطریات حتی مواد خوراکی استفاده زیادی به عمل آمده .

در این اواخر موتیکا ویتی نیز به این کار رو آورده ، ولی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نموده ، بلکه عینک را انتخاب نموده ، خود ش می گوید : قبول کردم بخاطریکه یک عمر است که عینک میپوشم . عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمیبینم و مکمل حرفه من گشته ، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنهای دیگری که از ماندن عینک هراس دارند و خجالت میکشند ، شاید باید من یک اکسپریس سینما با علاقه و پیگیری عینک بپوشند و از عینک استفاده نماید .

در آمریکا برای جاویدان ساختن چهره های محبوب وجاپ تصاویر آنها بر روی قطی های کریم ها وعطریات استفاده شایانی شده ، حتی سریالهای تلویزیون نیز عقب نماند زیرا بنام قهرمانان مرکزی آن عطریات مخصوص به بازار عرضه کردند .

چه خواهد شد اگر این مرض به اروپا نیز سرایت کند و میکیلی یلاجیدو تصمیم بگیرد ، افترشیف (کلونیا) بنام اختاپوت را اجازه بدهد .

نقطهٔ نیرنگی تازه‌ترین کار دایرکتر موفق فقیر نبی



محترم فقیر نبی دایرکتر یکا ر موفق سینما وتلویزیون فلم نقطه نیرنگی راکه تازه گی ها رویدست دارید به نظر شما چگونه فیلمی خواهد بود ؟

— این فلم ازجمله کارهای دایرکتر هست که من زیادتر می پسندم وشاید هم اولین فلمی باشد که به این تیپ دایرکت کرده ام .

— طوری که قسمتی از فلم نقطه نیرنگی را دیدم ، بیشتر روی پهلو های روانی وعاطفی آن کار کرده اید که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دقت شده است ، به نظر شما روانشناسی وبه تصور رسیدن دوران العلم های پر سوناژ فلم را چگونه بررسی می کنید ؟

— در این فلم قصه (دریا) است ، رفته رفته شخصیت دریا ، درون وبیرون که باید هرد و بعد به گونه تصویر می شد . فکر بیشتر متوجه این اصل بود که چگونه تنهائی و دریاهای دریا ، را روی تراز فلم جان بدهم چون اپچ شخصیت مرکزی با عقده های واپس زده ، احساس حقارت وخودکم بین ، احساس نفرت به محیط ماحول وتلاشی که برای رهائی ازین وضع می کند ، همه بخش عمده روانشناسی فلم را در برمی گرفت که تا حدود یه طش این بخش با تصویرها تشخیص است . وگذشته ازان یک روانشناسی محیطی راهم درخود حمل میکنند روانشناسی محیطی که هزاران جوان محروم از امتیازات جامعه در همچو عقده عادت ویا می زنند و بخش دیگری از روانکاوی فلم مربوط می شود به اینکه چه چیزی میتواند تنهائی وخودکم بینی ها ونفرت دریاب را از او بگیرد و برایش زندگی تازه بدهد ، که همانا عشق وانسان دوستی وعاطفه ملموس یکی از کرکتر های فلم است که در لباس نرس به دریاب العلم می شود وبه گونه در درون فلم پرورش یافته است ، که همین عشق اورا زندگی تازه میدهد وشخصیت براگند مرمنوش اورا تکمیل می کند و هویت می دهد .

— این فلم از اناکی بود ؟

— این فلم براساس داستان از داستانسرای خوش قلم کشور دوکتور اکرم عثمان است که سناریوی اثر ارجمند سعید اژدکی نوشته است



نقش جدید من سفر عاصی و سید میران فرهادی در فلمهای

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده ، از جمله هنرپیشه های استم که به قول سینماگری : ((در اجرای نقش جسارت اخلاقی ومقاومت عمل را از خود نشان داده ، ودر ضمن دقت وابتکار عمل در بازآفرینی نقش سپرده شده ، صمیمانه تلاش میورزم . در هفت فلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام .

همین اکنون در دو فلم هنری ((سینمایی ، تلویزیونی)) مصروف بازی استم . فلم هنری سینمایی ((سفر)) وفلم هنری تلویزیونی ((عاصی)) .

نهایت مسرت دارم تا در پهلوی دیگر دوستان سینمایی ، در فلم اولی که سعی وتلاش گروپی از جوانان را در یک سفر نشان میدهد وجوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اذهان توده ها را به تنویر میگیرند ومفهوم صلح وزنده گی را با آنها میآموزانند حتی میتوانم بگویم هرانیکه جریان فلمبرداری به سوی اکمال ادامه می یافت ، برای من نوعی از آموزش بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library



احمد ولی و هنگامه از هم جدا شدند

احمد ولی و هنگامه زوج هنری که سه سال قبل باهم ازدواج نموده بودند، اخیراً ازهم جدا شدند.

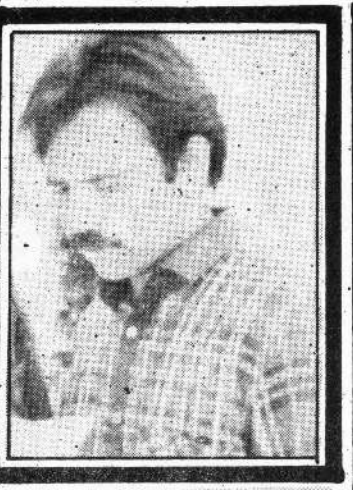
ماخبر جدایی این دو هنرمند را با فامیل شان در کابل مطرح نمودیم که آیا واقعیت دارد یا خیر؟ در پاسخ در یافتیم که بلی این خبر واقعیت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضای خانم هنگامه صورت گرفته است.

خوانندگان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سباوون خبر عروسی این دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود. هنگامه به اطر ازدواج با احمد ولی به آلمان غرب سفر نمود ثمر ازدواج آنها پسرکی بنام احمد مسیح است که فعلاً به اساس فیصله محکمه احمد مسیح نزد هنگامه میباشد ویه رش صرف در هفته یکبار اجازه دارد اورا ببیند.

چرا این جدایی صورت گرفت؟

به این پرسش ما پاسخ دقیق نداریم، باشد ولی آنچه مسلم است اینکه این ازدواج اول این دو هنرمند هم نبوده وتقریباً پیشبینی هایی که وجود دارد مربوط میشود به اینکه باید هنگامه مقصر باشد. به هرحال ما از قضاوت در مورد می گذریم وهمینقدر می گوییم که خوشبختی هرکس در وطنش است و آرزو می بریم شایعاتی که در مورد آمدن احمد ولی هنرمند خوب افغانی به وطن وجود دارد به واقعیت بپیوندد. واحمد ولی که مردم وطن اورا دوست دارند، راه خانه را در پیش گیرد وبرای این مردمی که رنج دیده اند ترانه... نغم خود رانیز فراموش کند.





آدمک های چوچه

ازخاطرات حنان زمریال:

یك وقت دریکی از نقاط دور دست کشور روی ستیج سیارنما - یشی داشتیم هنوز نمایش شروع نشده بود ومردم بی صبرانه انتظار میکشیدند، چند قدم دور تر ازمن یك ریش سفید ایستاده بود، او ازیك شخص پرسید: ((کو هنرمندان کجا هستند؟ بسیار ارزو دارم انان را ببینم)) شخص با انگشت مرانشان داد وگفت: ((یعلویت هنرمند ایستاده است.)) ریش سفید دفعتاً گفت ((وای خدای من چه می بینم، این خورتم ماست من فکر میکردم شاید ادمك های چوچه باشند که در راد یوچند بین تن شان جای می شوند، تسو به خدا هیچ باورم نمی شود...))

ترجمه رهتاب

پدر خوابهای شیرین

فلم یا ازدهمین الهه هنرزیبایی) انیك سرگرمی عادی روزمازار درگذشته هابه هنر همه گیر انکشاف یافت. فلم هایی به گونه فلم های جنایی، موسیقی، داستانی، تاریخی ومستند وغیره همواره با افسون رخشنده خودملیون هاانسان رامجذوب خود میسازد.

دیرزمانی است که راه دوران کودکی اش رابپیموده واکنون به صنعتی باتکنالوژی عالی ومدرن مبدل گردیده است. امروزفلمهای ۷۰ ملی متری باکانال های متعدد آواز، دوبله ستیریو (آوازستیریوی عالی) وتجهیزات کمپیوتری وسایل فلمبرداری به کار روزمره فلم تعلق می گیرد.

مراحل آغازین وراه گشایان این هنرتقریباً بدیار فراموشی سپرده شده اند. پیش ازآنکه دیوانه های افسانوی (برادران رایت) به پرواز آغازنمایند می بایست بعآن عکس هایی که بیحرکت بودند راه رفتن رابیاموزند. یکی از پیشگامانی که به عکس هازندگی بخشید ماکس سکلادانوفسکی بود. وی که ۱۲۵ سال پیش بتاریخ ۳۰ اپریل

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهرهٔ جدید

فریده در فلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود میگفتم: ((آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنرپیشه سینما شوم؟)) این آرزو در وجودم روز تا روز رشد می یافت بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کاخ مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل شوم و به این کار موفق شدم. با جویده که دروس مکتب را دنبال میکردم باعلاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل میرسانیدم، چند بار نمایشنامه را نقش بازی کردم آرام، آرام به شعرک جوانان در ردیف دیگر هنرمندان نسو جوان تحت رهنمود محترم استاد پیمنده درآمده و نمایشنامه کوتاه و بلند نقش های مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه راهی سینما گردیدم؟ روزی در صحن مکتب ما لیسه عالی عایشه درانی) با عضلهٔ محترم آگاه شدم که کارگردان ورزیده سینما محترم سعید

در کار فلم سینمایی جدیدش را تهیه میبیند و میخواهد برای فلمش چهره های انتخاب کند، بالاخره با تفاهم اداره مکتب با کارگردان فلم من ویک خواهر خوانده ام (انجانا) معرفی گردیدیم.

زمانیکه با محترم سعید ورکزی آشنا شدیم اورا نخست به جهات اساسی سینما زمینه های موفقیت یک هنرپیشه در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویقم نمود. همان بود که در فلم سینمایی اثر لیرنسا ((سفر)) نقش یک دختر جوان را

مبارزه را که با جمعی از گروپ جوانان در یک منطقهٔ دور دست کشور در خدمت مردم کشور قرار دارد پیش کرده، من در خدمندگی خود را مرهون رهنمایی های کارگردان فلم میدانم. من با اسم سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش مینمایم با این آغاز نیکو همه خدمت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوم.

پرسشهای از انیل کپور

ازانیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسش‌هایی بعمل آمده که آن را به گونه یی ذیل پاسخ داده است.

سوال: چی کسی عاشق دیوانه شماست؟

جواب: من خودم.

سوال: کجا میخواهی زنده گی کنی؟

جواب: در شهر فلم.

سوال: اگر یک تونه یی از جواهرات بهودی کجا میخواستی باشی؟

بقیه در صفحه (۲۴)

---

۸۹۳ ار در برلین متبلد گردیده و در نوامبر ۸۹۵ اسپر وزیایی بسراه انداخت.

بتاریخ اول نوامبر ۸۹۵ ار در روزنامه ((برلینر تاژ کسال انسیگر)) اعلان نیم صفحه یی برای پروگرام جدید تیاتر متحرک برلین ((وینتر گارتن)) به نشر رسید. درین اعلان صحبت از جالبترین اختراع عصر جدید)) یعنی بیوسکوپ (بود. شام همان روز پرشاطر تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود.

دو برادر، ماکس و امیل سکلاداونسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر، پروجکتور ((بیوسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۱۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس های زنده)) بروی پرده بیانوانی ۲ × ۲ متر با صحنه یی از کانگروها در حال بوکس صحنه یی از کشتی گیری تماشاگران حیرت زده، نمایش دادند.

هر صحنه فلش با موسیقی همراهی میشد. در بی حیرت و تعجب اولی، با احساس مرور شاهد اولین نمایش فلمی بودن. نراگیر تماشاگران شد برلین غرق در شور و هلهله این اعجوبه اختراع گردید و بدین خود آغاز مرحله نوینی را نوید داد.

بتاریخ ۵ نوامبر روزنامه معروف شتاتس، بورگر سیتونگ

نوشت: انجمن تخنیک دیوس جد از عکسبرداری های تحقیقی استفاده نموده و انها را به پیمانه بزرگتری نشان میدهد، اما اینکه بدون حرکت باشند، بلکه زنده. اینکه اولین عمل را چگونه انجام میدهند فقط به شیطان معلوم است و بس. ماکس سکلاداونسکی که سوان نخستین بار دو الفان این نمایش را عرضه داشت ۲ سالها بعد

بقیه در صفحه (۲۲)



کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر به حرکت درمی آید.

(c) ketabton.com: The Digital Library



فریده انوری

حرفهایی درباره این دیپلماتورخوب راد رصفحه ۱۴
مطالعه کنید .

(c) ketabton.com: The Digital Library



فریده امید

هنرمندي که درين تازه گيها به سينماروي اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانيد

(c) ketabton.com: The Digital Library

ستارهٔ دیدنیها





دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابهرا از فلمهای خود حذف کردند

امیتابهبچن

لقب ((سوپراستار)) یا هنرمند فوق العاده هنوزازپهلوی نام — ((امیتابهبچن)) حذف نشده و هنوزهم باهمین خصوصیت درسکوی موفقیت ومحبوبیت قراردارد . اگرچه فلم پر اوازه او ((شهنشاه)) مواجه به عدم موفقیت شده وتوفیق چشمگیر رابه همراه نداشت ولی بازهم او مانند سلطانی بدون رقیب درقلمرو سینمای هند حکمروایی میکندوحق— الزحمه اودر بازارهای سینما برق اسا رو به صعود میرودودرپیشانی فراخ اوکوچکترین اثرونشانه ٔ ازعدم توفیق خوانده نمیشود .

باوصف اینکه سهلشرکهتی یکی از فلمسازان وکارگردانان معروف اخیراً باطنطنه ٔ خاص ، فلم جدید خود را باشرکت امیتابهبچن اعلان کردوچند شات مختصر ازفلم ، فلمبرداری شده بودکه وضع دگر گون شد . بطوریکه اخباردست اول میرساندکه سهلش درادامه کارش با امیتابه تغییرعقیده داده وبه عوض او شترگهن— سنها رانامزد بازی در فلش نمود وی خواهدفلم خود راتوسط شترو تکمیل نماید .

هنوزازین خبرمدتی سپری نشده وبه سردی نگرائیده بود که خبر دیگری شایعه گرفت مبنی براینکه رابل رویل کارگردان نامی دیگر هم ، نام امیتابه راازفلم خود حذف وکلید این دروازه ٔ بسته را بدست دهرمندر سپرده است .

این دوکارگردان که ازشهرت ومحبوبیت فراوان برخوردارانند ، انگیزه ٔ تغییر عقیدت خودراانشاء نکرده اندولی درحلقات فلمسازان شیوه ٔ برخورد وطرزکارایشان حل به مجله ٔ پیمود وتصمیم انی شان شده است . مردمان صاحب صلاحیتدر این محدوده ابرازنظرکرده اند که این دوکارگردان تواناواگاه ، با این عمل عاجلانه یك شائبه طلایی راازدست داده اند . زیرابه قول اتان امیتابه امروزیگانه ٔ دوران خود بوده ازنظر بینندگا ن فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز— جهات خصوصیات وشایسته گی های کارخود ، هنرمندی است منفرد بسه خود . چه این هنرمند درمیدان بزرگ سرنوشت سینمای هندودرمیان جمعیت هنرمندان فراوان سینمای هند مقام والایی درصدرداشته و توسن اقبال اوهموارهٔ سرامد دیگران بوده است و بهیچ وجه نمیتوان چشم پوشی کردکه توسن بخت واقبال اودرحال حاضر ازپا افتاده باشد . این حقیقت وسلم و اشکاراست که تردید وشکایت بسه همراه ندارد .

ولی سوال درشت وقابل — محاسبه این است که رازموفقیت امیتابه که همانا استیلای — اذهان عامه است درچیست ؟

چه انگیزه هاوعوامل و — موجبات سبب میشودکه فلمسازا ن

بقیه درصفحه (۸۸)

(c) ketabton.com: The Digital Library

در طلسم عشق مدهوبالا

به عقیده او آتش عشق آتش سوزی معمولی نیست که با واتر پمپهای اطفائیه خاموش گردد



مصاحبه از : نیلا یلدا

عشق

خوانندگان گرامی مجله ما در شماره قبلی چند صفحه عکس مدهوبالا را خواندند اینک صفحات بیشتری از او را در اختیار شما میگذاریم.

— وقتی برای نخستین بار با عشق تان (مادهوبالا) مقابل شدید چه احساسی داشتید ؟

لحظه دیدار

تا روی هجر برگ آن یار گذاشتیم
از افتخار بابه ثریا گذاشتیم
زاهد تو امید بهشتی و جوی شیر
ما دین و دل بصورت زیبا گذاشتیم
از هر خدنگ ناوک مژگان ناز او
دامغی به صفحه دل شیدا گذاشتیم
در دل عشق زندگی و عقل و هوش را
مجنون صفت هدیه به لیلا گذاشتیم
رفتیم گرچه خود ز دیار حبیب لیک
دل در گرو به آن بت رعنا گذاشتیم
یك مه هلال ابرو و ماه دگر رخش
گرنام او که ((ماه دوبالا)) گذاشتیم
از مشتری و زهره و مریخ تا به ماه
سیر فلك نموده نه پا گذاشتیم

— لطفا در اولین دیدار احساس (ماد هوبالا) را که از دیدار شما برایش دست داده بود بیان کنید.

— این سوال را بایست از خود ماد هو بالا پرسید با انهم موضوعی است که میتوان برداشت و احساس ماد هو بالا را تا اندازه یی درك نمود.

وانهم در وقت گرفتن عکس و نفری با هم مورد بحث قرار گرفت و عکسی که اینك تقدیم میشود و در (Bandra Bomby) ((بندره بمبئی)) منزل شخصی ماد هو با لا گرفته شده، اسم ماد هو بالا هم بطرف راست عکس بالای دروازه به حروف درشت انگلیسی (MADHUBALA) نوشته شده، دیده میشود، وقتیکه از او خواهش نمودم تا یك قطعه عکس یادگاری با هم بگیریم پس از لحظه یی مکث بطرف اتاق خواب خود رفت و با آینه یی در دست آماده عکس گیری گردید، پرسیدم آینه برای چیست ؟ گفت تو بگو، گفتم :

در کشتن من حاجت شمشیر ندارد
آیینه یک نگه از اشك بمیرم

گفت : نی!

گفتم : یار من از حسن خود آگه نبود
گردن آیینه سازان بشکند

گفت غرورزن فطری است و به آیینه احتیاج ندارد.

گفتم : ماهم از گلشن رخسار گلی می چینم
هر کجا آیینه بینید مرا یاد کنید

گفت میدانم که تو گلچین گلشن حسن خوبرویان هستی و خوب گل چین هم هستی، اما هدف من از آیینه چیز دیگر است که کمی بان نزدیك شده یی، اما نه چندان.

و من بازگفتم : چشم تو کار ساغر و پیمانه میکند
آیینه را خیال تو بتخانه میکند

گفت آفرین بسیار خوب، بهدف رسیدی زیرا از خیال حرف زدی.

گفتم من نه فهمیدم بقیه اش را تو بگو منظورت از خیال چیست ؟ گفت :

— قبل ازین که منظور خودم را بگویم راجع به شعر تو فکر کردم و زیر لب تکرار کرد ((آیینه را خیال تو بتخانه میکند)) وعلاوه کرد من در یکی از فلم هایم این شعر را عملی خواهم نمود یعنی آیینه را بتخانه میسازم، پرسیدم مثلا کدام فلم ؟ گفت فلم (مغول اعظم) که عنقریب شوتنگ آن شروع میشود، ترا هم خبر میکنم تا شوتنگ آنرا ببینی. من ((شوتنگ)) آن صحنه فلم برداری را دیدم. در اثنای فلم برداری رقص عالی و زیبایی واقعی و زنده ماد هو بالا در دربار ((مغول اعظم)) در هزاران آیینه انعکاس یافته بود، شاید خوانندگان مجله ساروون هم فلم ((مغول اعظم)) و یا اقلا همان صحنه رقص ((ماد هو)) را در فلم ((مغول اعظم)) دیده باشند.

برگردیم به اصل مطلب باز هم تکرار کردم که منظورت از آیینه و خیال چیست ؟

گفت : خیال بلی، منظوم خیال است، نقش تصویر بالای ((سکرین)) یا پرده سینما هم یك خیال است، یك خیال گذرا مانند خیال در آیینه و تو این خیال را (خیال مرا) بروی پرده سینما دیدی، دلباخته این خیال شدی. با این خیال راز و نیاز کردی، سخنها گفتی، شبها بیدار ماندی، این خیال را پرستش کردی، در بند ارگفتار و اشعار خود آنرا به سویه عالی و جهانی منعکس ساختی. بالای خیال عاشق شدی، برای خیال من هزاران شعر سرودی، درد تنهای خیال لعازندگی کردی، در خیال من غرق شدی، برایم گریه ها کردی نامه ها فرستادی، پیوگرافی های مراد و جلات افغانی نشر کردی و برایم فرستادی تا بالاخره خیال تو به حقیقت پیوست، یعنی با یداری در عشق، تصمیم و اراده و فاداری به معشوقه پتر اموفق ساخت که مرا از نزدیك ملاقات کنی. سخنش را قطع کرده و گفتم:

استقامت بی کرامت نیست در بنیاد مرد
شمع از خود رفته است اما جاکم رفته است

گفت : ((خاموش من حرف میزنم)) و ادامه داد

بنابرین منهم خواستم تراد و عالم خیال تماشا کنم، یعنی در آیینه، آیینه ئیکه هم اکنون در دست من است و ترا در آن می بینم، البته خیال ترا و بدین حالت عکس میگیریم که خیال تو در خیال من باقی بماند، تو که سالها با خیال من زندگی کردی بگذار منهم لحظه با خیال تو باشم و خیال بهتر از وصال است، زیرا همیشه با آدم می باشد و بیوفا نیست و هم قدسیت آن بیشتر است.

من سخن ماد هو را تایید کرده، گفتم: ((شما راست میگویید))

ادب عشق تقاضا نکند بوس و کنار

دونگه چون بهم افتاد همان آغوش است

خنده یه بمن گفت، بازهم از موضوع پرت شدی، منظورم این نبود که تو گفتی، دستم را کشیده گفت: بیا عکاس منتظر است و در حالیکه خود را برای عکس گیری آماده میکردیم، من به عکاس گفتم :

ای مصور صورت یار مرا مستانه کش

چون بنازش میرسی بگذار من خود میکشم

در حالیکه ماد هو با قهقه می خندید گفت: شاعر عاشق پیشه و عاشق شاعر پیشه من [مجنون قرن بیستم من] بیا بس کن گفتم: بلی، در صورتیکه تو لیلای قرن بیست باشی. هردو خندیدیم، عکس یادگاری خیالی و حقیقی را باهم گرفتیم، در این وقت پیش خدمت نزدیك آمده، آهسته و با ادب گفت: ((چای مصر تیار است)) و عکاس را مرخص نمود، من و ماد هو بطرف سالون برای صرف چای رفتیم بعد از صرف مصریه البم های عکس ها را، کتابها و دیگر چیزهای انتیك خود را بمن نشان داد و مکتوب ها و کتاب هایی را که من برایش فرستاده بودم نشان داد — بعد از آن همان شب را که باید شب نیکبختی نامید، مهمان ماد هو بودم — و فردا صبح بسر از صرف ناشتا در کتابچه یادداشت خود نوشتم :

در آغوشم گلی دوشینه جا داشت
که هر برگش بهاری رونما داشت
به شمعی هم نشین بودم شب دوش
که چون خورشید و هم پرواز ها داشت

— ایا هنوز هم اثری از آن عشق آتشین در وجود تان باقیست. یا اینکه با همان دیدار نخست شعله های آن فرونشست.

با اینکه میدانیم حالا دیگر ستاره محبوب سینمای هند از جهان فانی رخت سفر بربسته است.

آتش عشق، یك آتش سوزی معمولی نیست که به اثر واتر پمپ های اطفائیه خاموش گردد عشق آتشی است جاویدان که همیشه میسوزاند گفتم عشق نه ((هوس زود گذر)) ! بلی میسوزاند و عاشق ازین سوختن لذت میبرد، میسوزد و میسازد و این سوزش ابدی را دوست میدارد — شعله ای که از نگاه معشوقه می جهد، عاشق را میسوزاند و این سوختن مانند شمع زود خاموش نه میشود، بلکه مانند خورشید همیشه میسوزد و باطراف خود نور افشانی میکند یك عمر میسوزد، روز و روز میسوزد و راه تاریك زندگی را روشن میسازد.

شعله یی بیرون جهید از آن نگاه سحرکار
از فروغش سر بسر دنیا و عقبا سوختند
گرنشیند در کنارما سمندر تب کند
آتش زردشت را از گرمی ما سوختند

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدا با شما ست

با هم خواندیم که:
زیبلی ویاون هولند دو دلداده وشیفته همدیگر که در شهروین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت روما نتیک می اندیشند.
هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینماید وبرای انجام ماموریتی قصد سفر را به ریدوجنیرومینماید.
زیبلی نگران است که مبادا هولند را سیردام خوبرویان شود. اما هولند برخلاف وعده امید هد که به عشق آتشینش وفادار بماند.
وی که در راه سفربه ریدوجنیرود ریکی از ایالات کشور مدتها می گریند ملول و غمگین وحتی به بستر مریضی می افتد...
زیبلی خود نرا بدان یالتفزد هولند میرساند. سرانجام هولند مصمم میشود که سفرش ادامه بدهد.
هولند پس ازانجام ماموریت ونه روزاقامت در انشهرد رواه برگشت بهوین، درد وسلد ورف لباس اقامت گزید.
... او وقتی دوباره نزد زیبلی به منزلش برگشته وضع را دگرگون یافت. اوکه تحت باز رسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان وآشنایان زیبلی رازنا پاید بشدنش راجویا شود.
پاول هولند، سرانجام بامردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکس پنج اینچی لوی را بنام های تیتوزاد بامن، همیلیوترنتی، ماریوترلینو، گیزاری نوونو وکارلو سامیا معرفی کرد.
هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرنخ راید ست آورده است.
پاول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موفقی به همیلیوترنتی رسانید که وی نقش زمین گردیده وجسد به قتل رسید ه اش روی اتاق افتیده بود.
سرانجام زیبلی بازنی بنام پترا وندازدوستان همیلیوترنتی آشنا گردید. پترا مدعی شد که نام اصلی گمشده اوزیبلی لوریدونه بلکه ویکتوریا برنشویک است زنیکه به عشق قبلی خود تونیوترنتی خیانت نموده وبه قتل او وید رش همیلیوترنتی منجم است. او ده سال میشود، زیر همین نام جعلی به سرمیبرد وخود ش را ازانظار پولیس دورنگداشته است، درفرجام پاول هولند، پس ازمدتها تعاقب وی فراق، در یک روز سرد زمستانی، برحسب تصادف بازیبلی بریالای پاتیل، مقابل میشود. اینهم آخرین بخش سرگذشت او:

ترجمه: میرحسام الدین برومند

وزیرخارجه المان رفتند، لاکن بیهوده بود.
به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلیو در روم اطلاع دادند که پسرش ازچین رفته وبرای دریافت خاکستر پسرش ... لیره باید بپردازد. بنا به سفارش پدر ترنتی، پترا به برلین نوشت که خاکستر جسد تونیو رابفرستد. در انروزگارد رقلمرو رایش د رالمان، وضع به ثبات اوضاع گرایش داشت.

پتراوند گفت که برای ۱۰ بار دوم ... لیره فرستاده وخاکستر تونیوراد ریافت داشتم:
پتراتا اینجا حادثه راته کرده ومن در پای مصنوعی ام هیچگونه درد احساس ننمودم. سراپا گوش بودم، درحالیکه وسکی ام را سرمیکشیدم، پرسید:
ـ بازشما اطلاعات دیگری، رمورد زیبلی به دست نیاورید؟
ـ هیچ چیزی!
ـ بازهم در روم ماندید؟
ـ نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من خبر دادند که مراهم د ربرلین جزامید هند.
ـ پس شما چه کرد ید؟
یک زوج از دوستان اتشه کلتوری که مرد کیمیادان وخانه ای در شهرد اشت، او وزنش تاختم جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً دروین در یک دستگاه فلم بکار بید اکردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵ بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
ـ چراوکیل عمومی مونشن.
ـ معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از طرف زیبلی به برلین آمد واوراق غلط را زینرا نام لوریدو به دست آورد. ویکتوریا با همان اوراق غلط به برلین رفت ده سال تمام را آنجا سپری کرد تا آنکه پدر تونیوراد ید. همان بود که زیبلی بکباره گی ناپدید شد، چون د رمرگ تونیو ترنتی او مستقیماً دست داشت ویایست درخفا به سر میبرد وبرای اینکه شر هیلیوترنتی را از سرخود کم ساخته باشد، اورابه قتل رسانید.
ـ اکنون اود رکجاست؟
ـ اود رهمین شهراست، د رهمین نزد یکی ها، حتی احساسش میکنم.
ـ به من بگویید چگونه ازاین کابوس نجات بیابم، نزد پولیس بروم وهمه چیز را برشمرم یا هرسکوت برلب بزنم... بمن بگویید!!
ـ منهم نمیدانم خانم وند.
پترا بازویش را به من چسبانید وباتضرع گفت:
لطفاً، لطفاً تنهارهایم نکنید، اوراد اخل یک اتاق ساخته، گفتم:
شب خوش، خانم وند! صبح انشاالله مفصل خواهیم دید.
بالایونم راگرفته، ازلفت پایین رفتم، ساعت ۲۲ شب وسرک خالی ازعابرین بود. فقط پاسداران به چشم میخوردند. هوازیاد ابرآلود وبرازنده مه وغبار بود بحدیکه مشکل بود، قدمی رامشاهده کرد.
اززیرزمینی با استفاده از قطار آهن راه افتیدم ـ بعد به استقامت دریایی روان شدم، برفراز دریای ((تیبا)) به امواج خیره شدم، بازهم زیبلی، یاد ها، خاطراتش وباینهمه حرفها د رمورد او، به آزارم پرد اختند.
از راننده یک تطار پرسیدم: نشانی هوتل ((گولن طلایی)) رامید انید؟
طرف اد رس را برایم داد.
گاهگاهی باخودم گفتم: پتراوند مگرد یوانه نیست؟
راننده شیشه خیالاتم را ازهم گسست: نامم ولترلی میباشد:
من هولند!..
ـ چه نام د لپذیری، من به سوی یک کلیسا میروم.
ـ یعنی چه... کلیسا برای عبادت.
ـ خیر، شغلم معماری کلیساهاست، عبارت از ساختن کلیساها، حدود ۴۶ کلیسا بنا کرده ام.
ازخودم پرسیدم:
ـ چه ساعتی زیبلی، همیلیوترنتی را به قتل رسانید، چراحقیقت راکتمان میکند؟
باغ افتید، د رجوار قهوه خانه کثیف بود. برپالای یک پل ایستاده بودم. زیرپای من د رد ریای پی ـ پهنا آب غوطا د اشت. آنجا آرام بود، چنان آرام که انگاشتم فقط من د رجهان استم، من محوطبیعت ود ریای خروشان بودم.
ازخود بیخود بودم که صدای شرفه پاها توجهم را به خود معطوف داشت. آهسته سرم را د ورد ادم، او د رپارهم قرار د اشت، چنان نزد یک که د ستم میتوانست به اوتماس کند. آن یک رویا نبود، نه ـ نتیزی نبود، بیهوشی نبود... اوبود نفس میکشید و روپش چون برف سفید میزد.
زیبلی بود، زیبلی لوریدو!
وی فریاد برآورد، شام خوش عزیزم!!
او بالابوش وموزه های پشمی به تن د اشت، بلافاصله لبانش راروی لبانم گذاشت، لبانش سرد بودند ـ
زیبلی را به سوی خود کشی نمود، گفتم:
زیبلی تو، تو!..
او که صدایش مکد زاماجدی مثل همیشه بود، بنا استفهام پرسید:
پترا به توقصه نکرد؟
نفس عمیق بیرون آورد، گفتم: چرا همه چیز را قصه کرد... راستی توهمیلیو ترنتی راکشتی؟
زیبلی جوابداد: بلی، من یک گوشواره ام را د ر منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته باشی.
به ادامه حرفها پی گفتم: بلی زیبلی، د ریازوی یک کوچ غرو رفته بود، آنرا باخود داری؟
ـ بلی!
ـ پس بده.
بلا د رنگ آنرا ازجیبم بیرون آورد، روی کف د ستش گذاشتم. تشکرکرد وانراگرفت. د ستانش مثل یخ سرد بود.
گفت: بیا!
پرسیدم: کجا؟
ـ د ورازاینجا، نباید مارا ببینند.
تصورکردم که باانبوهی ازتخیل د رعالم خواب و رویای سنگین، رویایی که بزرگ وبزرگتر میشدند، پیوسته بودم.

ـ ۱۶ ـ

ازیله های تپه که به استقامت زیر پل قرار داشت، فرود آمده وپدنهال زیبلی د رحرکت افتیدم اهاسرعت میخواست خودش رازیر پل پرساند. آنسو تر، ساحل بچشم میخورد. قیافه زیبلی ازفرط وحشت واضطراب چون گچ سفید مینمود. آب دریا غوغا داشت وبی پنداشتم که د رمیان دنه وغبار ناپدید میشوم. قیافه های مابرای همدیگر لحظه به لحظه غیرقابل رویت شده میرفت. زیبلی آندم نجوا کنان گفت: مرابیوس هولند!

سرم راجنبانیدم. مکرراً آهسته زیر لب زمزمه کرد: دوستت دارم!
ـ زیبلی، توقاتل دوانسان هستی.
ـ هولند، هولند... من د رچین دنیای بی پهنا فقط تراد ارم، مرابیخش!
گفتم: مگر دیوانه هستی، چطورممکست یک قاتل را دوست داشت.
به کله شقی کودکانه اصرارکرد: من جز دوستی وصحبت توچیزی دیگری رانمی شناسم. د ر حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل وکشافات جوار آن بگونه نامتحرک چسپیده بود، پرسیدم: ترنتی ترا روزگاریکه د رقنادی ((واکنر هلیل)) رفت وآمد داشتی، میشناخت، نه؟
جوابم رانداد وگفت: سگرت داری؟
نباید سگرت دود کنی.
ـ چرا؟..
ـ توقلب ضعیف داری، زن قاتل باقلب ضعیف!...
ناگزیر سگرتی برایش پیش کردم...
زیبلی بالاشوپزده گی ودلهره گفت: قبل ازآنکه مرا پیداکنند، تهاید اینجا بروی راستش من همانروزیکه قتل اتفاق افتاد، به مونشن پرواز کردم. اودرحالیکه دود سگرت ازمیان سوراخ های بینی لش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:
ـ... و روز بعد د رروزنامه ها خواندم که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام. آری هولند، بایست المان راترک بگویم. انسان اکنون د رجستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه ها بالحن نیمه فریاد گفت: من خوشبخت هستم، خوشبخت، خوشبختی ام مرزی رانمی شناسد، چون ترادارم وآنگاه حرفهای قبلی لش رادنبال کرد.
چون پاسپورت اماده داشتم، بعداً ـ د رزالسبورک اقامت ومتعاقباً ازبرلین به ترنتی تلفون کردم.
وقتی صدایم راشنید، ابتداً نتوانست جواب بدهد. بعداً تصور کردم اوترس دارد، انقدرخوف که به پولیس خبر بدهد.
ـ ازچه خوف داشت؟
ـ ازمن پاول، ازمن!...
ایزاگفته، بلافاصله به خندیدن آغازکرد. خیالاتی وهیجان زده بود. بدنبال حرفهایش گفت: ترس ازمرگ.
ـ بلی، قسمیکه پیش راکتی!
زیبلی گفت: من او رانه کشته بودم، حضوم د رصحنه قتل، پسانتر پولیس راهشته ساخت.
ـ تو آنرابه اطلاع المان ها رسانیدی.
ـ نمیدانستم که المان هاخیال کشتن او را داشتند.
ـ چرا میدانستی؟
ـ نه...، باتاکید گفت: باورکن د روغ نمیگویم...
د رپین میان موتر غول پیکری ازفراز پل عبور کرد. پل اندکی لرزید وزیبلی خودش را د رآغوشم رهانموده، گفت: دوستت دارم هولند، محبوب من!..

ـ ۱۷ ـ

د رد نهای تفکر باخودم به گذشته هاسیرنمودم بیادم آمد که با پرتاب نارنجک دستی سوی گودال ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم... د رنتیجه فقط یک سند ازآنجا یافته بودم، باخودم گفتم: مرگ ترنتی هیچ افتخاری به زیبلی بار نیاورد، سلماً هیچ قتلی مایه افتخار نیست. اواخر عاشقش بود.
اماآنمرد به او د روغ گفته بود... آدم وقتی قتل میکند، بهیچوجه دلیل زیاد قوی نمیتواند داشته باشد... اینکار فقط مستلزم یک تهور بی فهوم می باشد.
باخود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد ـ زیبلی این باشد که ترنتی د رعشق نسبت به اوخیانت نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد، چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی بسپارش، باید او رادریافت. ماکه تنها د رعشق و محبت همدیگر احساس آرامش وخوشبختی مینمودیم، چرا بازهم این چانس را ازدست بد هیم؟ من پنج نفر را کشتم وزیبلی به د ونفر متهم است.
این کلمات نوازشگرانه و سرشار از محبت زیبلی که: ((دوستت دارم هولند، بخدا دوستت دارم)) مرا ازد نیای تصورات وخیالات چند دقیقه ای ام بیرون آورد. باخود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
زیبلی ادامه داد: هیلیو ترنتی اصلاً به خاطر پولیس را د رجریان نمیگذاشت که باوش نمیشد به د ریافت دست یازند. د رحالیکه خنک تنم را میلرزاند. گفتم: ادامه بد... باید حرف زد، همه حرفها را، همه گفتنی ها را.
ـ من د رمرگ پوش قصر نیستم، این فقط اتهام محض میتواند باشد.
ـ او اینرا میدانست؟
اومرد پیری بود پاول، .... اوترس داشت وقتی آدم خوف واضطراب شدید داشته باشد، نمی تواند د رست تعمق نماید. اوگفت که بزودی د ر زالسبورگ بامن ملاقات میکند... باهم قرار گذاشتیم. د رست ساعت ۱۶.
ـ اونیز ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
زیبلی جوابداد، اوچنین فکر میکرد که این فقط یک دام میتوانست باشد، ازینرو یکساعت قبل، یعنی ساعت ۱۵ آمدم. اومرا به کتابخانه منزلش رهنمایی کرد.
د رپین هنگام زنگ تلفون بصدا آمد.
ـ تلفون کننده، چه کسی بود؟
ـ پولیس، غیرقابل تحمل بود. بایست آن ـ اتفاق قتل پیش می آمد.
ـ اکنون اینجا د رهوتل زنده گی داری؟
بالاخره بایست جایی برای بود وباش داشت.
ازینرو هوتل ایکسکلیسزور را برای اقامت ترجیح دادم.
زیر چه نامی؟
ـ زیبلی لوریدو؟
آری، من بامعشوقه ومحبوب همدل وهمزبان وهم تنم تا اخر نتوانستم به این رانش که نام اصلی اوزیبلی نیست، پی ببرم به اوگفتم:
یک عکس ترا به پترا نشاندادم، اوتراشناخت.
ـ اونزد پولیس خواهد رفت؟
ـ هنوز نه!
ـ چرانه؟
ـ من باید به همه چیزبیندیشم زیبلی، به اینکه سرانجام مراچگونه یافته ای... هوتل های ـ زالسبورگ رادنبال توتلفون کنیدم. د رهوتل پترا تواَمَدا بود. تردد، نگرانی ودلواپسی عجیبی د ر زیبلی به ملاحظه میرسید؛ باتردد گفت: من د ر حالت بدی قراردارم، هرگاه مرانشان بدهی محبوس میشوم.
گفتم: کجا معلوم که پتراوند شانت بدهد.
ـ اومیداند من کجا بسر میبرم. بعد بالحن ارامتری گفت. چون به کمک توضرورت دارم، نسبت بتوشق بی پهنایی د رقلبم دارم. هرگاه یک عشق راستین د رمیان نمیبود، علی الرغم حساس بودن وضع بخصوص، اینجانمیبودم. برای اینکه ترا مطلقاً داشته باشم، اینک د ر برابرت ونزدت قرار دارم... د ر زیر این پل، د رپین سرمای کشنده د رکنار اینهمه کافات، انتخاب راه باتوست که بدست گرداب حوادث مرادر لجن زار رهامیکنی ها هم دستم راگیری وسوی کاشانه خوشبختی. وضع روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب کد امین راه ممکن و بهتر بود. آخ که بعضاً عشق ها چقد رهولناک مخوف وشیطانی میباشد.
... وکلمات شیرین ومحبت امیز زیبلی که دوستت دارم... دوستت دارم ((خدا با عاشقانست)) پیهم د رگوشم طنین می انداخت ومرا د رانتخاب این راه دشوار، گذشتن ها پذیرفتن ازعشقی که به پختگی رسیده بود، بیشتر پابن بست مواجه میساخت.
ازیله ها بسوی ... فراز پل د رحرکت افتیدم.
زیبلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست، هرابدست پولیس میسپاری یا؟. حرفی نزدم. سخنانش را د نبال کرد.
ـ فرار نمیکنم، خودم رامخفی هم نمیکنم.

لطفاً ورق بزنید



(c) ketabton.com: The Digital Library

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی ، انهنجا میرم درهوتل ایکسکلیسیور سرك ۱۲ ، اتاق ۳۰۷ ، طبقه سوم سکونت دارم . اداره پولیس یك ثورنالیست دارد که میتواني همچیز را با آب وتاب برایش تعریف کني .

— ۱۹ —

به امتداد سرك خالي ازماشین در بولیسورك راه افتیدم ، متواتر به نهملي مي انديشيدم، خوبرویي که به قتل دونفر متهم بود . من نهملي را صمیمانه دوست داشتم ، اما رفتن نزد پولیس رانیز وظیفه اساسي واخلاقي خود ميشمردم . در اتاق — شب را با وسوسه سحر ساختم . ساعت چاربصبح تلفون بصدا آمد، تا انوا برداشتم، مامور تلفون پشت گیشي قرار داشت وگفت‌ترنهملي خودش رامعرفي نکرد ، ميخواست سراغ مراباگیرد،صبح اول وقت‌يك گیلاس قهوه داغ نوشیده وبه سرك پرازآفتاب ، بي اختیار بسواري تکسي ، به استقامت اداره پولیس روان شدم .

— ۲۰ —

انکارم متلاشي بود . باري باخود ميگفتم . اوهرگز مرا دوست نداشت ، پنهاوه ، حالانکه من واقعاً اورا مي پرستیدم . مقابل اداره پولیس که تحمر کفته بادیواري هاي بلند قدیمي بود ، ازتکسي پیاده شده ، راساً سراغ کمیسار اندرس راگرفتم . نشاني اش رابمن دادند : طبقه دوم ، اتاق ۱۳۴ . وقتي به اتاق کمیسار داخل شدم ، باتعجب خانم بتراوند را گرم صحبت با کمیسار یافتم .

— ۲۱ —

زن مي‌سفید،باچشمان آبي راکه مقابلم — بدون هیچگونه آرایش نشسته بود ، کاملاً انهاد برده بودم . او بلوز سفید ودامن آبي بتن داشت . باکمیسار دست داده ، دهدوشستم . کمیساراندرس گفت : ماد رجستجوي شما بودیم اقاي هولمسعد. کمیسار تا این حرف را زد . من به سوي خانم وینند خیره شده ، و او زود نگاهش را ازمن برگرداند .کمیسار گفت : مي‌دانید،کشده شما هکتوربروشهك نام دارد ، نه، نهملي لوبیدو ؟ من خاموش ماندم . مجدداً گفت : انهارو امروز صبح اول وقت ميخواستم شما را اینجا فراخوانم ، پترا باصداي لرزاني گفت: بلي،از بیان این حوادث بگذریم،چونکه من همه را به آقاي هولمز حکایه کرده ام ، کمیسار ! کمیسار بازهم پرسید : میزان صحت شما وخانم لوبیدو درکدام بیمانه بود ؟

بازهم حرفي نزدم کمیسار افزود . اکنون مو ظفین ماهوتل به هوتل بدنبالش ميگردند . . .

درصورت پیدا شدن ، مبدانی با اوچگونه برخورد خواهیم کرد؟ حرف ما اینست که اوخیانتکار بزرگست ، حتي به مشقي‌معني شماکه بایستي در روشني واگاهي قرار بگیرید .

وجودم‌طور غیر مترقبه داغ شده بود ، کمیسار گفت : یك سوال ، چرا اینجا آمدید ؟

آمدم بدانم که شماتجسات تانراکرده آید یا من شهر راترك بکنم ، آخر اوهمه چیز منست .

— کجا سفر خواهیدکرد ؟

— اینرا تاکنون نمیدانم . بعد بانیشخند به پترا گفتم : ازهمدردي تان سپاسگذارم ، واداره پولیس را باخشونت ترك گفتم . دریك کافي ، قهوه گرم طلب نموده وازآنجابه نهملي در هوتل ایسکلیسیور تلفن کردم .

— هرچه زودتر هوتل راترك بگو ، باید باهم بینیم . در قطار بیست سیمتا تا پانزده دقیقه دیگر فهمیدي ؟ . . .

— آري، آري ! . . .

بزودي به فرانکفورت با ((کالمار)) ، یکي از — دوستانم ارتباط تلفوني برقرارمازاد خواستم درمورد — موتیکه قهوه راطرف تاچاتي انتقال میدهد ، معلوما بدهدیدنترتیب آدرس :((سرك ۲۴ بورگ)) را از— کالمار بخاطر تماس با هلیکر معروف به ((کله مرده)) گرفتم . بامجله وارد سیمتا شدم . یك فلم کارتوشي جالب به نمایش گذارده شده بود . سیمتا بجز قطا و اول آن که اطفال ونوجوانان بودند ، متباقي خالي بود . نهملي در قطار اخیر جاگرفته بود . با استفاده ازادرس دست داشته ، سراغ هلیکر راگرفتم . اودر — منزل نبود . ((الیس)) زنش درب را گشود ، زني بود نهایت‌زیبه با قیافه عجیب که سینه هاي شلك مانندش روي شکم بلندش سنگیني مینمود . حدودشصت سال داشت و نهاد خشن بود ، ابتداً خشونت نمود ما را به فراخواندن پولیس تهدید نمود . امابعد از اوصمیمانه طالب کمك شدیم وگفتیم،ميخواهیم بسرحد برسیم ،البته با استفاده از موتر تاچاق قهوه .

گفت : تشود پیچك بیفتید ؟

گفتم : این درست درصورتي است که قهوه هاي قاچاقي نیز به چنگ پولیس بیفتد .

— ۲۳ —

من با بوي قهوه در پیاله اشنا بودم و — لیکن اینك درمیان جوالهاي قهوه پنهان بودیم . در موتر هیچ نفسي وجود نداشت . نهملي ازمرط — نا راحتي وهیجان ازهوش رفت. بازوقتي بهوش آمد — تا دید که ماموبین گمرك موتر راتفتیش دارند . — خواست‌نهاد بزندکه بادست دهنش راببست . — خودم رامحکمتر به پشت کابین موتر چسپاندم وبراي تازه نمودن نفس ، دهنم رابه سوراخ چسپانده بودم . دفعه اخیر نهملي را با بسیار مشکل وداد ن تنفس‌صنوبي بهوش آوردم . بالاخره درنقطه مطلوب رسیدیم . راننده بکس‌هاي ما رادرگودال هاي — کنار سرك پرتاب کرد . وقتي بدنبال آن عجله کردیم، هردو درگودال لغزیدیم .

ده دقیقه بعد تکسي یي را پیداوهردو به — استقامت مونشن ، به سواري آن راه افتیدیم از — شیشه تکسي به بیرون چشم دوختیم ، آسمان مونشن تاریك بود . از غرب سرماي شدید ، شیشه یا تکسي راپخ زده بود . از میان دهکده ها و کلیساها به جلوراه گشودیم . کوه هاي بایر بوشیده از ابر بودند .

((هوتل آسمان)) درنقطه مرتفعي ازیك کوه نزد یك که تقریباً با ارتفاع ۱۸۰۰ متراز بحر موقعیت داشت که داراي اتاقهاي مدرن ، بار و یك آشپزخانه عصري بود . مردي سمت‌چپ هوتل‌را براي مهمانان شخصي خود اعمارکرده بود ، اما عمر برایش‌بقا ننمود . فابریکات‌تلسازي متحدد ي انجا وجود داشت، به‌گونه ایکه ژورنالیستان و از جمله من ، چندین بار آنجافرستاده شده بودیم . باویم شد که آنجاجاي مناسبي براي پنهان کردن نهملي از پیگرد پولیس‌است. هنگامیکه ازتکسي فرود آمدیم ، مرد پیري که زیادغمگین مینمود ، یکي هاي مارا ازتکسي انتقال داد . توفان قویتراز حد تصور، فریاد میکرد . نهملي از شدت سرما میلرزید. من به او گفتم :

— نهملي ، سرانجام باید ازهم جدا شویم چونکه محال است به اینگونه زنده گي ادامه داد .

نهملي سکوت کرد.من به حرفهایم ادامه دادم :

— هرچه نباشد تویك قاتل استي . . . قاتل دوانسان ! . . .

— توکه ادعا میکني دوستم داري، چگونه تنهایم رهامیکني ؟

— بسیارطبیعي . دیگرنمیتوانم دوستدا شته باشم .

گفتم : من صدایت راد وست دارم جهره ات را — دوست دارم . دستانت راد وست دارم و . . . و . . . ولي دستانت که قتل کرده اند . صدایت به من دروغ گفته وقیافه ات مراگول زده است. ایکاش وجدانم راجریحه دارنمیساز د .

نهملي هاي هاي به گریستن آغازید ودرمیان هق هق گریه اش گفت :

— توراست میگویي ، تو . . .

بعد اشکهایش‌راسترد . سرانجام درمیان انبوهي ازغصه ودرد درحالیکه من کنارش بودم ،به فرانکفورت هوتل مطلوب رسیدیم .

— ۲۵ —

خانه هاي هوتل کاملاً به سبك معماري بایري ها اعمارشده بود . مغروشات هوتل راقالین هاي مرغوب ومبل هاي انتیك تشکیل ميداد . اتفاقاً همان اتاقي را دراختیارم گذاشتند که مدتها قبل بادختر زیبایي چند روزي را درانجاا قامت داشتم واماآنه دختر به زودي مراترك گفت .

دربان هنگام ورود ما بدانجاگفت :

هرگاه هواصاف وآفتابي ميبود ، از پنجره اتاق سلسله کوه هاي الپ (بایر)تاتا اطریش‌که چشم اندازخوبي است، ميتوانستید به خوبي بنگرید . یکباره صداي نه چندان تعجب آور بلند شد و — نهملي ازجایش‌پرید ، وحشتزده پرسید که چه بود؟ به زودي متوجه شد که صداي مرکزگرمي است . تصمیم داشتم به زودي به زالسبورگ غرض انجام امور برگردم . اماتوفان شدید مراازرفتن باز — داشت .

— ۲۶ —

بارهوتل تاریك وناامرانه بود . من درگوشه اي نشستم . ازمالك بار((جوني والکر)) یك ویسکي مطالبه کردم . مشروب را سرکشیدم . ازلوشبیکر اتاق کسرت شماره دوي پیانوي رخماتوف بلند بود. بعد راد یوموتنشن اخبارجوي راکه از برفباري زیاد و سردي هواًاطلاع ميداد ، گزارش نمود . بناچار نرفتني ؟ بلافاصله ودون حرف،مشتاقانه به‌حانش چسبیدم وشروع کردم به بازکردن دکمه— هاي‌پنا آرام نفرمیکشید . لحظه بعد برهنه درآغوشم ارمید ،ویسکي بدنم راگرم نموده بود با حسادت گفتم : خداعاشقان رانگهمیدارد . . . درین هنگام صداي طیاره که به استقامت مونشن درپروازبود ، بگوش رسید .

— ۲۷ —

زنیلي راکنارم خواب برده بود . به او وبه‌گذشته هایش‌مي انديشیدم .زنیلي آنروزقبل از رفتن به خواب بامن به گذشته برگشت واز آنروزگاران یاد ي نمود ومتذکرشدکه : پدرش‌میراث زیادي به ارث گرفته بود . ازینروسالهاي نخستین زنده گیشان ، سالهاي پرخاطره اي بود . سالهاي سفر به انگلند، همسپانیا ، فرانسه وایتالیا . زنیلي دراپتالیا متولد شده بود . زنیلي همچنان قصه کرد که درسالهاي پسین ، پدرومادرش‌خانه اي دربرلین گرفتند . — پدرش‌موزیك فراگرفت وزنده گي تابناکي برایش بینبیني میکرد . پدرزنیلي چون میراث زیاد بدست آورده بود . جواهرات قیمتي براي زنش خریداري کرد . زنیلي را نواي گیتاربدرش به شور می آورد .پدرومادرزنیلي ،بعدها بازي درفلم را آغازکردند . بعدها پدرش اسب سوارماهري شده بود .

— ۲۸ —

آنروزگاري بود که زنیلي به مکتب میرفت. بعدها بدرزنیلي به نوشتن سفوني آغازکرد . رفته رفته اقتصاد شان ضعیف شد ومادرزنیلي از یگانه دخترش‌خواست بتواند اقتصاد خانواده گردد .

— ۲۹ —

زنیلي ماهانه ۳۰۰ مارك از یك فیشن شوبدست مي آورد . پس‌ازآن به تیاتروآورد ومرد نقاشي عاشق ودلبسته اش‌شد . زنیلي ازآن جوان به عنوان یك جوان دوست داشتني نزدمادرش تو صیف کرد . بزودي لحظات‌غصه واندوه وتنهایي زنیلي بامبتلاشدن مادرش‌به سرطان حلقوم که یکسال بعدازآن مرد ، فرارسید . زنیلي در روز مرگ مادرش روي سن پارچه اي رااجرامینمود .

— ۳۰ —

آشنایي زنیلي بانقاش‌وتصویرسازبه جدایي‌ویونا یي منتهي‌وجوان نقاش‌با ازدواج به دخترپدرتن داد .زنیلي ناگزیربه اطریش‌سفرنمود وپس‌از یکسال بارولف برونشویك مرد جابك که داراي موهاي پور وجلد سیاه بود ، باب آشنایي وصحبت راگشود . آن مرد زنیلي راتا سرحد جنون دوست داشته و پیوسته حالي میساخت که آزوده ارد زنیلي برایش یك پسرکاکل زري به دنیا بیاورد ومادر فرزند شباشد. زنیلي تن به ازدواج به آن مرد داد ولي بزودي اشکارگرد ید که شوهرش‌مرد زیادتورمال نبود . است. زنیلي ازانجاروانه هامبورگ شد وانجاباگذشت هرروز قشنگترمیشد وطراوت وزیبایي اش‌فزونتر. بدرزنیلي که مادرش‌زن جارمیش‌بود ، ازبرلین به او نوشت‌که باخانم قبلي اش‌به آمریکا میرود .ازطرفي چون‌زنیلي فرزندي بدنیانیاورد . رولف برونشویك ازوي جدا شدو ۷۰۰۰۰ مارك رابه او واگذارشد .

زنیلي باآن پول هامدتي رابه برلین ماند وآنجا با ((پیترشیار)) نویسنده جوانی که براي روزنامه ها مینوشت، آشنا شد . عشق زنیلي نسبت به((پیترشیار)) بحدي آتشین بود که ازوي خواست براي — مدتي ازنویسنده گي دست بردارد ودرکارا وباشد. چون خود ثروتي واقف دارد . حساب بانك زنیلي روز تاروز کوچکترشده میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت پیتربنابه تقاضاي زنیلي به کارنوشتن رومان جدیدش آغازکرد ،اما نشر کتابش‌راجا پ نکرد . سرانجام روزهاي دشوارجنگ فرارسید . شام یکروز بیترنابدید شد . یکسال بعدزنیلي از سوي اداره اي که کارمیکرد به روم فرستاده شد . زنیلي انجا عاشق تونیوترنتي شد . اوراد یوانه وارد وست داشت .

تمام روزهمه پیرامون مناسبات اند وسخن میزدند، مصم بودند به محض‌ختم جنگ دریاي عقد همد یگر بنشینند .تونیوترنتي وقتي مینوشید ،زیبا گیتار مینواخت .

زنیلي همچنان‌در‌اغوش قرارداشت وقصه میگفت . گیسوان معطرومل‌پیش روي بستروشانه هایم چون آبشاري به نظرمیرسید . زنیلي با همان پیراهن خواب قشنگي که داشت به سوي پنجره رفته ، پرده راکنارزد . آفتاب سرزده بود . انگاشتم مدتهاست بیدار و اکنون درآغوش‌دلدار خود شفا مي یابم،پس‌ازآنکه دوش گرفتم ،فرما پش صبحانه را دادیم . هنگام صرف‌صبحانه به زنیلي گفتم :

من مونشن میروم واز آنجابه وین ، تاجند روزدیگر برمیگردم . عکس‌ومشخصات‌خود رابده ، یك پاسپورت ساختگي برایت‌دست وپامیکنم .میخواهم بسوي برازیل پروازکنیم . زنیلي بااداوکرشمه خاصي گفت : راست بگود وستم داري ؟

گفتم : احساس‌میکنم که بلي .

درکنار میزصبحانه ، نشریه اي گذاشته شده بود . به یکباره این عنوان درشت نگاهایم رابه خود کشید : ((شاهدان عیني مدعي‌اند که قاتل ترنتي، زنیلي لوربد وزنده است))

— ۳۲ —

وآنگاهي متن رامرورکردم . کلیه اطلاعاتي راکه پتراوند دراختیارپولیس‌زالسبورگ گذاشته بود ، درآن سطردرج بود . اینهم تذکرفته بودکه زنیلي لوربد وزنده است بامطالعه آن گفتم :

— زنیلي ، به وین میروم . باسبورتي برایت‌تدارك مي بینم . توافق پولیس‌رانیزبه یك ترتیبي دریافت نمود ، انگاه به زنیلي گفتم که موهایش‌را رنگ میدارم . نزد یك سلمان رفته ، آرایش‌موهایش را — عوض‌نمود ومطلقاً تغییر قیافه بدهد . بلا فاصله آهنگ سفرنمود . اوبه عنوان خداحافظي دستانش راتکاند اد مقداي جاشت‌راد روین صرف‌کردم . آن شب زنیلي به پیشنهاد به گانم بارویاهاي خواستني و دلپذیرش تصویرگري مینمود .

— ۳۳ —

دروین ، درهوتل امپاساد وربودم ،انجا نزد کمیسارموظف رفته ، باسبورتم رانشاندادم ودرضمن علیه اظهارات پتراوند درنشرات ، اعتراض‌کردم .از مرکز ،تیلفوني باپتراوند تماس‌وبرایش‌نظریات پولیس را گزارش‌دادم . پس‌از حمام گرفتن وریش‌تراشیدن سروضعم رامرتب ساخته ، ویسکي فوریاش دادم . خانه پتراوند دریك باغ موقعیت داشت، یك مرد، یك زن ویك طفل باهم برف جنگي داشتند .اناان راخانواده باسعادتي یافتم . بي الایشي ها و — صمیمیت آنهابه حدي مجذوبم ساخت که باخود فیصله کردم،بمحض‌رسیدن من وزنیلي به ریدوجنیرو بخاطر آینده ، خوشبخت، طرح زنده گي با همسر اریخته وزنده گي راچنانیکه زیباست، زیباتلقي و باصلح وصمیمیت، به امتداد جاده زنده گي‌ره مي— بوییم .

— ۳۴ —

باپترابه میعادگاهي که یك رستوران زیبابود و چراغ هاي نیون به شکل نم آلودي انجامي تابید ، ملاقات کردیم . لبان وصورت پترابیحد رنگ وروغن‌زده وآرایش یافته بودند . پتراتاحد ودي خسته به نظر مي آمد . گویي خستگي‌اندرمن تاثیر بخشیده ، باشد که بالحن صمیمانه اي ، فریادزدم : من دیگر زنیلي رادوست ندارم ، پیترازمرا نشناند .من ودرضمن میتوانم‌یك قاتل‌راد وست بدارم .ازآنجابه بارستوران‌ت کمزیاد تاریك بود وفقط یکي دوشمع که باروشني نیمه مرده نفس‌میکشیدند ، وجود داشت، پانهادیم اودرحالیکه دستانم رامیان پنجه هایش‌میفشرد و نوازش‌میداد گفت که سه سال است با شوهرش مقاطعه کرده .

دوویسکي دیگر فرمایش‌دادیم واوحرفهایش‌راد نبال کرد : شوهرم بایك آرتیست سینماد رویانیاازدواج کرده وآنجازنده گي سینمایي بعداً من وپترا ، متوازن باریتم بیانووالس‌دوگانه انگلیسي رااجراء کردیم .

— ۳۵ —

بتراوند درطبقه بالایي ویلازنده گي میکرد .ویلا— یي باهمه ملحقات وضروریات که تصویرهاي خوبي به دیوارآن نصب بود . اما در هرحالتي برخورد من بابتراوند ، محض‌یك ظاهرداري بود .مطلقاً من عاشق زنیلي بودم واوهم حالتي‌گتراز‌من‌داشت.

— ۳۶ —

بازنیلي مجدداً تیلفوني تماس‌برقرارنمودم ،او — پرسید : برگه اي در دست پولیس‌افتیده که . . . . مجالش‌نداده ، حرفش راقطع‌کرده ، گفتم : ایمن یسك حقیقت‌آشکاراست. زنیلي تاکید کرد : پس زود بیا ، ازفرط تنهایي به مطالعه رو آوردم . — مطالعه زیاد نیزچشمانم رابدرد آورده . . . — حتماً زود برمیگردم ،حتماً . . .

فصل سوم

— ۱ —

آفتاب مي تابید وبرفباري قطع شده بود .آسمان رنگ آبي داشت. خواستم به فرانکفورت تیلفون کنم . ابتدا به ایرافتم . متعاقباً درمنزلیکه در — سرك ۱۷۴ موقعیت داشت، روبرشدم .

پرسیدم : خانم فوخن‌برگراستید ؟

البته ، چه میخواهید ؟ صبح هم دونفرانیجا آمدند . اوزنده اني شده ولي . . .

گفتم : امیدانشباهاً مرابا پولیس‌عوضي نگیرید. شوهرتان چه وقت زنده اني شده ، میخواستم ازوي کمکي بطلبم . . . اویاست یك بورتریت میکشید .

— ۲ —

زنگ تیلفون به صدا آمد گوشي رابرداشتم : هلو عزیزم . . . من در ایرابودم .

— ایرا راچگونه یافتي ؟

— جالب.

— کارها چگونه پیش‌میرود ؟

— خوب، اینهفته بورتریت مطلوب راهم ازیك نقاش بدست‌مي آورم .

— ۳ —

درمکتبي که دروسط دهکده اي ، درمیان جنگلاتي دروین ،موقعیت داشت، ((توسي)) پسرهفت ساله پترا ، انجا درس‌ميخواند . زن معلمه ، بالملاحظه نگاه هاي من به سوي پسرك،پرسید :((توسي)) راشما باخود مي برید ؟

بلي !

((توسي)) بامن زیاد خوکرده ومراکاکاصد امیزد.خوب استم‌براي پسرك چاکلیت بخرم ، مانع شد .پسرك کنجکاوي بود . او آنروزازمن پرسید : توبامادرم — عروسي میکني ؟

گفتم : نه ، اوکه وقت‌عروسي نمود ه .

اوعکس‌دوگانه‌یي راکه پدرش‌وآن زن هنرپیشه گرفته بودند ، به من نشان داد .

— ۴ —

عجیب است، بعضاً مردها ،زنان را رهامیکنند و زنان به مردان دروغ میگویند .پتراد راتاکي کوچکش کارمیکرد .((توسي)) که بامن بود ، مادرش‌رابغل زد وگفت : کاکاجم باول چند ه نموده بود که بعداز— ظهربامابه سینمامیرود .

درهوتل ، نامه اي ازبرودو ، جنیروکه حاوي یك

بقیه در صفحه (۹۱)

خدا باعاشقان است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه (۲۹)

پخت. اومتوجه شد، بااهی گفت: گریه نکو، زندگی به گریه آغازمیشه وتماش‌گریه اس. خداهیطورواراض بود، بانکه رضایت‌خدادیگه چه میکند. تومادرو— پدرمهربان داری، اوناتره مثل اولاد بزرگ ساختن غم نخو، خدامهربانس.

بازبان هیچی نگفتم، امادردل هزارحرف داشتم، تابه اومیگم. خداچطورمهربان خواهدبود. مادرمه برم پس‌میته. امابی هیچ نگفتم هرچه داشتم دردلم بود، همه چیز، همه کس‌حتی او رابیگانه میپنداشتم اگر چه اومیخواست دردل غمدیده من راه بازکند، امامن این در راتنگ گشودم.

وقتی به مکتب رفتم، آن شوخی هاوبذله گیهای ازمن فرارکرده بود، دیگرکس نبود که ازمن برنجد، همصنفی هایم رادیگر اذیت نمیکردم وبرآنهانام نمی ماندم، معلمین متوجه شدندکه من یک شاگرد آرام میدل شده ام. همه میگفتندکه حادثه تصادم برمن اثرگذاشته است.

من دیگر هیاهوی بیرونی نداشتم، این غوغا هادر دل من‌تفته بودند. شب هاخوابم نمیبرد، ازکلکین خانه، قبرستان را تماشامیکردم، قبرستان آرام و— خموش مردگان رادربرداشت.

سرود غم دردلم نشست. ازهمه جداشدم به محافل عروسی وشادی نمیرفتم، عیدهاخوشم نمی آمد. درجمع وجوش مردم دلم تنگ میشد. همیشه بالای قبر مادرم میرفتم وزار، زار میگریستم وازاین صدها من خاک بالاوحرف میزدم، گپهای دل رامیگفتم، گاهی این حرف هابلندتر گرفته میشدندکه خودم می شنیدم. اوهمیشه بامن بالای قبرمادرم میرفت، دلداری ام میداد. تنها اوبودکه همرایش کمی غم‌دلم رامیگفتم، اوهمراز وهمهازی کودکیمی ام بود. وقتی که میرفت‌صدهاتاسم میداد تانگویم.

دلم هوای غصه هاداشت وتم هوای نوازشی. شعرهای شاعران برمن اثرمیگذاشتندوقصه هایی نویسنده گان درمن خیال هی ساختند. دلم میخواست بادرودیوار، سنگ وکوه وگیاه حرف بزنم، آدرس— پدرم رادانشتم، میدانستم درکجاست، فامیل ام— میگفتندکه اولها به پرسانت‌نامه‌وحالاهم ازشرمندگی نزد تو ومانمی آید، اینحرف راخودش‌به کس‌هایی گفته است. منکه تنها می ماندم گاهی بالایدرم درد— خیال حرفهایی میگفتم ودرخیال ازاوهم جواب میگرفتم، بامادرم همیشه حرف میزدم ولی ازاوجوابی در پیشم نمی ساخت، مادرم زن‌مقبولی بوده که اسم مقبولی هم داشت‌اوسان گلی بود، که دست نافرجام زندگی پر، پرش ساخت‌مادر مقبول مراحسودان بچشم حسودی نگریستند تا آنکه بهادش ساختنداسم مقبول او((میم)) بود.

دیگر نمیتوانستم ازیدری‌که مرابزرگ ساخته بود— پول بخواهم. رفتم درموسمه بوت دوزی، بحث— کارگر شامل کارشدم، مزد میگرفتم وضروریات زندگیم را رفع میکردم، همه میگفتندکارنکنم، امامن نمیخواستم که برای پول، دستم به افراد خانه دراز شود.

صبح میرفتم مکتب، چاشت باشکم گرسنه پشت میز کارمی نشستم وعصر دیهک کوس جهت‌فراگیری خطاطی ورسامی میرفتم، شامگاه که می آمدم، او رامیدیدم م برایش‌قصه میکردم، تنها بااوخوش بودم حرف بزنم، اوهم خیلی‌به حرف های من گوش‌فرامی نهاد. سال ها با بهاری آغاز میشد وبابرفی انجام میبافت، اودر رشته طب شامل پوهنتون شد. اودیگر درس‌میخواند، از اینکه نتوانسته نزدم بیاید ازمن معذرت مسی خواست. من با انکار خودم معروف بودم، چهره مادر را روی صدهاورق ترسیم میکردم، وقتی تمام میشد به اومیبردم، تاتشویقم کند. اوی دید خیلی خوشحال میشد. اسم مادر را باهفت رنگ وهفت خط وهفت دنیای نوشتم تااومیخواند وتصدیق کندکه مونقم. اوی دیدولبخندخوشی روی لبهایش مینشست. پارچه‌ی می نوشتم شعرگونه می ساختم، اونزدش همه چیزی که تحریر میکردم نگهمیداشت.

تاآنکه پدرم به واپتی تبدیل شد، اشجایک برادرش وظیفه معهی داشت وفامیل آنجابود، قرارشد ماهم یکجا آنجابرویم. بارسفری بستم و راهی شهر بیگانه میشدیم. اومن خیره شد، آنطوری که نتوانستم بیشتر از لحظه به چشمانش— خیره شوم وازقصه جدایی ماگپ‌میدیم. دستم را میان دستانش گرفت و رویم رابرای اولین بار بوسید آن بوسه برایم خیلی شیرین بود. بوسه واقعی و— راستین بود، عطر بوسه اوتااکنون خیال مراگرم می سازد. اولین بوسه وآخرین بوسه اوبود ودیگر نتوانستم بوسه داغ وگرم اورانصیب شوم.

ماسفر کردیم، به شهری رفتیم که آنجامردمان ساده وخوبی داشت، باغهای سبزود ریای صاف ونیلی آرامی داشت، این دریاشاخه یکی ازدریاهای بزرگ بود، روزهای رفتم ودرآن دریاهنگیستم اشعه آفتاب درروح وجسم آن مرابیاداوی انگفت، کوه که بانهایی درآنجاقد برافراشته بود مرابیاداوی انگفت، چلچله های وحشی که باهمدیگرکجای پرند وتادوردستها میرفتند مرابیاداوی انگفت، ماهی های کوچک وزیباکه درپهن آب می رقصیدندوجوره میشدند مرابیاد اوی آورد. بارپدن باران بهاری، بوی خانه های کاه گلی رابلندمیکرد که اوین بورا خوش داشت، بیادم می آمد که با آب دیوارهای کاه گلی راتر می ساخت وآنزمانیکه شوخ وبی باک بودیم مراصدامیکرد ومیگفت: بیابوکن، مراهم اینن بوخوشم می آمد. خوشه های نورس‌گندم رابخاطر اومیدیدیم که روی در شعری نوشته بودم، واواتقدر خوشش آمده بودکه هیچ توصیفی نمیتوانست بکند. درهمه جا بااومیدم، همه جا اومن بود.

دوسال گذشت وما آمدیم به آن کوچه، بااین هم کوچه گی های آشنا سلام کردیم، اودرآنجا بود، ولی بدیدن ماوبه احوالپرسی ماهم نیامد، همه‌اعضای فامیل ایشان آمدند ولی اونبود. همه ماپرسید یم که اوکجاست گفتند: کاری داشت‌آمده نتوانست‌بی اید. درجمع آنهایی که بودند، کسی هیچ کس نبود. برخاستم بطرف خانه شان رفتم، حلقه در وازه خانه شانرا— کوبیدم به امیدآنکه او دربازکنید. خانم جوان و— مقبولی درواگشود. باعجله پرسیدم که اوکجاست، حیرت زده بمن نگریست‌ودرهمین وقت او رادیدم که آمد. میخواستم بپرسش‌چرابدیدنم نیامدی؟ ولی موجودیت آن خانم نگذاشت تاسوالم رابکنم. اودر— نزدیکی ام قرارداشت، به چشمانم نمیدید، سرش رانیز انگفته بود وگفت‌خانم(...) جان واینها (اشاره بمن نمود)، (...) جان، زن لایق زده شده‌یکباره گفت اشها وازپشتکارتان خیلی تعریف شنیده ام، بفرمایید‌خانه بیایید. بالبخندی که روی لب داشت دستم راگرفت وبه سوی خانه روان شد، خطی روی پیشانی ام نقش‌بسته بود، زیر لب زمزمه کردم: ای تقدیر بامن هرآنچه میخواهی بنما. بطرف آسمان دیدم، ابرهای تیره داشت، ابرهای یک‌اکنون دلشان ازغصه می گیرد وهوای گیهستن دا تیره گی بردلم نیز چنگ زده بود، غبارغم دوباره راه بسوی کلبه یخ زده ام بازکرده بود، به عکس ما دم نگریستم، بیادش افتادم، بسان طفلی دریای مادر گریستم به سوی مزارش رفتم، کوچه سیاه بود، شام چادر سیاهش راگسترده بود، بالای مزارمادرم— رسیدم، نشستم، باد شومی موهایم رابگرنه ام میزد. باران دانه، دانه می بارید، آسمان تیره ترمیشد وزمین سیاه‌تر. بارپدن برف شدت گرفت. به مادرم گفتم: ای مادر! توکه امروزدرون بستر آرام خاکی خوابیده یی، روحت شاد باد. من رانتها گذاشتی، تنهاییک همدمی داشتم که اورا، می شناسی واوهم رفت‌زنده گی من رفت‌ای مادر! اشک من طغیان نمود. هرباره چشم می بستم ژاله‌های آن بیشتر ازپیش می ریخت وصورتم رانوازش میکرد. ای مادر! توکاش زنده میبودی، حداقل غصه‌ها دل دخترت رامی شنیدی که... دستی برموهای— من نوازشگرشد. سربلند نمودم، او بود، ایستاد م سراپایم را برف شسته بود، بطرفش دیدم آهی کشیدم وگفتم: مادرم کاش زنده میبود. میتوانستم دردی را که زندگی هدیه ام کرده برایش بگفتم... اودر— حالیکه بغض‌گلویش راسفشرد گفت: ده ای شام، ده آی باران، چرا اینچه آمدی؟ روح مادرته عذاب— میکنی!

رصاد رملتون

ادویه مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه میدارد

آدرس: خونحال‌مینه مقابل لیسه‌حبیبیه کلی

کوچه تابه حال پر

چند قدم ناخود آگاه رفتم بعد ایستادم وگفتم: نمیتوانم، یک وقتی دیگر می آیم فقط آنها رامادرشان کار داشت‌مرافرستاد واشاره به ((او)) نمودم. او بطرفم نگریست ازخانش معذرت‌خواستم واجازه گرفتم، هردو ازدروازه خانه‌شان که فاصله گرفتم‌و بعدازسکوتی که دلم میخواست با او ازگذشته های من قصه نمایم وازجور دنیابرایش قصه کنم، از((او)) که بی خانه‌شده بود، تنهایم ساخته بود، غم تازه مرا تازه تر ساخته بود. ولی هیچ نگفتم، به چشمانش که یادگار کودکی های مابود خیره شدم، مقابلش ایستادم وگفتم: عروسی ات مبارک. اوهیچ نگفت وحتی بطرفم ندید، آنطوریکه ایستاده بود، ایستادومن به حرکت افتادم. چند قدم برداشتم دو باره عقبم راندیدم بعدازآن دوباره به راه افتادم وبیشم زمزمه کردم، عروسی ات مبارک. عروسی ات مبارک.

به کلبه ام برگشتم، چهره امرا درآیینه دیدم

از میا هو است

روبرگشتاندم وگفتم: ازت خواهش میکنم دیگردرسر قهرمادرم که بودم تنهایی همراه افتادم، تند، تند گام بر داشتم وخودم رابکلبه ام رساندم. برف کوچه راسپیدکرد. اومثل همه سالهابرای پاک کردن بامها روی بام بودومن هیچگاهی نخواستم دوپس‌کلکین بیایم واو راتماشاکم. ازپس‌پنجره اتاقم به کوچه می دیدم چاد گذشته هادرمن پیدارمیشدند. جوان شده بودم ولی هیچگاه اورانیافتم نمیرفت، هرلحظه بیادش بودم، هرشعرگونه رابنام ((او)) نوشتم وخودم— حفظش کردم وقتی او راکنارکوچه میدیدم فقط سلام میکردیم وبس‌وقتی به خانه شان میرفتم مثل چاپلوس تمجید ازعروس‌خانه میکردم، او خانم مهربانی داشت که همیشه برمن لطف میکرد. دختری تولد شد، مقبول ونازنین، آهسته بزرگ میشدومن دیگرهمه خیالم بسوی غزال میرفت.((غزال)) نازنین تهین موجود روی زمین زندگم بود، اومن انس‌گرفته بود وقتی دفتر میرفتم واومادرش میرفت همیشه تا ایستگاه در بغل من بود، بامن حرف میزد، وقتی خانه می آمدم اودرخانه ما بود وباهم کمی رامیغرستادم تا اورا— بیاورند، برایش هر شام تحفه می آوردم واو ذوق زده بدامانم خودش‌رامی انگند، دوستش داشتم، خیلی دوستش داشتم.

روزهاگذشتند، نهال ماروبه سبزی گراید، دو شب خانه خواهرم رفتم شوهرش مسافرشده بود، بخاطر تنهائی اوشامهابه خانه ایشان میرفتم خواهرزاده های نیهایم دورم جمع‌میشدند، خواهر مهربانم که بهتر است ((دختر خاله)) نگهم خیلی خاطرم رامیخواست، شام شب دوم همینکه واردخانه خواهرشدم دیدم ازخانه ماکسی رافرستاده اندتا بیایم. گپم ناوقت‌شده بود نوشتم، صبح به طرف خانه روان شدم، همینکه داخل خانه شدم همه تبریکی دادند. پرسیدم:چه خبراس، چه راتبریک میگوید. تا آنکه خاله ام وشوهر خاله ام باخنده گفتند: نامزدی ات را با... حرف شانراقطع نمودم وگفتم: چه میگین؟ قهر آلود وخشمگین شدم داد و فریاد برآوردم ولی شوهر خاله ام گفت: من بالای تو هیچقدر حق ندارم؟ گفتم: تو حق داری اما... حرفم را برید گفت: اگرید رمیدانی قبول کن، قبول کن،قبول کردم، پنجه های زهرآلود مرگ هم اگر گلیم راخفه میکرد، قبول میکردم.

محفل نامزدی ماباشوروشاطی بپایان رسید، همه تبریک گفتند، همه بودند، جزاواگراوانجا میبود چه میشد؟ نمیدانم چرانیامده بود؟ فامیلش خانش، دخترش همه بودند، جزاو، واو رابیاید می پالیدم، امادر جمع‌مردم نیافتم.

روز بعدآن ازخانه سوی دفتر میرفتم صبح یک روز تیره روشنی بود، او رادرمقابلم دیدم، ایستادم سلام کردم، سلام کرد بطرفم‌خیره خیره دیدوگفت: نامزدی ات مبارک. این حرف درجایی گفته شدکه روزی درآنجامن برایش‌گفته بودم عروسی ات مبارک.

چند ماه گذشت تا انکه عروسی مابرپا شد. من با شوهرم به خانه ما که بدستانم تزیینش نموده بودم‌میکجا زندگی میکردیم، او را دوست داشتم، به همه اعضای فامیلش احترام میکردم، شب ها شوهرهای خودم راکه آرزش فراوانی داشت برایش میخواندم، به او میگفتم تلخی های زندگی مرامیلی آزارداده اند، تومرهم درد های من باش، دوسه ماه گذشت، ذوق شاعرانه وسلیقه امرا تمجید میکرد، ولی حالا یکنوع غرور بی جا پیدا کرده بود.

ای خدا تو رحم نما، فکرمیکنم، دیگر باشوهرم خوشبخت خواهم بود، طفلکان مقبول ونازنینی خواهیم داشت وآنگونه مهر مادری رابرایشان بدهم که هیچگاه کمبودی احساس ننمایند.

ولی او (شوهرم) خیلی تغیرکرد. هرکس راکه بخانه ما می آمد، بعدازرفتن بدوردمیگفت. کسی را بالاتر و بهتر ازخودنمی شمرد وچیزی که میخریدیم به قیمت بلندی یاگرانی بدیگران وانمود میکرد، رقابت های بیجا بادیگران میکرد ولاف هم میزد.

آهسته، آهسته مرادشنام میداد، به پدرو— مادرم توهین میکرد، می گریستم وازغمهای بیجا— اش خسته می شدم وبرای اودر وقتی که آرام میبود می گفتم: همسایه هاچه میگویند، اینقدرغلمغال نکو. دست به لت‌وکوبم برد. غمهای دلم بیشتر— طغیان کردند ولی صرف می گریستم. دردهایم را— روی صفحه های کاغذ می ریختم، بالای قبرمادر می رفتم ودردم رابه خاک گوش می گفتم ودل امرا تسلی میدادم. تمام روز مصروف خانه بودم، ازطفلم— پرستاری میکردم.

شب هادیرتربخانه می آمدوروزهای جمعه و— رخصتی بخانه نبود، ازدردم تا آنکه بکاهد، به دردم می افزود. اومیخرشد ودرشفاخانه بستوش نمودیم، خیلی دلم تنگ بود، بسان مرغکی به قفس سینه ام می تپید، دیگر روزها عصر بدیدنش میرفتم اما اینبار خواستم بیشتر ازساعت مو عودکه به اووعده داده بودم بروم.

دروازه اتاق راگشودم، او روی بسترش افتیده بود، دختری در نزدیکش نشسته بود، موهای سیاه چنگ چنگی داشت‌چهره گندمی وقدمتوسط داشت، همرایش سلام کردم، دستش رافشاردادم، به طرف شوهرم رفتم دستش رافشاردادم، اودرنزدیک گوشم— چیزی گفت‌فهمیدم، نشستم، زن به طرفم خیره شد، منکه ازحیرت‌زن هیچ نفهمیدم پرسیدم: معذرت میخواهم، نشناختمتان، زن تبزنه چهره ام نگریست رنگ رخ شوهرم پرید بطرفش‌نگریستم، پرسیدم: اینها رانشناختم، معرفی کنید! آن زن به تندی گفت: شما اینجا چه می کنید؟ کی هستید؟ خندیدم و— گفتم: من خانم (اشاره به شوهرم) وبه عیادت‌شان آمده ام. شما... زن حرفم رابرید وگفت: شما جداشده اید؟ گفتم: ازکی؟

شوهرم دربین حرف ما دید. ازمن تقاضاکرد تابروم بیرون شوم ازاتاق، تازه فهمیدم گپ ازچه قراراست. اوکیست‌زن گفت: من نامزدش هستم.

بالای بسترشوهرم نشستم وآهسته ازخانم پرسیدم: شمانامزداوهستید؟ گفت: بلی، گفتم: ازمن خبر داشتی که خانم اینها هستم، گفت: نه، مراگفت، ترا طلاق داده. شوهرم زل میزدونمیدانست چه بگوید، بطرفش دیدم وگفتم باکی زندگی میکنی بامن یابانامزدت؟ گفت: بانامزدم، گفتم: مشکل من چه میشود، طلاق میدهن؟ بلی... زندگی بااودیگر تمام شد. از راهم که سوی خانه میرفتم به سرمزار مادرم برگشتم بامادرم قصه هاگفتم، رازهایم رابیختم.

وقتی ازبستر مریضی شفایافت، زندگی، خوک را بامن قطع‌کرد ورفت‌سوی عشق تازه اش ومن باطفلم سوی خانه ام برگشتم، خانه خود، نه خانه او همه چیزی راکه باخون دل ساختم درخانه ام همه اش‌را به اوکه حرص دنیاچشم پدری اشراکور کرده بود، دادم. او رفت‌سوی آینده اش، آینده خوش— شان.

ولی چند روز بعد در ایستگاه مزدحمی که منتظر بس‌شهری بودم در مقابلم ایستاده شد، نامزدش— همراهش‌بود، گفت: سلام! به طرفش‌خیره شدم، بازهم گفت: سلام! چرا سلام نمیدهی؟ بالبخندی تلخی گفتم: ارزش سلام بزرگتره سلام به کسی میدهم که پاس آنرابداند وسلام کسی راوعلیک میکنم که معنی سلام رابداند.

یک روز دیگر روزروبم سهزشد وشروع کردبه نالیدن جورد نیا، همراهش‌یکجا قدم برمیداشتم وهردوبرمیرفتیم اومیگفت تیاک بودی من بتوخیانت نمودم، خیال می کردم زندگی خوبی خواهم داشت، تنهاآمدنت همه چیزی را ازقدمت‌بخانه ام آوردی، صحت را، پول را دوست را، آرامی را... وبارفتت‌هم چیز رابردی. ترابخدا زهرم بده که بمیرم، وازاینهمه غمهایی غم شوم. تمام ناآرامی های دنیاسهم شده، سرآب— ایستاده میشوم، خشک میشود، درنانوایی نوبت‌من میرسد نان تمام میشود، لباسم رامی پوشم، پاره می گردد، خواب میکنم خوابم نمیبرد. ودوستانم نزدیکم نمی آیند. خانه نیست که لباس‌وسرجورم راشوم و می بینی به‌چه‌حال‌افتاده‌ام؟ حرفی نمیزنم وتنها به گفته هایش‌گوش میدادم، اومیگفت: بنود نمیسوزد، زن جوانی هستی، توهم آرزوی داری، تو هم امیدی داری مرابیخش، مرادعاکن، آنوقتهاکه توزنم بودی همیشه دعایم میکردی دعاکویی جزتوندارم، تودعاکن که خداکمکم کند. دستم برای قرض‌پیش همه دراز شد، قرضدار شدیم، هیچ چیزندارم وبازمی گفت، گپ بزن، چراگپ نمیزنی؟ می نامی شب هاکه در بسترم میخوابم تومیدانم هستی، هرشب بخواب می بینمت، هرشب بلاناغه وتوره فراموش نمی توانم، بیادم می آیدکه تورا باسیلی می زدم وزن توسیاه وکبودمیشد، تومیدانم هستی، مره ببخش، بازمی پرسید، گپ بزن، بگوئی چراخی‌می شنوی غمهای دلمه...

بالبخندی گفتم: غم دل مردمه شنیدن کارمرد نیست،

اوی گفت: مه مردم هستم؟

گفتم: هان مثل دیگه مردم بیگانه.

گفت: خی چرا گپ نمیزنی؟

بااهی گفتم: گپ ندارم، تمام گپهایمه برت— گفتم حالا چیره بگویم؟

گفت: غمهای حالته

گفتم: اوغمهابه غمخوش‌گفته میشه.

دوستان اودوست دارند، درهرخانه که میرم قدرومنزلی دارم، همه بامن ازخوشی هاحرف میزنند اما تنهامن که ازخوشی هاتقصه ندارم تا آنکه به آنها بگویم جزآنکه قصه غم رابگویم.

بقیه درصفحه (۹۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

از : مونیک اکسپرس سوند

سرنوشت "مدرن تاکینگ"

۴۳ میلیون ریکارد دیتر بولن و توماس اندرس در جهان بفروش رسیده است

حالا دیتر بولن میخواهد قلل جدید پیروزی را فتح نماید

سرنوشت موزیسن های دوگانه " آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکینگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کنسرت اجرا نمیکنند ؟ پلانهای دیتر بولن و توماس اندرس در آینده چیست ؟

این ودیگر سوالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه " آلمان غربی مطرح میسازند " علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکینگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتر بولن وتوماس اندرس بطورجداگانه ادامه دارد وپازهم هردو در مرکزتوجه منتقدین موسیقی قرارداردند "

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکینگ)) نه تنها در آلمان ـ فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده وانگلستان موجوداند ولی گروپ مذکورهیچگاه درجمع ده ((گروپ داغ وسرشناس)) Heal - Prade جهان جای پای برای خویش بازنه نمودند "

دیتر همراه بایک بازرگان هالیوودی تقریبا" یکسال قبل خانه یی رادر ساحل بحرخریداری نموده و خانواده ها هریك دارای آپارتمان جداگانه ولی حوض وباغ مشترك اند " هرگاه دیتر مصروفیت های زیاد نمیداشت حاضربود تابیشتر اوقات فراغت خود رادرآنجا درجزیره " که بعدازجدایی از توماس اندرس گروپ Blue System ((بلوسیستم)) رااینجا نمودبگذارند " درسال ۱۹۸۱ ابا گروپ جدید ، دیتر بولن دومین آلبوم موسیقی خویش رابنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دوستدارانش آنرید "

حالا بدون رفیق عصبی مزاج خود توماس اندرس ، دیتر بولن مصمم است تابجلو تازدوقلل جدید پیروزی رافتح نماید " او میگوید :

((تکه سفید لکه شده را دوست ندارم " این حرفیست که یکی دوبار برایتان میگویم " زیرا درجهان سه سال اخیر کاملا" وی (توماس) مرامتا"ثرمیساخت وبارهابارها به مشکل مواجه می شدم " اگرما دقایقه بگویم حالا گروپ ده تفرکی ((بلوسیستم)) برای من بارآورترو خوش آیندتراز ((مدرن تاکینگ)) است هرچند آنزمان جای تخست را داشتیم))

هرابتکار دیترآنزمان بانام توماس گره میخورد وبرشهرت وی می افزود " حالاست که زمان ترعه فال رابنام دیترزده ونام او را روی زبانها انداخته است "

اگرچه ۴۳ میلیون ریکارد ((مدرن تاکینگ)) درسراسرجهان بفروش رسیدولی بحران درداخل گروپ همیشه باقی ماند تاشیرازه " آنراازهم پاشید " دیتر میگوید :

((اندرس همیشه ٤ الی ٥ ساعت ناوقتر ازوعده برای ثبت ریکارد جدیدبه ستدیو می آمد این عمل اوبرای مانیز قابل تحمل بودوهیچ گروپ دیگر درچنین وضع نمیتوانست موفقیت بدست آرد " همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی " چرخش در روابط مازمانی بوقوع پیوست که برای ـ توماس چیزهای دیگر پراهمیت تراز همکاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید))

دیترمعتقداست که درجدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل ازهمه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است " قبل ازمعرفت باتورا ، توماس کاملا" انسان دیگرومستقل بود " ولی بعدا" همه چیز وارونه گردید " طور مثال یاری درحین ثبت ویدیویی ، توماس همه چیز را رهاکرده باهمسرش به میلان ایتالیابرای خریداری ـ



ترجمه ازعلی

چطور شد؟



گروپ همیشه باقی ماند تاشیرازه " آنراازهم پاشید " دیتر میگوید :

((اندرس همیشه ٤ الی ٥ ساعت ناوقتر ازوعده برای ثبت ریکارد جدیدبه ستدیو می آمد این عمل اوبرای مانیز قابل تحمل بودوهیچ گروپ دیگر درچنین وضع نمیتوانست موفقیت بدست آرد " همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی " چرخش در روابط مازمانی بوقوع پیوست که برای ـ توماس چیزهای دیگر پراهمیت تراز همکاری در ((مدرن تاکینگ)) گردید))

دیترمعتقداست که درجدایی ((مدرن تاکینگ)) قبل ازهمه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است " قبل ازمعرفت باتورا ، توماس کاملا" انسان دیگرومستقل بود " ولی بعدا" همه چیز وارونه گردید " طور مثال یاری درحین ثبت ویدیویی ، توماس همه چیز را رهاکرده باهمسرش به میلان ایتالیابرای خریداری ـ کلکسیون لباس شنای زنانه سفر کرد " همچنان وی به پرنس کوچك شباهت یافته بودکه در ((آسمان هفتم)) ها زیست "

هرگاه اگرمیخواستیم سفرهای کسرتی به دورجهان بشل ((سکر پیونس)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تاوی پنج ـ روز بعدازوقت موعود بوسیله (ریگا معیهین)) ظاهروآماده گردد "

آری ، بولن بشابه موزیسین و پرودیوسر به سکوی پیروزی تکیه زده است "((انتقام اوازاندرس)) باعث ایجادگروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردیدکه ارمغان آن زایش دو آلبوم است وفعالیت پیگیرش دراین راستا باعث قرار گرفتن وی درپین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید "

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی "سی " کچ) ومرثیت تیلسن را به شهرت رسانید وخود دیتر افتخارمینمایدکه به آنچیزدست یابنده ((که هیچکس بدان نایل نگردیده است))

ساخته های اوشش بار به شهرت رسید ولی خودش در زمینه " فراورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیتلس یابیتل هادرمیان باشد "

اومعتقداست که ازنقطه نظر موسیقی امکان آنرادارد تا به گروپ سهدنی (ABBA) ابها نزدیك گردد "

((گاهی بمن میگویند که بسیاری ازآهنگهای ((مدرن تاکینگ)) شبیه هم اند من برایشان میگویم تابه نام چیزهای که در البوم ماست نظر افگنند " فکرمیکنم مهم آنست که وقتیکه رادیو ، ساخته های مرا پخش مینماید شنونده باید ـ فوری آنرابشناسد " مجله شپیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستداراتش رارشن وقلب آنها راتوت می بخشند ")) چنین مقایسه رامن دوست دارم " من طرفدار میلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشد "))

(c) ketabton.com: The Digital Library



د پنجاره هغې

دیارانی یا مینی ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پنځه ګونو حواسو په وسیله په پنځه ډوله پیژندل شوې ده . د لامسې د حس په وسیله د لمس کولو . د شامې د حس په وسیله د بوي کولو . د ذایقې د حس په وسیله د څټلو . د باصرې د حس په وسیله د لیدلو . او د سامعې د حس په وسیله د اوریدلو مینه .

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سړیو سونوکی د ګټې ګونې لمپرکته د لاس په لګیدلو سره منځ ته راځي . دا ډول لاسي مینه په دغه لندې کې ډیره ښه انځور شوې ده :

لاس مې زما په لاس ټکر شو
په دې خبرشه چې یاري درسره کړمه

د بوي کولو مینه هغه مینه ده چې د یوڅې په وسیله زړه ته لاره پیدا کوي . په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي لکه چې وایي :

دامې د یار د زلفو بوي دي .
که د زړه ښاریه کوڅه راغلی یمه

د څټلو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شوند او ژبې په وسیله د زړه صفا د وقچې ته ننوځي . او تر ټولو خوږه مینه ده . دغه ډول مینه دا یې کریم د څټلو په وخت کې رامنځ ته کیږي . لکه چې وایي :

ستاله نوي ژبې قربان شم
چې ایې کریم دي پرې خاته مین دي کړمه

بله مینه د لیدلو مینه ده . دا مینه د سترګو له لارې زړه ته سرور ښکاره کوي . چې د نجونو د ښوونځیو ترمخ دا ډول به یې ونظر مینیدل ډیر لیدل کیږي . په دې هکله یا ملرنه وکړي دغې لندې ته :

په زیړ و سترګو راته ګوره
بې شرمه شیه یاري نه درسره کړمه

اوبله مینه هغه مینه ده چې د غوږ ونو له لارې زړه ته ننوځي . دغه مینه په رسمي د فترونوکی د تیلفونې مینې په نوم هم یادوي . لکه چې وایي :

په تیلفون کې را غږ یږ ه
زه دې په تشه غږ یدا مینه یمه

اوږد د خلکو له نظره

ـ د پنځو اوږده نوکان د بیکاري علامه ده .
ـ د نارینه اوږده ویښتان د لتې . ټیلې او کوڅه ګشتي ثبوت دي .
ـ د اوږدو او د ډیرو خبرو سرچینه ناپوهي ده .
ـ د تیري کوونکو لاسونه تل اوږده وي .
ـ سړي باید پښې له خپلې پرستنې اوږدې نه کړي .
ـ اوږده ښځې د سوې او شر وبهو خښتلو په وخت کې په خپلې تجربه کړي .

ـ او اوږده زړه ابوالفرج د سویې د کلاسیک ادب مشهور لیکوال د اسې بیانوي : ((یو تن په کتاب کې ولوستل چې د ډیرو اوږده زړه د حماقت علامه ده . په دې وخت کې یې خپل ځان ته په هنداره کې وکتل او ویې لیدل چې د ده زړه هم له حد نه زیاته اوږده ده . هاخواد پخوا یې به بیاتي پسې مخ وار اوه . خو بیاتي یې پیدا نه کړه . وروسته یې خپله زړه په موټي کې ټینګه ونیوه . اوله موټي نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبې ته نیږدي کړه . کله چې زړي اوږدې نو د اور په لمبه باندې د نومورې لاس وسوا و له زړي نه یې لیږي کړ . په دې وخت کې نه یوازې د ده زړه وسو ـ ځیده . بلکې مخ یې هم ورسره وسوځیده . وروسته له دې پښې نومورې د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې :

دا خبره رښتیا ده . ځکه چې په ثبوت رسیدلی ده .



د سرکس له پیښو څخه

پسرلی په لنډیو کې

اشپزان شخې فاري ګرځي
وخت پسرلی شو شنه پالك به پخوینه

بهاره ځکه مې خوښیږي
چې تاکې خورمه شنې شوتلی د لغد یګونه

په شنو شو تلو می خوله شنه شوه
اوس به په شنو شوند و د یارسلام ته خمه

د پسرلي په وخت کې راشه
ما به اوربل کې سړي ملی تومبلی وینه

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرپرست رئیس

د راد یوجریدې پرله پسې داستان :

لومړي برخه

د جریدې د پرله پسې داستان خوږ ولوستونکو سلام !

په دې هیله چې د ژمې په سړه هواکې له سینې خرسید لو. پوزې بهید لو او د اکترته د تللو له ناروغیو په امن اوسې ، د دې اونۍ پرله پسې داستان پیل کوو : « لنډ موزیک تاسې په خپله وغږوي »

راوي : هغه وخت یې زموږ ریاست د پتاتو سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوه ، وروسته د پتاتوسپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چې نوم به یې څه شئ وي ، ځکه چې ما تقاعد کړي دي او په خپل کورکې پتاتی سپینوم .

خدای می دې غاړې نه بند وي چې د خوشلیزو خبره ده . ځکه چې په هغه زمانه کې له پتاتو څخه د چپس جوړ ولو صنعت زموږ په هیواد کې منځ ته نه وۀ راغلی ، اوکه راغلی وۀ نو له همبرګرسره یې لا خپلوي نه وه کړي ، که څه هم په دغه ریاست کې له پتاتوسپینوونکو ، پتاتی خوړ ونکی د پرو ، خو ورځنی کارونه به د ومره په چپه چوښتیاکې سرته رسید ل چې حتی د پتاتو خوړ لوپه وخت کې به د چا د خولې خړ پهار اوشړ پهار هم نه اوریدل کیده ، تردې حده چې سړي به فکر کاوه د ژوند یو هد یره ده .« په دغه ځای کې یو آرام او غمګین موزیک وغږوي »

خوله ورځونه یوه ورځ دغه له مود و راهیسې ویده ریاست سمد لاسه راوینې شو .

ریاست هغه وخت د وه مرستیالان لرل ، یو د اداري اوبل هم فني مرستیال وۀ . موږ د خپل پخوانی رئیس په لیري کید ونه یوخبرشوي ، اوکه دغو د وه مرستیالانو د ریاست د چوکې له پاره مامورین نه واې راوینې کړي ، نوترډوکال پورې چې بیا د تشکیل او تعیناتو ساه په موسمه کې چلید له ځوک د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړي اطلاعیه چې له دغې بیړنۍ وروسته په دفترونوګرځیده ، زموږ اداري مرستیال د ریاست له مقام څخه صادره کړي وه .

هغه ځان د ریاست له بنسټ اینبود ونکوڅخه باله او هغه د چا خبره چې له فني مرستیال څخه یې د چوکې د وه د ري توشکې زیاتې نړې کړي وي ، په اطلاعیه کې راغلی ووچې : « له دې وروسته د ریاست تولې چارې د اداري مرستیال پورې اړه لري » — حتی که څوک وغواړي چې له دفتر څخه د باندې نه سوارتوکړي ، نومجبوراومکلف دي چې د دې کار له پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړي .»

کله چې فني مرستیال له دې موضوع خبر شو نو د ژمې په سړه خله کې یې ماغزه وخوتیدل . په دغه ورځ فني مرستیال ترغړمې پورې خپل دفتر ته ننه نه ووت . اود باندې د ریاست د مقام ترمخ کښته پورته تاویده ، هغه دې ته سترګې په لاره وۀ چې کله به اداري مرستیال د ریاست له چوکۍ پاخیږي اود ې به په چوکۍ پښه اړوي .

اداري مرستیال هم د ومره بې خبره نه وۀ . — اخلاصمند انویې اطلاع ورړسولی وه ، اوله دې یې خبرکړي وۀ چې فني مرستیال ورته په کمین کې ناست دي . ترغړمې پورې د چوکۍ له ویرې حتی خپلوڼیز دې د وستانو ته هم رابورته نه شو ، اوځان یې په چوکۍ پورې نښلولی وۀ . که دې پوهیدلا ې چې د پرچاې خښل به یې د باندې وتلوته اړکړي نوبه هغه ورځ به یې هیڅ چاې نه وۀ خښلی . کله چې غرمه د پنځه د قیقو له پاره د باندې وت ، بیا د سترګوسره ریه فني مرستیال چوکۍ ورځنې ونیوله .

د فني مرستیال لومړي کارد اوچې د ریاست سکرتر ته یې د متحد المال مکتوب د صادرولو امر وکړ . په مکتوب کې د اداري مرستیال اطلاعیه په پاکه رد شوي وه . اوفني مرستیال ځان د ریاست کفیل اعلان کړ . کله چې اداري مرستیال یې د هلیزکې له پیښې خبرشو . د ننه د فتر ته یې د ننوتوزړه ښه نه کړ . او خپل پخوانی دفترته لاړ . پنځلس دقیقې به لانه وي تیري شوي چې د فني مرستیال متحد المال یې ورته پرمیز کیښود . اداري مرستیال چې د مکتوب په پای کې د فني مرستیال لاسلیک ولید ، یې له لوستلوپې مکتوب په لاس کې ومروزه اوبا طله د انی ته یې ورګوزارکړ « په دې ځای کې دي په خپله لوستونکی یوهیڅ او ویرونکی موزیک وغږوي »

د وي د وار ه یوبه بل مخامخ نه سره ورټلل ، خمو ترشا یې یو د بل سیوري ته اوراچاوه ، په خپله د ریاست کارکوونکی هم د وه ډلې شول . یوي ډلې له فني مرستیال سره سرخوړلوه . اوبلی ډلې له اداري مرستیال سره ملاتړ لی وه .

ترمازدیګره پورې د وار ه مرستیالان په برابره توګه د ریاست له صلاحیت څخه برخمن وو . خو مهمه داوه چې سباته به کوم یوله بل څخه مخکې کیږي . اداري مرستیال هوښیاري کړي وه او د ریور ته یې ویلی ووچې د سهار په پنځه بجې کورته ورسې راشي . خوفني مرستیال له دغې پتې نقشې نه خبر نه وۀ . خوارکوتې په اووه بجې تکسي نیولی وۀ او د مامورینو له راتللو د مخه یې ځان ریاست ته را ورسلوه . کله چې د ریاست ترمخ له تکسي کښته شو ، وارله واره یې له خوکیدارنه وپوښتل :

— له مانه مخکې خوبه څوک نه وي راغلی؟

— اداري مرستیال سهار د ملا اذان په وخت راغلی وۀ . . . زه ویده وم . . . راوینې یې کړم . . . بیامې د روازه ورته پرانستله .

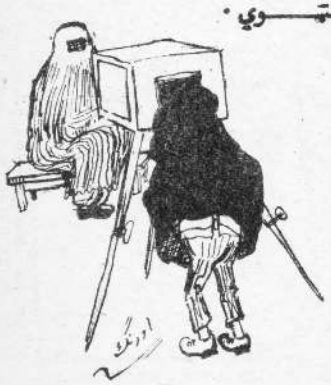
پاتې په بله شماره کې

یو څوغلاشوی وجیزی

— ادبی غلاد بی آد بانوکاردي .

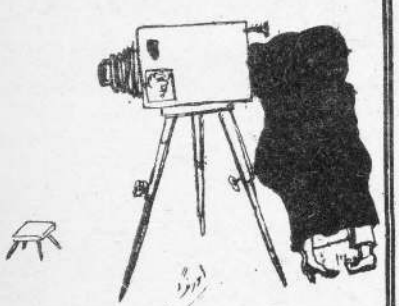
— جیب وهونکی د وه ډوله دي . یوهغه چې په ګنه ګونه کې د خلکو جیبونه وهي . اوبل هغه چې د جیب به ځای پردي مضمونونه وهي .

— غل یوازي بیسې او سامان پتوي . خوآد بی غل انسانان پتوي .



پسرلی

پسرلی له دري برخو ((په — سر — لی)) څخه جوړ شوي دي دا په دي مانا چې په دغه موسم کې بارانونه د پروي اوچې بارانونه د پر شي . نوبه کوڅوکې څتې اولاي — پیدا کیږي . دغه لی (لاي) د پر ځله د زار ه ښار په کوڅوکې د سړي په سرهم راوړي . چې له همدې کیله له (په — سر — لی) څخه پسرلی جوړ شوي دي .



په ښارکې ناروغان ډیر دي . ګ درملتونونه

د ورستیو قیقو شمیرنو او پلټنو له مخې خرګنده شوي ده چې په ښارکې له ناروغانوڅخه د رملتونونه ډیردي . خوافسوس چې د ناروغانو د نسخې د اروېکې نه پیدا کیږي .

(c) ketabton.com: The Digital Library



هفتاد روپیه خام

کیسه بري کدر جستجوي مرد لوکس و پولدار بود او را درسرویس پیدا نمود و به ـ بسیار زحمت خود را پهلوي آن مرد رسانید و جیبش را برید ، دید که هفتاد افغانی دارد ، بسیار جگر خون شد ، در همین وقت مرد لوکس گفت : او برادر چرا ایقدر شور شور می خوري کیسه بر بلا فاصله جواب داد ، ـ همراي هفتاد روپیه خامست بسیار گپ نزن !

ای مردک خیله

اي مرد ! بدین هیکل زشت وبی مو
تاچند بدنبال زنان می روي هرسو ؟ !
نبود بخرابات چو توشلـه وبی رو !
نی شکل تو زیباست نه رفتار تو نیکو !
شرم است بدین چهره شدن واله وعاشق .
اي مردك فاسق !

XXX

گوش توچو بولانی ولبهاي توگرده .
چشمان توچون تشله و بلـك توفشرده .
دندان توچون تیشه ورنگ تو چو مرده
چون پشت زنی گیري زنی گام شمرده .
درخیل زنان تنه خود راکنی تیلـه .
اي مردك خیله !

XXX

باآنکه دو زن داري وداماد ونواسه .
روشن شده چشم توبه سیماي کواسه .
باریش سفیدي توبی نقل وبتاسه .
چشمت بدر آید چو زنی بینی زکاسه .
ناخانه اش اوراکنی چون ژیگلو دنبال .
اي خورد کلان سال !

ارسالی : فروغ وفرح

خواهي نشوي رسوا ،
همرنگ آمرت باش .

اطلاعیهٔ ملی بس

چون ازدحام نفوس درشهر کابل زیاد شده است و موترهاي ملی بس قطعاً نمی توانند در انتقال موفق شود ، لذا به خاطر کمك به همشهریان گرامی هیئت رهبري ملی بس تصمیم گرفت که موترهاي تیلر دآر را در لین هاي خود به کاراندازد .

بناء قبلاً به آگاهی عموم شان باشهامت ودلیر رسانیده میشود که اگرد رتابستان گرمی کرد نـد ویاد رزمستان خنك خورد ند ومریض شد ند به ماغرض نیست .

نکته ها

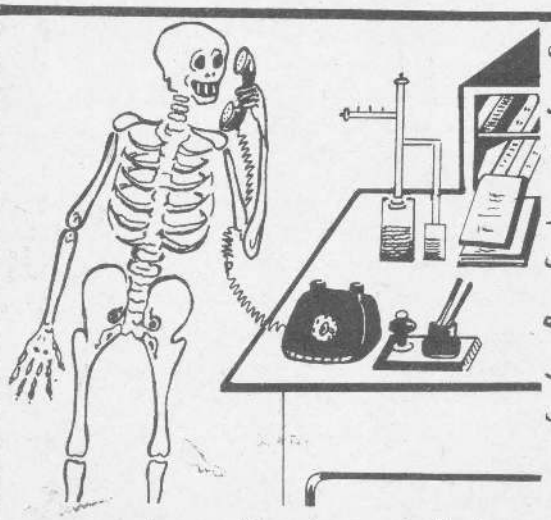
ـ سرباشد کلاه قیمت است .
ـ تفتیش که زیاد شد نرخ ها بلند می رود .
ـ گوشت بی حکمت نیسـت وشلغم بی علت .

ارسالی : احمد فرید خزاعی

لقمان حکیم راگفتند اد ب ازکی آموختی ، گفت از آنعده شاگردان مکاتب که حاضري شان درسینما ها گرفته میشود .

● ● ●

خون ناحق دست از دامن قاتل برنداشت
دیده باشی پنبه هـاي دامن نداف را

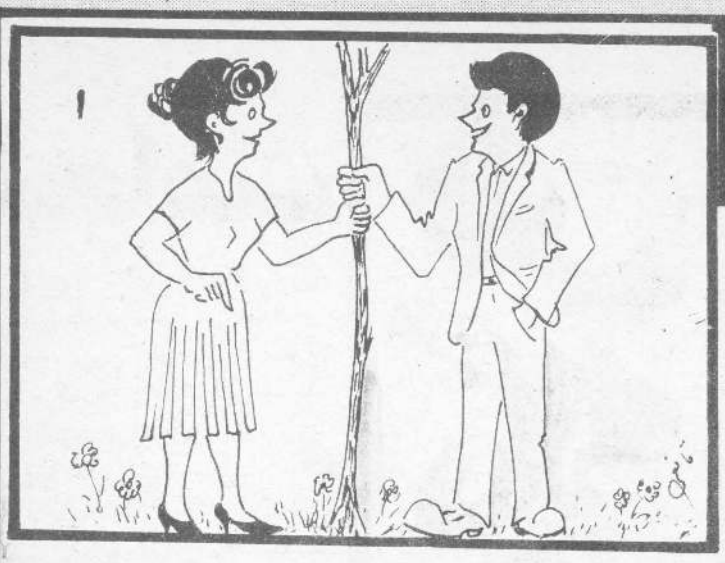


بلـی ، بفرمایید اینجا مرکـز ذوب گوشت وچربـی اضافی عضویت است .

ارسالی فهیمه حیات وراضیه حیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

قهرمان کم خوری



مستري گارسون راصدا زد وفرمایش یك خوراك پرنده داد گارسون پرسید :

ـ قربان مرغابی خوب است؟

ـ نخیر ... من زیاد غذا نمیخورم .

ـ مرغ بریان بیاورم ؟

ـ نه ، زیاد است .

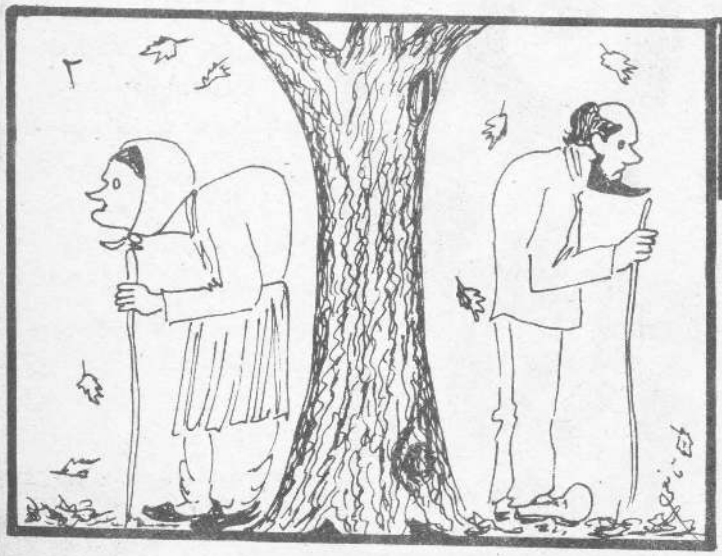
ـ خوراك کبوتر چطور ؟

ـ نخیر ... خیلی زیاد است .

در همین موقع ازمیز بغلویی یکنفر گارسون راصدا کرد وگفت : بهتر است برای آقا یك خوراك مگس بیاورید !!

ارسالی : سلیمه وسمیره راسخ

دلیل منطقی



یکی ازروز معلم به شاگردانش گفت : امروز برایتان یك سوال علمی دادم ان اینکه اگر من یك سکه پنج افغانگی را دراین گیلاس که دران مواد کیمیاوی موجود است ، بیندازم ایا سکه ازبین میرود ویا هیچ واقعه رخ نمید هد ؟ اولا فکرکنید وبعد برایم نتیجه رابگویید ، یك شاگرد فوراً جواب داد که : هیچ واقعیی صورت نمیگیرد . معلم گفت : جواب درست است ولی اینرابگو که چطور به این زودی خواستی جواب را بگویی ؟ شاگرد گفت : بخاطریکه اگر سکه ازبین میرفت شما انرانمیاندا ختید .

ارسالی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه وخورشید وفلك در کارند تاتوکاري به کف آري وبه غفلت نخوري

ارسالی : محمد همایون

تازنده ایم لطف خود ازما مکن دریغ .

بعد از مردن تیل ونان به درد نمی خورد .

XXX

دو سه روز است که یارم نیست پیدا .

مگر بوره شده رفته گدامها؟

ارسالی : باقی هیله من عزتی



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

خانم : یوسف بیچاره چقدر بد بخت است ! ازیك غم خلاص نمیشود که غم دیگره سراغش میاید . اینه در هفته قبل موتر اجدیدش تصادم کرد ، سه روز قبل خانه اش حریق شد وبرعلاوه از دو روز به اینطرف است که زنش خانه راترك کرده وخانه پدرش رفته است .

آیا بد بختی ازاین بیشتر میشود ؟

شوهر : بلی عزیزم ، بد بختی بالاتر ازین هم میشود وآن وقتی است که زنش تجدید نظر کند وده باره به خانه برگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی ها و فرانسوی ها هیتلر روبه منسوبین قوای مسلی خود کرده گفت : هرکس بتواند بیرق فرانسه را نزد من بیاورد، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمان بیرق فرانسه را بیاورد و به هیتلر سپرد .

هیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت : ای سرباز غیور افرین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرق فرانسه را به اینجا بیآوری ؟

عسکر لاغر آلمانی به ساده گی گفت : بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بیرق آلمان را دادم ، بیرق فرانسه را گرفتم .

ارسالی : فرهاد بوبل



از فرهنگ غمشریک

✕ تیلفون .
بهترین وسیله براي ناراحتی ومزاحمت دیگران .

✕ میزماموریت:
یگانه جاي بوره کردن بیخوابی ها .

✕ رستوران :
جاي که بعد از رفتن به ان، مجبوراستی به شفاخانه هم مراجعه کنی .

✕ تلویزیون :
وسیله یی که بادیدن ان مجبورستی بخوابی .

تهیه کننده : نسرین وحدت



مشکند

هرکس بطریقی سرخود می شکند
بیگانه جدا دوست جدا می شکند
گر لوده سرش میشکند عیبی نیست
آن آدم هوشیار چرامی شکند
حالاکه سرمن نشکسته است بیا
وین قامت سرو نخمیده است بیا

فیصله جلسه

بنابر تجویز مقامات شعر قرار بدان شد تابه خاطر سعولست ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد . بدین منظور فیصله گردید تاجلسه وسیع بلانی به اشتراک همه مسوولین ذیربط در شعر دایر گردد .

همان بود که در هفته بعدي تدارك جلسه گرفته شد. همه مسوولین سروقت معین خود را حاضر جلسه نمودند . یگانه اجنداء که پیشنهاد گردید، طرح اعماریك باب شفاخانه مجهز در محلی ازشعربود ، بعد ازاینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را مبنی بر اجنداء ذکرشده اعلان نمود ، مسوول شعر بعد ازگزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران درمجلس ارایه نمود .

ابتداء آمر بخش پلان گذاري ابرازعقیده نمود ، تااولاء این طرح خوب در ماستر پلان شعر گنجانیده شود ، بعداء در زمینه اعماران مطابق پلان اجرااات گردد .

هنوز گفتار آمر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میداد : قبل ازهمه باید محلیکه درآن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد ، زیرا طور یکه وضع شعر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شعرنسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دوراز قوانین صحی بوده، باید براي اعمار آن محلی دورازشعر انتخاب گردد .

در ادامه گفتار مسوول صحت عامه آمر بخش ترافیك شعري بیغرض نماند ، سهم خویش را چنین اداء نمود .

به اجازه محترمین : گرچه اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور ازشعر پلان گردد، اما نسبت نداشتن راه هاي ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرمن بهترخواهد بود تا این اقدام درمرکز شعر عملی گردد .

حینکه موقع به ابرازنظر مسوول اقتصاد شعر رسید، بلا درنك ادامه داده میگوید : بهترخواهد بود تابه خاطر جلوگیري ازمصارف بی لزوم روغنیات عراده جات کارکنان شفاخانه وبه خاطر رسانیدن ادویه و خوراکه به شفاخانه، باآنکه اذیت هاي شعري درشعربیشتر براي مریضان متصوراست باآنهم تطبیق پالیسی اقتصادي شعر بهترخواهد بود تاشفاخانه در مرکزشعراعمارگردد .

آمرمالی شعرکه به گفته هاي مسوولین به دقت گوش فراء داده بود ، بالاخره تاقتش تاق

(c) ketabton.com: The Digital Library



مه هم محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بهر موسسه یی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کنند، اما چز باغ وحش جایی دیگری برایش کار پیدا نشد، در باغ وحش برایش گفتند که میمون ما همین روز ها مرده و تو باید پوست میمون را بپوشی ومقابل چشمان بینندگان در داخل پنجره‌ها مانند شادی دلقک بازی کنی، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید این طرف وآنطرف خیزک و جستک میزد که ناگهان پنجره با بین پایش شکست ودر اتاق زیر و بالای یک شیر درنده افتید و از ترس زیاد درکنجی خود را پنهان کرد، شیر آهسته به طرف او آمد تا اورا بوکشید، محصل بیچاره فریب بود جان بسیارد اما شیر آهسته در گوشش گفت: غم نخور مه هم محصل هستم.

میناتورها

✕ توازن: قلب به طرف چپ کیسه‌ٔ بول به طرف راست.

✕ انسان کهنسال طفل بدون آینده است.

✕ بعضی ازکتاب ها زود تر از مؤلفین خود کهنه میشوند.

✕ زنان در مجموع کم هوش تر از مردان اند، واما هرزن جداگانه هوشیار تر ازهمسرخود است.

✕ کسی که جستجومیکند، یافت میشود.

✕ در مورد کارهای خوب گذشته هیچ چیزی در رورنامه های خوب گذشته نمی توان یافت.

✕ اگر نایت شود که در ریخ مردم زنده گی میکنند، روزی در زمین هم مردم زنده گی خواهند کرد.

✕ در رجیب زاهد بخلی، طلبی که امروز جگونه زنده گی کنند.

✕ دانشی میتوان یافت.

✕ نادان ها به خوبی میدانند

✕ میان اناتی که دم نخستان میدهند، شیشه مارهم دیده داره.

✕ در برابر ابله هایی که ازکف زدن بد میسایند، یاداش خوب پرداخته میشود.

ترجمه: حمید خراسانی

منطق دیوانه تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرده است که روزی دیوانه یی باشوق و شور زیاد مشغول بازکردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بوده است که دیوانه دیگری به او می رسد و می گوید:

— اگر به دنبال سرش می گردی زحمت بی فایده یی می کشی چون من آن را قطع کرده ام.



کمی اینجا تمرین کن چون من باید خانه را جمع و جور کنم!

شده به نوبه خود سهم شایسته اش را در این خدمت عام المنفعه ادا نموده، چنین ابراز عقیده نمود:

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شانرا ارایه نمودند. اما به نظر من بهتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه وتخصیص کافی در زمینه وازطرف دیگر به خاطر جلوگیری ازمصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستر پلان شعری ازاعمار وساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد. حین ضرورت، مریض داران میتوانند مریضان خویش رابه شفاخانه های همجوار عرض تداوی انتقال دهند.

همه مسوولین که ازتدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند، نظرآمر مالی شعر را ترجیح داده ومجلس رامونقانه به پایان رسانیدند.

سید امان الله "اشرفی"

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمزه شینواری

غزل یې په "بنکلا" خرنګه بنکلی کړ



لیکونکی: ناروی لیکوال

د خیبر ادبی مکتب څانګری سبک د حمزه شاعرمنل شوی سبک دی

د پښتو اد بیاتو تاریخ د پیر — روښان نهضت. له کله نشی هیرولای چی د غه نهضت وکولای شول پښتو اد بیاتو د پاره د بیاور تیا په ګرار ت کړي اوهغه ته د ودي پراخه زمینه برابره کړي.

په همدغه لحلاند ه دوره کی وه چی زموږ د پښتواد بیاتو په نړي کی میرزاخان انصاري راوزیږ يد اود پښتو شعر په بیو ه بی لا روښانه کړ ه او د اد بیاتو د پروخ تګ لړي بی پیل کړ ه. که چیرې موږ د پښتو اد بس بهیر په نه تمیف ونکی لړي کی د — میرزاخان انصاري اوکاظم خان — شیدا نومونه د پښتو غزل د لحوانوونکو په توګه نشوهیرولای. نومړوح ته د پښتو غزل د رسوونکی په توګه اوغزل رنګه کوونکی. پښتون کوونکی اوه پښتوغزل کی د په رونوروصفاتو د ایجاد ونکی په توګه د استاد حمزه شینواري نوم به هم خوچی پښتون وي خوچی پښتووي. خوچی پښتو او ادبیات وي او خوچی پښتوغزل وي. زموږ د اد بیاتو په تاریخ کی به په زرینوکړنوثبت اوتل به ژوند ې پاو — لحلاند ه وي. له کله چی غزل ته د — خپل روښ استعداد اواند پښتنی له چینی څخه اوبه ورکړي د غزل ریښی یی تازه کړي اوهغه یی په حقیقت کی بیارازوندي کړ.

کوم خد متونه چی حمزه پښتوغزل ته کړي په حقیقت کی پښتوشعرته هغه خد مت د ي چی هیڅ مخکښ سابقه نه لري او په ر زیات د لاپل شته د ي چی زما د اخبره ثبوت ته رسوي. خود اخبره هیڅکله به د ي ما نا نه د ه چی ترحمزه د مخه پښتو شعرته چا خد مت نه د ي کړي خو کوم خد متونه چی حمزه سرته رسو لی هغه د اسی خد متونه د ي چی تر ډ یره وخته پوري به نه یوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند و ي بلکه د پښتو شعرلوستونکی به هم له هغه څخه یی برخی نه وي. لحکه په غزل کی د ((بنکلا)) عنصرته یی د اسی لحای او د ه ورکړ ه چی په هغه سره نه یوازي غزل بنکلی بلکی د غی بنکلا د شعرنورو قالبونوته هم لا ر پید اکړ ه. کوم بنکلی انعکو رونه. تشبی ګانی او استعاري چی اوس اوس په پښتو شعرکی لید ل کیږ ي یی مبالغی ویلی شوچی د هغوي بنکلائیز پښته لومړي حمزه په غزل کی اینبی و.

یی لحماد زلفوتنستی به چا اود لسی لحکه خوحمزه مزما په برخه یی غزل کړ و د پښتو په ادبی لړي کی هر پیړ و شاعر لحانته لحانګړ تیاوي د زلود ي څوك په شعرکی صوفی. څوك عارف. څوك نازك خیال. څوك څه او څوك څه د ي. خوده په شاعر کی تصوف. نازك خیالی. شاعرا نه بنکلا او همدارنګه د څښاخی فلسفی رینی لحمایلید لی د ي. ((زه چی حمزه غزل بول. متصوف. نازك خیال پښتون شاعر بولم د اخبره هم د — لومړي لحل د پاره ور اند ې کوم چی حمزه د څښاخی فلسفی معاصره څخه ره د ه))

خوهغه څه چی د حمزه د شعر — لحانګړ تیاجوړ وي د هغه شعرد — پورتنیولحانګړ تیاوو یوواحد د فترد ې چی یود بل سره د حمزه په شعر کی د اسی نه شلید ونکی اړ یکی لري چی که چیرې یوله نومړو وصفتونوڅخه د حمزه په شعرکی ونه لید ل شی سړي د اسی فکرکوي چی د بل چا شعر لولی نه د حمزه.

یا رمحمد مغموم د حمزه د ((بهیر)) په سریزه کی لیکی چی ((... تصوف اوغزل د واړ وته پښتون رنګ ورکو ل د حمزه د شاعري خصوصیت د ي. د حمزه د شاعري نه که پښتون تصوف اوویستل شی نوشاید چی د غزل یی هغه خوند پاتی نشی کوم چی تراوسه برقرار یاتی د ي لحکه چی د هغه تصوف په اصل کی د پښتون ملت پشتوزبی اوشعراواد ب د ښیګړ ې د پاره د غزل په جامه کی یومسلسل او بی له جهاد د ی))

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه زصفحه(۰ م

پدرخوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را ازعکس هایی متحرك بخاطر می آورد :
((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم ۰ درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی یی در ((فلوراي)) برلین ائزمان درجلسه فریدریش تیاتر اپولوی امروزی ـ ایرادکرد ۰ درین جامن ماشین پروجکتوری راکه عکس ها را خیلی بزرگ بروی پرده ای می افکند ، بکار میانداختم ۰ ازهمین روز اشتیاق عکس هایی بی حرکت راحرکت وجان بخشیدن برا تعقیب میکرد ۰

چرخ زندگی ، بازیچه برای کودکان ، قبلاً نیرعاقله ماکس را بیدار نموده بود ۰ چه همیشه هنگامی که ازاین جعبه ۰ کاغذی رابه سرعت میچرخاند واز پریده گی تجانس بداخل جعبه به نوارهایی عکس نگاه میکرد ۰ عکس ها شروع به زنده گی میکردند ۰

همانگونه که در علم وتخنیك تصادف همواره نقش بسزای دارد ، اورا نیز یاری رسانید ۰ کامره ((کودك)) در پهلوی دوروز فلم برایش ایده خلق نمودند ۰ پس ازکارو زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته وشروع به اولین فلمبرداری هایی خودکرد ۰ برادرش ایمل رابتاریخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲ ، بروی بام منزل شون هاوزر الی ۱۴۶ ، درحالیکه حرکات جمناستیکی را اجرامینمود ، فلمبرداری کرد ۰ وی درظرف ۶ ثانیه ۴۸ عکس جداگانه برداشت ۰ حالا دیگرنمیدانست که چگونه بدون پروجکتورفلم هایش به نمایش بگذارد ۰

ماکس سکلاوانوفسکی نخست این سلسله عکس ها را بروی کاغذ سلوئیدین کاپی وهرعکس راجدا جدا بریدوانهارابه ترتیب روی یك دیگر قرارداد ۰ به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی رابه وجود آورد ۰ تخنیکرجوان بی هم برای ساختن پروجکتور ، ماشین کاپی وغیره الات می کوشید وبالاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید ۰

خبراختراع جدید بزودی سرحدات المان پیمودنموده وتماشای فلم با ((بیوسکوپ)) درفولیس ـ برگرس پاریس اعلان گردید ۰ ولی دراثنای که برادران سکلاوانوفسکی به انجا رسیدند ، چنان افسرده وغمگین گشتند که گویا ازابرهای بلند اولمپیای فلم سقوط نموده باشند ۰ چه بتاریخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵ ، بامعرفی وتماشای فلم های ساخته برادران لومیر فرانسوی که روزقبل درگراندکافی پاریس برای نخستین باردرمعوض نمایش قرارداده شده بودند ، مواجه گردیدند ۰

تاثر وشوك انها در اثر کیفیت بهتر فلم های لومیری باخبرمنتج قراردادشدن نمایش فلم هایشان بدوچندان شد ۰ دوبارسرنخستین مخترع سینماتوگرافی وصاحب امتیاز بدون لومیری فرانسوی وبرادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت ۰

درواقعیت امر ، پدری برای سینماتوگرافی وجود ندارد ، فقط سلسله یی ازمخترعین ، که اکتشافات تخنیکی انها بیشتر مستقل از یکدیگر بمیان آمده ، دیده میشوند ۰

نامهای بیشماری رابه گونه لوئیز لومیره که با ((سینماتوگراف)) خود یك گام واحد فلمبرداری وپروجکتورطرح نموده میتوان ذکرکرد ۰ تولند ((درهمین الهه هنرزیبایی)) مرحوم زحمات مردانی چون ماکس سکلاداانوفسکی است ۰ ماکس سکلاداانوفسکی بتاریخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ ، بدرود جهان گفت ۰ خدمات شایانی وی درراه رشد وانکشاف سینماتوگرافی قابل قدر وبهاارزش است ۰ یکی ازافتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیب اشد ، لقب پدرخواب های شیرین است که جاپانی ها بوی دادند ۰

د هري ژبې شاعري ځانته ځانګړتیا لري ۰ د يوې ژبې ښه شاعري هغه وي چې کولاى شي له خپلوڼاوندیو ژبو سره سیالي وکړي اړهم د هغوي پر تحریس په خپلو زیږونوکې وروزي او وده ورکړي ۰ چې د حمزه شعرد کاوه ندیو ژبو د نړیوالو شعرونو سره نه یوازې سیال شعر دي بلکې په دې هم بریالی شوي دي چې هغو ژبو له شعري بېړنۍ و ځخه برد ي باتي نشي ۰

استاد حبیبي لیکي :((د حمزه صاحب فن او هنریه پښتو ادب کې دا امتیازلري چې ده به خپلو هنري توټوکې د پښتو ـ فارسي او اردو ادب ځینې بېګړي پښتنې خصوصیاتو سره داسې ګډوکړي دي ۰ چې د پښتو غزل یې په مینه سینځارکړي ده))

د حمزه په غزل کې محتوا او شعریت سره داسې بېل کیږي چې بودبل سره نه شلیدونکی اړیکې ټینګوي او همدا سبب دي چې احمزه د ـ علامه اقبال لاهوري په قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولي ۰ حمزه تل زیارایستلی دي خو همدا سې غزل ووایي او د ژوند د مختلفوار خونوترجمانی وکړي ۰

په همدې اړوند ۰ استاد حمزه شینواري ۰ د دې پوښتنې په ځواب کې تاسو به غزل کې مقصدیت اهم ګڼئ اوکه شعریت داسې وایي ۰:

اول زماداسې خیال وچې په غزل کې زیات اهمیت شعریت ته ورکول په کار دي ۰ خوحالات د ـ ـ ـ ـ پیدا شول چې به غیر د ـ ـ ـ ـ د غزل څه خاص افاد ـ ـ ـ ـ کیده نوځکه یې په غزل کې ـ ـ ـ ـ یت ته هم مخه وکړه ۰ خودې دا مطلب نه دي چې ګوندې ما په غزل کې شعریت او تغزل ترك کړل نه داسې نه ده ۰ ما د غزل هم ـ کوشش وکړ چې په ځاي پاتې شي او قصدیت هم پکې کې بیدا شي ۰ او دینونقادانو د خیال سره سم ما د غزل نه پښتون جوړ کړاوه یرخو ـ شحاله یم چې د سرحد شعـ ـ ـ راء د دې قدروکړ))

نن ورځ غزل د خپل لغوي ـ تعریف له محدودې څخه وتلی ده یوازې د څه نو سره خبري کول او د هغوي د ښکلاوستاینه نه ده ۰ غزل د تولنیزژوند سره نزدې اړیکې لري ۰ اوس غزل تولنیزژوند سره ـ نزدې څه چې په هغه حلول مو ـ

لارنبود اوګډ شاعر دي ۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

حمزه شنواری

د ۷۲۳ هجري پاتې

ندلی ده. غزل کولای شی هرڅه د لري او د پرهغه څه چې د شعر تور قالبونه انعکاسوي غزل هرهغه انعکاس ګڼي چې په دي پرڅه کې پښتو غزل به د پښتون غزل بنسټ استاد حمزه شنواري د لوړ تخیل استعداد او فلسفي اند یښتنی له امیز څخه شکرګذاره وي.

موارم د پښتو غزل د پلار، بابا او پښتون حمزه یوغزل ته د لوستونکي بام راوارم. د غزل غزل دي چې به کې د حمزه مقصدیت او شعریت به بشکلي اندازکي هنرمندانه انځورشوي دي.

د سحر سترګه چې رانغلی نه د ه وي به سحر خوښیه لانغلی ته ده درې ه د نیامي خاموشی نه مني ستاد جوښتیانه بوګنید لی نه د ه لیونی اوسکیه پښوشوه په خو د خوکه رانغلی څخید لی نه د ه یوه سلګی ده چې بې تانه شنا ماخنګ ن ته هم ساتلی نه د ه چې اشنا رامی. حمزه چا وویل چې د نمریترګه راختلی نه د ه.

سپورټس ډیسک

له دي خبري سره د فني مرستیال پښوستی وګړه او مړ ه خوله یې په تندي راماته شوه (د لتې دي د څوڅانیوله باره د نم موزیک یا سرند ه وغږ و ل شی)).

ـ ته په ګرانولوستونکو! تاسی څه فکرکوې چې فني مرستیال په دغه سهارخپل د نترحلاړ اوکمنه؟ که تللی وي له اداري مرستیال سره به یې څه کړي وي؟ ایا دریاست به چوکی دیکالت موضوع به د پرون ښوندي د نیمې ورځې به صلاحیت بنایي ته ورسیږي؟ اوکه څنګه؟ د موسسې د کارکوونکوترمنځ به د دوار د مرستیالانو یلویان څه ډول کړنلاره غوره کړي؟

دا هغه پوښتنې دي چې د پرله پسې د استا ن د وهمه برخه به یې په راتلونکې ګڼه کې د ډنه ځواب وایي.

اوس مو به لوي او بښونکي خدای سپارو، د ژوند ه شیبه مو به خیر.

تنها صداست

بقیه از صفحه ۱۰

رحمانی و فرید ون مشیری را بیش ازدیگران می پسندید.

فریده انوری در طول مدتی که با رادیو تلویزیون همکاری داشت هزارها پارچه شعر از طرف بزرگترام های مجله تلویزیونی مشعلداران هنر برنامه های خاص شعری، درودی و سرودی زمزمه های شبهنگام، ارمغان سحر ترانه‌ی طلایی، ازهرچمن سمنی و دیگر برنامه های ادبی رادیو تلویزیون دیکلمه کرده است.

وحشت جنگ

بقیه ازصفحه (۸۷)

اکمالات مواد د رقطارهای اکمالاتی میرفتم، یکبارکه به استقامت گردیز ماین انفجارکرد، سرم صدمه عصبی دید، برایم یاد نیامو شن پیدا شده وچشمانم تکلیف دارد ـ کاهگاهی هیچ دیده نمیتوانم.

تعدادی از اعضای فامیلم راجنګ ازمن گرفت، برادرم د رهنرد شهید شد، امسرود، خودم رفتم جنازه اورا اوردم.

جنګ عمل نمیرانسانی است حتی پوښیدوم ارد وراپیزه زنظر صدوم مذهورمیسازد، یکبارمن شوت برد ـ اشتم د رخوی اقتادم د رکلاه من زخماست اند اخته بود ند، من زیاد خون دیدم، زیاد گښته دیدم، ـ زیاد رنج بردم وفهمیدم تاچه وقت رنج خواهم برد، تاچه وقت. تا چې وقت؟

ولی آنانیکه جنګ رابرما تحمیل میکنند باید بدانند که مردم مارانوی غم رابدل نمیزنند، مردم ما زنها بدزها، د خترهاوپسرهای این خاک از بلست بلست خاک خشونت دفاع میکنند سرمادای وطن.

شاید رنج این مرینتی هرگمیز رهایم نکند زیراما قربانیان جنګ تحمیلی استیم اجنګی که د رهیچ قدم بهترین جوانان ما را گرفت، زنان رابیوه ساخت، اطفال را یتیم ساخت ولی پت کې راښیوانیم با مسوولیت بګویم که هیچ قدرتی نرورجوانان مارانخواهد شکست.

... واما این یکی که خود را د ګروال معرفی میکند آدم نیرنور ـ مال است افکارمسولیت دارد ـ تجزیه نکری دارد باخود گپ میزند حتی ازمریمی خود بیخبراست، او میګوید: د ګروال استم، معاشم ۲۵ هزارافغانی است مرابه احتیاط ۲۱ ریکیف سوق کړه اند، د رتخنیک آشپزاستم، شرکت سرویس مرابحیث نګران د رختو ۵ ګرفت. ۸ سرمیال نان خورد ام حالاًمعاشم من ۱۵۰۰ افغانی است د رروز ۲۴ دانه نان میخورم معاش من میښود پول چای صبح زنم چادري پوښید ورفت قهرکرد گفت تومرانان داده نمیتوانی. ۵ سال بسکري قواي مسلح کردم من مریض نیستم ازترس کار نکړختم، شبها خوابم نمیبرد.

پاسخهای...

بقیه ازصفحه (۵۱)

جواب: میخواستم زنجیردور ـ گردن دختر باشم.

ـ سوال: اشپه رادرآیینه میبینی خوشت می آید؟

جواب: نه خیر. کاملاً د اهیل مشجعن دارد.

ـ سوال: درزندګی چی بودی؟

جواب: شاماپانز ه.

ـ سوال: لطفاً یک رازتان را بګوئید؟

جواب: فقط هژده ساله هستم

ـ سوال: اګیک وسیله کارامد خانه میبودی، چې میخواستی باشی؟

جواب: یک ایرکاندیشن ـ به جز حرارت شعل هر چیز رادارم.

ـ سوال: عادت بدت رابګو؟

جواب: ناخنهای خود را می جوم.

ـ سوال: درښترخواب چې میوشی؟

جواب: روجایی.

ـ سوال: قتلتی میخوری؟

جواب: نه خیر

ـ سوال: به طرف کې میخواهی تخم ګنده پرتاب کنی؟

جواب: به طرف خود ـ وقتی که خدس نادرست بزنم.

ـ سوال: وقتی که خانم تان دراتنان وعده دادن با ((مادهوری دیکسایت)) (د ختونلم) شمارا گیرکند، چې میکنید؟

جواب: بګډار چنین شود.

ـ سوال: اګردردوردیک ـ/ چهره با ((سانیا)) یکجا باشید، چې خواهید کرد؟

جواب: بهتراست ازکسی که د رخواب خرخ میکند، ـ دور باشم.

ـ سوال: حرف دلخواه شو کدام است؟

جواب: زنده ګی وبګذارزندګی کم.

ـ سوال: برای آخرین بارچې وقت به معبد رفتی؟

جواب: هفته ګذشته، زمانی که شوتنګ فلم بود.

ـ سوال: برای آخرین بارچې وقت ګریه کردی؟

جواب: وقتی که کاکایم نامزد گردید.

قازها و قوها

بقیه ازصفحه (۹۳)

ـ بنوش شیر ترش مرا دختر ک آنرانوشیده وتشکرکرد، د ریادر ـ امواج شیر اورابنهان کرد، قازها وقوها آنهارانده ونرواز نمبود ه رفتند، د ختر ک بابرادرش د وباره به د ویدن آغازنمود، د رین هنگام قازهاوقوها د وبارباز گښت نمودند، د ختر ک حیران شد که چې کند؟ د ید که د رخت سیب ایستاده است، د ختر ک برایش گفت: د رختک عزیز مرابنهان کن.

ـ سیب وحشی مرابخور ای دختر ک هرچه زود تر آنرا خورد وتشکرکرد. د رخت آنهارا باشاخ هایش د ر آغوش گرفت وبابرګهایش آنهارا بنهان نمود، قازهاوقوهاآنهارا ند ید ه، پرواز نمودند، د ختر ک بابرادرش د وباره د ویدند، چندی نرفته بود که قازهاوقوها د ختر ک وبرادرش راد ید ه آنهاقاچاق قناع کردند، زیاتولهاوبالها به زدن آغازکردند، کم بدکبزادرش از پشت او پایین یفتد، د ختر ک تا تنور د وید وبرایش گفت: تنورلعزیز مارانجات بده! وبنهان کن!

ـ بولانسی آرد جودر رابخور د ختر ک هرچه زود تر خورد وخود بابرادرش د ر د رون تنور نشست، قازها وقوهاقاچاق ـ قناع کنان بد ون آنهابطرف جاد وګښ بروازنمودند، د ختروقتی ازګم شدن قازهاوبرادرش بکجا تشکرکرد، وبابرادرش بکجا رهسپار خانه گردید، زمانیکه خانه رسیدند چند لحظه بعد ازانها به زوبادرشان نیز رسیده.

خوانندګیها

قهرمان الدک ربنی

د درمیان مردهای جهان شاید مرد ی ماننید اقبای پښتون بورن از عالمند پیدا نشود که از خانمن خفه است وتوهین شده. وي مدت ۱۲ سال باخانم خود صحبت نمی کند وبه صورت خاموشانه به وي یادښت های خود رامی دهد. د رین مدت ۱۲ سال از برخاش این جفت عالمند، آلاری ها ازمرا ـ سلات برشده، تصمیګ این عمل به خانم وان بورن سانعتی راایجاد نکرده تابرای اقبای پښتون بورن چهارطفل بد نیا بیاورد.

لباس عروسی

این فرمایش غیر عادي از طرف یک کمپنی پرتګالی آماده می ګردد. لباس عروسی که دارای رنګ آبی روشن می باشدواز تګه به د رازي (۲۲۰۰) متر ساخته شده برای مجسمه آزادي د رنیو. پارټ د وخته می شود که د رسال ۱۹۹۲ باګرستوفارکو سمب ((عروسی)) خواهد کرد. اینکار مراسم عروسی باشکوه مربوط میشود به متخصصین تجارت نمایشی (شو بزنیس) امریکاوهسپانیه. د رین مراسم که بنام ((ماهسل)) یاد می شود تنها ۶۰۰ نفردعوت شده است، امامراسم ازطریق تلویزیون د رسیاري ازکشور های جهان به نشر خواهد رسید جالب است که د یوریخ نشرات یک کمپنی جاپانی نیز شرکت دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سه زنبیل خرد
(تری پی تاکا)

تري پی تاکا ، کتاب مقدس آیین بود اوبه معنی (سه زنبیل خرد) میباشد . این کتاب پیچیده ترین ومشکل ترین کتاب مذهبی دنیاست. از(سه زنبیل خرد) اولی شامل قواعد رهبانیت ، دومی شامل طرق نجات و سومی شامل مطالب فلسفی و مخصوصاً روانشناسی است . این کتاب در سال ۲۴۵ قبل از میلاد به وسیلهٔ مریدان بودا ، پس از مرگ او تنظیم شده است

پذیرایی شاهانه

شاه طهماسب صفوی (۱۰۲۱-۱۰۷۶) پادشاه ایران ، پس از مغلوبیت هما چون شاه بابری از شیرشاه سوری ، او را در حمایت خود پذیرایی و در ایران قبول کرد . پذیرایی هما چون در همراه طهماسب بود که بنجاه سوار افغان از اشراف از همراه طهماسب به عمل آمد . در رمضان ۹۵۱ راه استقبال کلید و یکصد اسب با جراق طلایی از طرف طهماسب همراه با زینت فرستاده شد . وقتل این اسپان مخمل زرد و سرخ با طلا و مرصع کردن استرانس ، بنجاه حاجه ، قالیچه ، مخمل صفوی ، چادر مخمل ، دوازده طلا و نقره ، خوراک مجلس ، بنجاه طبق چینی از طرف حاکم هرات و دوازده خیمه ، بیست و دو شتر ، چهل و دو رطل شمع ، بنجاه طبق چینی با قالبهای مختلف ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوی تلویزیونی سریال

شیرآغا او شیرینه ګل

تهیه کننده: ایمه

د دغه سریال هرکرکټر زموږ د ټولنې د ځانګړو خیر او شر ګډوډ نه

زموږ په سینماکې سریال یوه نوې پدیده ده، باید رامنځ ته شي

همامستندي له خپلې رول څخه راضي نه ده

له هغو لسیزو رابه پدې خوا زموږ په لرغونې هیواد

کې سینما یا اوږد هنر رامنځ ته شوې. اود وخت په تیریدو سره یې وده او پرمختیا موندلې ده. ۱۰۰ کاله راز راز سینمایي اوتلویزیوني فلمونه جوړ شوي دي. اوس اوس یې کال کې د ډزې یا خلور سینمایي اوتلویزیوني فلمونه جوړ یږي. خو تراوسه پورې زموږ د سینما به نړۍ کې د افغاني سریال ځای څنګ و. ځکه دي ورځپاڼو او کونښتو څخه د دي نشتوالي د لیرې کولو لپاره پاملرنه اوکونښ وشو ترڅوچې د تعلیمي اوتربیتي راډیو تلویزیون لخوا د یونسیف د اداري د ملاتړ مرستو ښ ټیکړې د شوې هغې افغاني سریال جوړ شي. د دې منظور د باره هارون یوسفي، وحید صمدزي، انوري او نجیب ساکب د سریال سناریو وليکله.

د اسریال چې یوکمیدي سریال دي د ((شیرآغا او شهین ګل)) په نوم یادیږي، ۲۶ برخې لري. د سریال عمده امتیازیدې کې دي چې برخې مسایلو، تولنیزوناخوالو اود تولنې برناوړه ماسباتو باندې د طنزاوکمیدي په قالبوکې غیرمستقیم تماس نیول شوي چې د کونښود باره د پرووزنکه او په نړۍ پورې دي.

د زیاتومعلوماتو د باره غواړو د انوري سره خبرې وکړو.

– په اوسنیو شرایطوکې د سریال جوړ ولوته څه ضرورت احساس شو؟

– له وړه پلوه د یونسیف اداري غونډې د ماشومانو د روغتیا په هکله پرلږ طبي بیامونډ ((له لغا زې څخه رونو)) د لاري خبره کړي. خرنګه چې د مسایلو د تبلیغ د باره فلم ترټولو ښه، په زړه پورې اوموثره لاره ده، نود یونسیف اداري خلکوته به ښه توګه د صحي بیامونو د رسید لود پاره د سریال ټول مصرف په غاړه واخیست د اد موضوع پوازې د پای د سریال هنري پاڅ دي. بله پدې معنې چې زموږ د سینما پدې برخه کې سریال یوه نوې پدیده ده چې باید حتماً رامنځ ته شوې واي.

عایشه جلالي چې د سریال د اډیرکټ کولود ندې په غاړه د لوده، (په افغاني فلمونکې لومړنۍ ښځه د ه چې فلم د اډیرکټ کوي)، خپل نظر د اسې خرګندوي:

– فکرکوم چې سریال به د پورې نیمګړ تیاوې ولري. ځکه چې لومړنی سریال دي او د تجربې لعدر لود لو برخه جوړ شوید ي. بل د اچې د اسریال چې باید په شهر ومیاشتوکې بشپړ شوي وي د هغو مسایلوله امله موږ مجبور شوچې هغه به یوه نیمه میاشت کې بشپړ کړو. چې لومړنۍ وته د متن د زده کولوفرصت ورکړ ؤ. خولږ نیمګړ تیاوې سره سره پوره باور لرم چې لیدونکوته به په زړه پورې اود منلو ړ وي.

– له دي نه چې تاسي د سریال د ایرکټ په غاړه د لود، راضي یاست؟

– ما تراوسه څو تلویزیوني تیاتریکاوتلویزیوني نمایشنامې (لکه خرس، او بد وم نیست، قمار، بازان او یو شمیر نورې) د ایرکټ کړي. او د هغو فوق العاده پروګرامونو لکه د شب شعر وشب قصه. تماشا اود نوي کال د برنامو کارګردانۍ می هم کړې ده، خو تراوسه مې فلم نه و د ایرکټ کړي البته نه یوازې ما بلکه هیڅ افغاني ښځې تراوسه تلویزیوني او یا سینمایي فلم د ایرکټ کړي ندي د اچې د سریال د د ایرکټ د نده، ماته سپارل شوي وه زه با لکل راضي یم، ځکه له یوي خوا ماته د اده نوي او به زړه پورې وه او له بلې خوا د لمړنۍ سریال دي ځې به هیواد کې جوړ یږي. به هرلومړنۍ مثبت کارکې انسان غواړي چې لومړي او پیښګامه اوسي. ما هم دا هیله د لوده، ولې د خپل کار به هکله څه نه شم ویلاي، ځکه نه پوهیږم چې ترکومه حده موفقه وم.





هارون یوسفي | سرور انوري | وحید صمدزي | نجیب ساکب

– تاسي چې د سریال د لوبغاړو او نورو همکارانو به هکله معلومات راکړي.

– به سریال کې د سینما او تیاتر یژند ل شویو او نو فلمیرو لکه حاجي محمد کامران، حمیده عبدالله مرتضی بایقرا، مشعل هنریار، فیض عبادي، حکیم اطرافي، هما مستمندي، خورشید، یاسمین یارمل، عزیز فروغ، جانان او حسینو نورو برخه اخیستې ده.

د فلمبرداري چارې قاري زاده او غلې ظریف یار تر سره کړي، حکم فرنود د د ایرکټر د مرستیال د ندې په غاړه اخیستې وه. به سریال کې له اول نه تر آخره پورې یوکلي تراولید ل کیږي. د سریال بیینې به یوتاکلي ګوډاو تاکلي کورنۍ پورې اړه لري. حوادث به یوه یکورکې راغلي، یعنې تیاتري تصیفه لري، چې د دې یکورې برخه کې نبې هنرمندا و د هغوي اداري مخ رول د لوده.

وحید صمدزي وايي:

– غواړم د دوستانو پرخبرو زیاته کړم چې دا دي سریال یو ځانګړي خصوصیت دا دي چې په یوې کورنۍ پورې تر لې ګرځوونه هر ډول تولنې د مخصوصې خیرې معرفي دي. مثلاً: بازاري د رنه ټیپ، بازاري عادي ټیپ بوروکرات ټیپ، کلیوالي ټیپ اوساده ټیپ. باید وواېم د اسریال موږ د باره پوازمایښت وچې له نیکه مرغه د محدود پتونو سره سره به موفقیت سره سر ته شو. او د اامید واري یې موږ ته ښه اکسر چې کیدای شي په راتلونکې کې د اپروسه اداره وموسي.

هما مستمندي د سریال د لوبغاړي په صفت وایي:

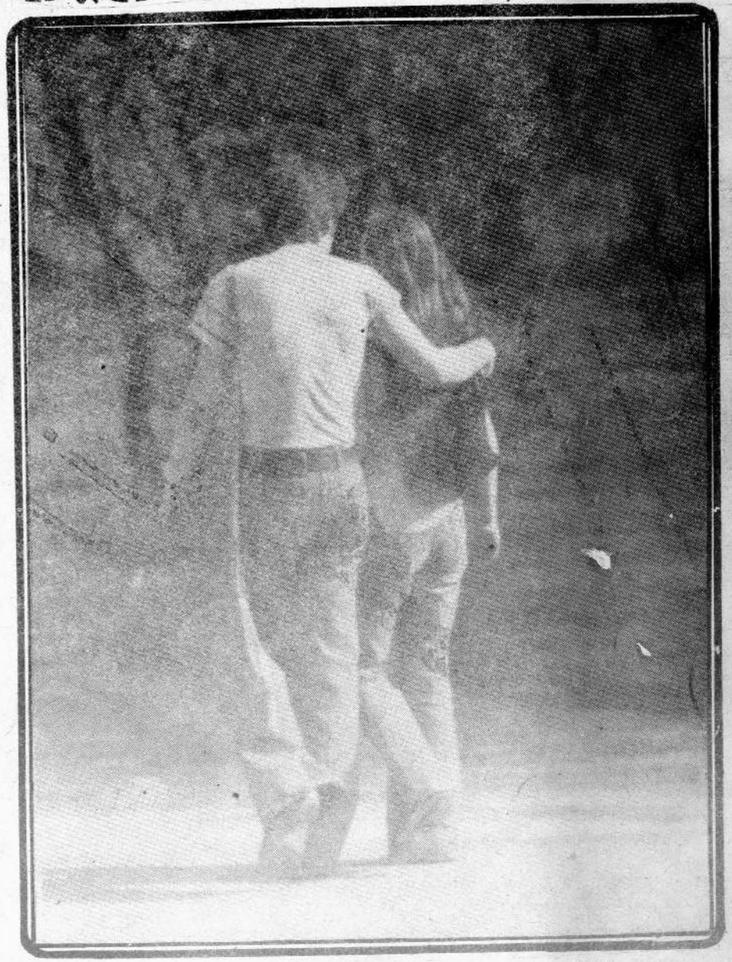
به سریال کې تمثیل تر فلم اسانه وه. ځکه چې ثبت به یوې محدودې ساحه کې صورت نیږي، خو موږ یوه ستونزه د لوده، هغه دا چې متن موږ ته هماغه د ثبت به وخت راکول کیده چې د زده کړې د باره موږته پوره وخت نه ورکول کیده. نوهیله منه وه چې لیدونکي د پرمختګ ټیر ونه اوسي. پراتلونکي کې هم غواړم، سریال کې رول ولوبم، مانه د اسي رول په دې سریال کې ماد یوې بې بنده باره اود سکوټ نجلۍ رول ولوباوه چې ماته هیڅ به زړه پورې نه و.

کله چې سریال نندارې تهراندې شو، بیا به د هغې هکله د لیدونکواوکړه کتونکونظرې خبرې کړو.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا قد کوتاه می‌تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟



مترجم : ستانک

معمولاً عقیده بر این است که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و جذاب اند و این یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای زیادی دارد، ولی درباره قد کوتاه چه؟

رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی وبتوان گفت خود بخودی صورت میگیرد • ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر بارمی آید واین ظهورناگهانی باهمان تندی که آمده ازمین میرود • شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماهایا اسرار قد رادرخود نهان داشته ،این واقعیت راتائید میکند •

دومیلیون سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره‌ٔ نمـــو پیدایش که بنام استرالوپیتاکوس یاد میشود،ظهورکرد • یکی ازآن هاکه راست‌قدم برداشت ، میلیونها سال کار کرد • هیکل قوی ولی نه دماغ نسل خودش راترک گفت ودرنتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را ازخود بجاگذاشت•

بعدازگذشت دوره‌ٔ خیلی کوتاه تخمیناً یکصد هزارسال پیش کانتروپوس جایش را به سیناتروپوس داد • قد متوسط درمیان مردان (۱۵۶) سانتیمتر ودرمیان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بودوحجم مغز سیناتروپوس بزرگتر ازحجم مغز پیش کانتروپوس بود • باردگر تیپ قدکوتاه و پرمغزی راپدید آمد •

درحدود (۱۵۰)هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا ندرتال گرفت• قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود • دریک دوره‌ٔ دیگروصد هزار سال دیگر،انسان نیاندرتال جایش رابه کروماگنون ها یا افراد اولیه نسل امروزی سپرد •

حال ، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد • ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی بلهوس‌است• در طول (۳۰) تا (۴۰) هزارسال قدانسان صرف کمی بیشتر ازیکمیتر بوده است•

دانشمندان راعقیده براینست که دلایل اصلی توسعات‌قد را نمیدانند • اینکه آینده چگونه خواهد بود،نیزیک حدس‌وگمان است نهرا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است• ولی دربـــن مضمون خاص‌علاقمندآن نیستم که ایا اولاده • ما، قدمتوسط ما رابه دیده ستایش مینگرند خواهند نگریست،ولی واقعیت چنان است‌که در طول هزارهاسال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه هاهمراه باتـــو سعات‌قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است•

افراد باقدهای مختلف میتوانند به مرحله‌ٔ پیری نهادی برسند ولی تحقیقات‌نشان داده است‌که درمیان افراد واقعاً پیراشخاص دارای قدمتوسط یا پایینتر ازآن بیشتر اند • در واقعیت امر، افرادی با قد بلند درمیان این کهن سالان واقعی استثناء کاملاً نادراست•

ولی بهرصورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد ؟

بگذار نظری به ورزشکاران بیفگنیم • در مسابقات دوش فاصله کوتاه صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانندکه سرعت‌قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت‌صرف ـ نصیب ورزشکارانی است‌که ازقدرت زیاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند • هرگاه (۵۰) نفر ازمیان قوی ترین ورزشکاران دوش‌جهانـــی رابرای هردونوع فاصله ازصد متر تا فاصله طولانی بحد مسابقـــه (مراتون) را برگزینیم وقد متوسط رادر هرگروپ محاسبه نمائیم انواع متوجه خواهیم شدکه باطولانی شدن فاصله کاهش‌منظم در اندازه‌ٔ قد ورزشکاران بوجود آمده است • بعباره‌ٔ دیگر برای افزایش‌قدرت تحمل ودوام بهتر است‌قد راکوتاه ساخت (طبعاً درحدودمعین)

این واقعیت توضیح منطقی فیزیولوژیکی دارد • در افراد قـــد کوتاه نسبت‌به افراد قوی هیکل تمام ارگانیزم باهماهنگی بیشتریـــا بطور ساده بهتر فعالیت میکند • اینست‌آنچه که آنها را قـــادر میسازد تاکارمعینی رابدون آنکه بازدهی آن کاهش‌یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند • عوامل کلیدی وعمده این تحمل وشکیبائی خاص افراد قدکوتاه رابیکایک توضیح خواهیم کرد •

نخست‌ازهمه ، تمام سیستم بدنی آنهایک موقعیت‌فشرده دارد که ارتباطات‌بین اعضای بدن رابخوبی تامین میکندوکنترول هورمونی و عصبی ، دوران خون ، تنفس ، دفع‌مواد زائده وبیتابولیزم (استقلاب) آنها رابهتر ومنظمتر میسازد •

ثانیاً بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی ومنابع دیگـــر بخاطر برداشت وتحمل هیکل تنومند تر واعضای قوی بالاخره تنبیـــل وهمچنان ساختمان های مختلف آن که وزن وقد اضافی رامتحمل‌میشود، نیازدارد • این حالت رامیتوان با ساختمان تعمیرات‌شبیه دانست• هرقدر تعمیر بلند منزل تر وسنگین تر باشد ، بهمان پیمانه تعداد قوی تری را ایجاب میکند • مصارف مواد غیر تولیدی آن بیشتـــر است وهر متر مربع ساحه مؤثر آن بمراتب گرانتر تمام میشود وبدین ترتیب هیکل وساختمانهای نوعی کمتر درمیتابولیزم (استقلاب) سهم میگیرد و ازنگاه فزیولوژیکی غیرفعال اند ، بعباره دیگر بار دوش بدن اند ، درست‌مانند اکثر ساختمانهای نوعی در تعمیر بلند منزل • ازایـــن تحلیل چنین استنباط میگردد که ازلحاظ وظیفوی درمیان افراد قد ـ کوتاه نسبت‌به افراد قد بلند ، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته وهیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید راباخود ندارد • مردان قـــوی هیکل بوکسر میتوانند سه برابر وزن بدن شانرا از زمین بلندکنند،در حالیکه مردان نهایت‌قوی هیکل صرف میتوانند حداعظمی دوبرابـــر وزن بدن شان را از زمین بردارند •

بقیه درصفحه (۸۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ازصفحه(۲۷)

وقتی که ...

بیست وهشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه ، جا رگیتار وجود دارد .

ـ در نمورد امیدوارم مقامات مسوول توجه نمایند . لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نموده اید معلومات بدهید ؟

ـ دقیق به خاطر ندارم ولی اکثرا گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند طاهر ـ شباب ، قاسم از گروه موج ، خالد از گروه گلسرخ ، فهیم شیم ، بصیر ، نذیر آلی ، طهماس و عارف همچنان عده یی از دختران شاگردان من اند .

ـ استاد آرمان اپارای ما گفته میتوانید که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است ، منظورم این است که آیا شما به چیزی عشق ورزیده اید ؟

ـ بلی حتماً . تمام هنرمندان انگیزه یی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که برانسان احساس ظریف میدهد و بدون احساس هر آهنگ و هر دید و مخشک و بیروح است . من هم با زنده گی و با وطنم عشق ورزیده ام .

ـ استاد شما آواز نیز میخوانید ، چسند پارچه آهنگ در رادیو تلویزیون ثبت کرده اید و کدام آنرا بیشتر می پسندید ؟

ـ من دوصد پارچه آهنگ در رادیو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بردارم تا کام من برآید)) و ((مرگ تو)) برایم زیاد دوست داشتنی اند .

ـ سفرهای هنری تان به کجا ها بوده ؟

ـ بلی من به شوروی ، منگولیا و یوگوسلاویا سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سویس ، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کنسرتهای خصوصی اجرا نموده ام .

ـ در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده اید ؟

ـ من تا به حال هیچ تقدیرنامه ، تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام . فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدردانی آنها مهم است و بس . ـ زیرا هنر به خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد .

ـ محترم آرمان طوریکه اطلاع داریم خالد پسرتان که در نواختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است ، نیز شاگرد شما است ولطفاً بگویید که خالد فعلاً در کجا است ؟

ـ خالد به آموختن موسیقی علاقه شدید داشت و بعد از اینکه لیسه موزیک را به پایان رسانید ، شامل پوهنتی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) را اندازی شد . خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در بین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از نقاط قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک پول نقد ، یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کنسرت در دنیا .

او تا به حال به کشورهای آلمان غربی ، ایتالیا ، جاپان ، هسپانیا ، یونان و فرانسه کنسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کنسرتها میباشد .

ـ آیا شاگردی خود را با پسرتان مقایسه می کنید ؟

ـ نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر بیاموزد ، در وجود خالد استعداد زیاد وجود داشت . وی جوان است و زیاد ترهم میتواند بیاموزد . البته این را به خاطری نمیگویم که خالد پسر من است . من از یک افغان گپ میزنم . در همه افغانها استعدادهای شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط کفایت میکند تا این استعدادها را پرورش داد .

ـ آیا خالد برای شما در مورد کنسرت های خود چیزی نوشته است ؟

ـ بلی ، خالد جریان همه کنسرت های خود را برایم می نویسد و

بقیه از صفحه(۳۲)

کلام خدا ...

می بود هرشاعر فقط یک شعر تازه می سرایید و به دنبال ارمان خود در سفر است ، من نیز سنده نمیکنم ، کوشش دارم ـ هنر و خوشتر بیاموزم))

در ماههای اخیر کیست های تلاوت قران مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه هموطنان ما قرار گرفت ، طوریکه اطلاع یافتیم قاری برکت الله برای برخی از سامعین صلح بیش از یک لک افغانی حق الزحمه پرداخت تا صحت قرائت تضمین شود ولی اداره افغان موزیک حق الزحمه استاد را براساس نورم معین نپرداخت و صرف برایش چند هزار افغانی محدود قایل شدند که استاد از آن هم صرف نظر نمود ، با تقاضا مینماییم که مراجع ذیربط این مساله را بررسی نمایند و در پرداخت حق الزحمه قاری برکت الله اقدام لازم نمایند .



بقیه از صفحه(۳۵)

۸ مارچ ...

ازدواج های نامناسب ، مصروفیت های بیموزد در خارج منزل ، جداً جلوگیری نمایند ، زیرا چند وقت پیش بچه یی را آوردند که در یک سرقت دست داشت ، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود ، از خانه عمه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند ، ولی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرقتی را مشترکاً انجام دادند ، چون سابقه جرمی نداشت ، ما با مطالعه شرایط محیطی و کمیت و کیفیت جرم و حالت او صرف برای دو ماه جهت تجدید تربیت به دارالتادیب معرفی اش کردیم .

مروارید داکتر ملالی ز یژنتون :

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه های سپاسگرانه مریضان یافته ام .

همین حالا هم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه ولادت کرده بود ولی بلاستنتاما نده بود که زیاد خون ضایع کرده بود مریض وقتی به شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست با من صحبت کند .

مریضانی هم داشته ایم که بعد از بهبودی اش با نگاههای ملامتبار اعضای فامیل او بخصوص شوهرش مواجه شده ایم و بعوض هرگونه سپاس دشنام نثارمان کرده اند . مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششم او بود ، رحم پاره شده بود طفل مرده بود مادر نیز با مرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مریض با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد ، دوایی را که عاجلاً به مریض ضرورت بود خودم برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسولیت را خودم بدوش گرفتم و مریض را عملیات کردم ، زن از مرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازکنسرتش درجاپان وازمردم آن خیلی رضایت داشت که درآنجا یك کست وید یوی راازاوثبت کرده اند .

ـ خالد چه وقت به افغانستان عودت میکند وآیا شما آرزو دارید که نزد او بروید؟

ـ افتخارات هنرمند در وطن ودر بین مردم مشریباشد . خالد بعد ازاینکه کنسرت دوره نپال را تمام کند، به افغانستان میاید . من فقط علاقمندم که دریکی ازکنسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه ازوطنم جدا نمیشوم وباهر ذره خاك افغانستان بیوند ناگسستنی دارم .

ـ آیا امکان دارد که یك لحظه خوش از زندگی خود راتعریف کنید .

ـ خوشترین لحظه زندگی من وقتی بود که دانستم خالد درکانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنها در این نبود که من بدرش استم ، بالاخره من یك افغان استم ووقتی که یك افغان پیروزمیشود پیروزی من است وهمچنان من استاد خالد بودم وهراستاد ازموفقیت شاگرد خود مسرورمیشود .

ـ خوب حالا به جایی رسیدیم که شما رمورد زندگی خصوصی خود حرف بزنید .

ـ بسیارخوب من فعلا پنجاه وسه ساله استم . خانم قبلا معلم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکارمیباشد . خالد بیست وچارسال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد باوجودیکه اتسمی دارم .

بعدازاینکه ازآرمان به خاطر سخنانش سپاسگذاری کرده تمام روز به این فکرشدم که چرا هنرمند خوب واستاد توانا درجریان کارها پیش تقدیرنمیشود وچرا ازخالد آرمان که امروزشهرت جهانی دارد وبارها مطبوعات وتلویزیون کشور های خارج رازیارت داده است درافغانستان یك یادوپارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضا به مرخصی افغانستان میاید وآنهم درطول ماهها به نشرنمیرسد . این رامیگویند قدر دانی از هنرمند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف
اقسام کتاب وکتابچه ، انواع قلم های خودکار . خود رنگ وده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورت تان راباقیمت های مناسب ورضایت بخش دستیاب نمایید .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان
تیلفون : ۲۶۷۷۶ .

بقیه از صفحه (۷۹)

آیا قدکوتاه

گوپی چنان بنظر میرسد که طبیعیت در طرح بدن انسان به انتخاب واپائت عالی دست یافته است یعنی قدمتوسط .

ضمنا قابل یادآوریست که قدمتوسط مرد امروزی درحدود (۱۶۵) سانیمتر است . اضافه برآن میتوان گفت که ممکست بدن این واپائت عالی ((قدمتوسط)) بهترین مظهر شکیبایی وتحمل بروی طولانی ترین فاصله که زندگی انرا می نامند باشد .

طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد ، درنخستین مرحله ، این پرسش بجا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هردو تیپ افراد قد بلند وقدکوتاه درجهان پروسه تکامل تامین شده است ، درحالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است وبقای قدکوتاهها راتحمل بیشترشان تامین کرده است . کدام یکی ازاین مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است؟ البته که تحمل . پس افرادیکه میخواهند قد شان رشد کند، نباید بخاطر افزایش قد درصورتیکه قدکوتاه ولی نورمال دارند راه خودرا گم کنند . جاپانی هابطورخاص با افزایش هیتری قدمتخالف اند البته به استثنای موارد قدهای نهایت کوتاه ، پروفیسور ام . ا . زوکوفسکی معروفترین اینداوکرینولوجیست اطفال در اتحاد شوروی نیز عین عقیده رادارد .

تلاش بخاطر داشتن قد بلند عمدتا در به چنگ آوردن قبل از موضع جوانی نهفته است عمری که درآن به بنیه ظاهروجذابیت جسمی توجه خاصی مبذول میگردد ، باگذشت عمر ، انسان دربه چنگ آوردن قبلی چیزهای مهم دیگری تلاش میورزد وبرابلم قد رانا دیده میگیرد یا اصلا آنرا به فراموشی میسپارد .

ازمن راضی نبود ، بلکه برافروخته وعصبانی هم بود ، ولی من وجدانا احساس آرامش میکردم زیرازن را که صاحب طفل بود از مرگ نجات داده بودم .

میرمن پروین اولین آواز خوان زن درکشور :

من اولین آوازخوان زن بودم که باچادری رادیو میرفتم ودر وقت زمامداری بچه سقاء که همه فامیل شاه امان الله دراسارت نگهداشته شده بود به اتحاد شوروی رفت ، بعداز چند سال برای من چانس دست داد که غرض اجرای یك کنسرت به اتحاد شوروی سفر نمایم ، درآنجا بعدازچندین سال من موفق شدم که پدرم رابیینم ، خاطره آن دیدار همیشه بامن بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت: ((مادرت رارهاکن اینجابیا)) ولی من درجوابش نوشتم ازآنچه که نمیتوانم بگذرم مادر وخاك من است ، من یك ذره خاك خود را به هزارتای تو برابر نمیکنم .

ضیا بیسد مکیاژور ریاست تیاتر:

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسد بمن گفت: توفو را جای نقش ... را بکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شوهرم گفت: من درکنار پرده ایستاده هستم هرچیزکه گفتم انرا تکرارکن درختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرازیاد تحسین وتقدیر کرد واینگونه من وارد دنیای هنرتیاتر شدم ودوسال درنقش های مختلف کارکردم . بعد کورس مکیاژوری گرفتم وتااکنون به صفت مکیاژور تیاتر کارمیکنم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شگفتیهای جهان

دنیای شگفت انگیز جانوران

دنیای جانوران دنیای شگفت انگیزی است شاید عجیب ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه ییست که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند طول متوسط بالن ۳۲٫۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر میبرند و در مدت یکساعت مسافت ۳۷ کیلومتر را طی میکنند.

در سال ۱۹۳۲ بالنی را نتوزین کردند که وزنش ۱۲۱٫۵ تن بود. تنها زبان این حیوان ۲۲٫۳ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلند ترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه به ۲٫۸۰ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین ((موش دراز پوزه)) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومند ترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۵ کیلومتر را طی میکند.

در جریان آزمایشهائی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد، سرعت متوسط پلنگ ۷۰٫۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت که اسبهای مسابقه بیش از ۶۹٫۶ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدش از ۱۹٫۸ متر میگذرد. بزرگترین گوشتخوار خشکی خرس قهوه ای الاسکا است که ۷۲۵ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می کند که مشهور ترین انها خفاشهای گیاخوارند که در نواحی هند شرقی بسر میبرند.

عجیب ترین پستاندار

عجیب ترین پستانداران روی زمین کانگروها هستند که بطور متوسط ۲٫۶۴ مترقد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲٫۸۰ متر می تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی ترین دوره حاملگی پستانداران را در مورد فیل هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دو سال و یکماه) طول میکشد. در مقابل اپوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان کهنسال

طول عمر اسبی که رکورد زندگی را شکست ۶۱ سال بود فربه ترین اسب روی زمین اسبی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸٫۰۰ کیلو گرام وزن داشت.

با اینکه سال عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهذا خانم الیس اسنی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۵ سال تمام زندگی کرد و روز ۴ نوامبر ۱۹۵۷ چشم از جهان بست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

علی مشتری...

بقیه از صفحه (۵۲)

راجع به تست دوم سوال شما باید بعرض رسانید که هنر و هنرمند هرگاه ندارد هرگاه شما هنرمندی را در پرده سینما و یا بروی صفحه تلویزیون تان می بینید او زنده است شعر شما هوی را میخواند او زنده است و یا شما حرف میزند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما
هزار سال گذشت از شعرای مجلس
هنوز مردم صحرانشین سیه پوش است

— بعد از ان زمان تاکنون آیا کسی توانسته جای خالی ماه هویالا را در دل تان پر کند؟ اگر جواب مثبت است آیا او را معرفی میکنید؟

الهی خیر... بازمساله خطرناک شد. باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای خالی عشق آتشین و طوفانی ماه هو یالا را در دلم پر نموده، بشما از من خواسته اید، که این شخص را بشما معرفی کنم، آیا لازم است که حتمی او را معرفی کنم؟ و یا اینکه خود تان او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار نمی گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا نکردید بمن بشما خواهم گفت که او کیست اما نه اکنون بلکه در شماره آینده و مصاحبه آینده مجله سپاوون — زیرا اقلا یکماه باید در مورد فکر کنید — وقت آنرا داشته باشید که نفر مذکور را پیدا نمایید.

— مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند.

سوال بسیار خلص است، اما جواب آن به اصطلاح مثنوی ۷۰ دفتر میشود — زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسایی نموده و مضامین مختلف نوشته اند — جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز اف انډیا)) که بزبان انگلیسی نشر میشود. مجله فلم فیر انگلیس و اسکرین انگلیسی بمبئی، نشنل انگلیسی، کهکشان، شمع دهلی، اداکار آزرو، فلم تایمز بزبان اردو — فلم کادینما، هیرو، فلم ستار، کله کاره بزبان هندی ویژه نما جریده و اخبار بزبانهای مرهته، گجراتی، پنجابی وغیره زبانهای هندی طبع و نشر گردیده، اگر فرصتی مساعد شد و خوانندگان را دایره مجله سپاوون موافق بود ند ترجمه یک تعداد از این روزنامه ها را تقدیم میدارم، زیرا تعداد همه شان از صد تجاوز میکند، اگر همه تعلا یک تعداد آنرا رایه اداره سپاوون تقدیم کرده ام.

واما راجع به مطبوعات افغانستان و مجرفت تمام جراید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل ازمسافرتم به هند، هم بعد از آن. مجله پشتون زوی که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیر مسوول آن بود ند تبصره و مضمونی درباره ماه هو بالا و شعری ازینده را نشر نموده بود ند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تمنا))

نه تنها مج عطر گیسویش ذوق تمنا شد
بخود بالید شمع عارضش ((ماه دوبالا شد))
بت سیمین عذار مشک موی ماهروی من
پری شد ((نازنین)) شد، دلربا شد ماه سیما شد
نگاهش میکشد لبخند او چون زنده میسازد
میدانم که افسونگر و ساحر پا میحا شد
بیارای ((سنگدل)) ((ساقی)) می ((آرام)) بخش دل
لبت می شد، صراحی شد، قدح شد جام و مینا شد

دو ابرویش، رویش، حریم قبله گویش
بمن محراب شد، بتخانه شد، دیر و کلیسا شد
دو چشم سحر کارش را بقتل خویشتن دیدم
سنان شد، تیر شد، ناوک شد و تیغ توانا شد
به اول بود ((ممتازجهان)) آهسته آهسته
قیامت کرد و طوفان شد، بلا شد ((مدهوبالا شد))

خریدار او عشق آن سرمایه نکیسن
زحل شد ((مشتری)) شد زهره گردید و ثریا شد

توضیح: نام اصلی مدهوبالا ممتازجهان بیگم، دختر عطا الله خان مینو درانی اعلاء از قندهار میباشد. ومدهوبالا نام فلمی او است که ترجمه آن چنین است: مدهو بمعنی عسل و محبت، بالا

بقیه از صفحه (۴۰)

خرابات عشق است

ژولیو جنون زده، بلا تامله از کرباس تنگچه ای را بیرون آورد.

چه وحشتی؟؟...

—۱۱—

اعتراف صریحی... زیبلی گفت که با همین تنگچه هیلیوتزیتی را نیز کشته ام. آنوقت آنرا به سوی من نشانه گرفت و فریاد برآورد: خود را تکان مده!

احساس کردم ترس بر وجودم مستولی شده، گفتم: عقلت سر جایش است؟

بالحن مرموزی گفت: بس خرد را میزنم.

گفتم: اما من نمیتوانم فراموشت کنم. تیسی در دوی لبانش جان گرفت و گفت:

پاول عزیز، شاید سرنوشت ما همینطور باشد... جدایی، جدایی با مرگ و تهدید. طنین نیرومندی صدای نهرلند شد و من با احساس درد بی پایانی سینه ام از هوش رفتم.

هنگامیکه چشمانم را باز کردم چند سفید پوش را در بر دیدم. یکی از آنان امپولی را در وجودم تزریق نمود. سراسیمه پرسیدم:

زیبلی کجاست... همه سکوت کرده و با این سکوت تخیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند.

—۱۲—

ساعت ۱۶، بیست مارچ. مرا به اتاق عملیات بردند و ساعت ۲۰ و ۵۲ دقیقه، کار عملیات من آغاز شد. در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد. آنان سوالات زیادی در مورد زیبلی از من نمودند. زیبلی قلب خود را تسلیم کرده بود. آنان گفتند وجود در انستیتوت طبی قرار دارد. در مورد قتل هیلیو — تزتی توسط زیبلی، شواهد عینی متعدد بدست آمده بود. ماموران پولیس سخت مرا زیر نظر و مراقبت داشتند. دختران بزودی مرا بحواب تحمیل فرو بردند.

—۱۳—

چار هفته تمام در شفاخانه ماندم. پنج روز بعد از اقامتم در شفاخانه جسد زیبلی را از آنجا انتقال داده اند. پس از مرخص شدن شفاخانه، دوباره به هوتل ایلیا ساد و اقامت گزیدم. زنان تشنگی با دسته گلهای زیبا بدیدنم آمدند. هوای دین گرم بود. اما ۱۵ ماه اپریل انجاگرمی طاقت فرسایی داشت. من اجازه ترک گفتن شهر را نداشتم. — برنامه سفرم به برازیل موقتا قطع شد. تابستان بارانی بود. منکه زخمهایم تازه التیام یافته بودند، میتوانستم چیز چیزی بنویسم. بتاریخ ۱۷ جولای جوانی که هیئت های استخوانی داشت، از من دیدن کرد. او خود خرا الفرید پیترکا رمند کتابخانه کتاب معرفی کرد و مدتی گذشت که شنیده است زبان سالها از جهان زنده گی خود را بدون نوشتن و زنده گی و مرد و رازهای آن، بصدا خرد روبان سالیس است.

بوقلمون بودن سیما و برخورد زیبلی، دختریکه پیشتر از شهوت، عشق و محبت بود. دوران آشنایی اخیرا من و ارتباطات او طی زنده گیش با چنته بن برده... اره که انتظار او گنجه میداشت. شگرفی را روشن کردم و خواستم ریلی به کمیت و بارزی که از آنها سرچشمه بود، گوش دهم.

—۱۵—

سرایه جهت پاسپورت ساختن برای زیبلی، به شش ماه حبس محکوم ساخت. اما شاه الله که وکیل مدافع وی را داشت، پشاورشد برخلاف، به خاطر برهم زدن کانون صلح خانواده، گی که شیرازه زنده گی من و زیبلی را گسیخته و نتوانسته بود جوا — هرات را پیدا ست بیاورد، پشتیبانی های زنده ان نرسانده شد. اما من برخلاف او را بخشیده، رهائی شدم رها شود. هرد و به سوی هوطن راه افتادیم، رعد و برق فریاد داشت بالا کور گورتارد رشفاخانه، اطفال برخورد یم، من در زنده، گی مدت چون گوشه انسان خوب و با وجدان بوده ام.

—۱۶—

جوز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه در رستورانت میدان هوایی برلین نشسته، قهوه مینوشیدم تا با پرواز ۷۵۹ به سوی مونتن در حرکت آئم. به جهت تابستان گرم، بسیاری ها به سوی جنوب، به سوی ایتالیا و هسپانیا پرواز میکردند. در رستورانت هنگام صرف قهوه، بازهم یاد زیبلی در ذهن زنده شد.

در همین رستورانت بود که دستانم را با صمیمیت لای دستانش میفشرد و در همین حاصل خلوتگاه های دیگر، همه یکدیگر را فریفته بوسه نموده یم. در همین رستورانت بود که هم شدیم رسانش و شوهرش و او گفت که من و تو عاشق همدیگر استیم، اما چه در آینده... هرگاه، مرض کس بالاتر و یا پایین تر از قلبش اصابت میکرد. این درامه پایان می یافت. درامه نبود عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده گی اذیت میکند. اما دیگر همه چیز برای من بی مفهوم، بیگانه و نا زیبا است.

مطمینا، زیبا میبود. بازیلی یکجا زیستن و یکجا مرد ن من میخواهم زنده بمانم... اما هیچ موجود مشکوش و فرشته آسا نمیتواند برای من حیثیت زیبلی را داشته باشد.

***

بتاریخ ۸ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشته:

((طیاره مسافربری که از برلین به سوی ریو جنیرو پرواز بود، از ارتفاع ۱۶۰ میل در بحر سقوط نمود. در میان طیاره ۴۰ سرنشین بود که ده آن به هلاکت رسید. در جمع هلاک شده، تان یکی هم پاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بود در زمینه، گی آزادی فریبی در آمریکا، به روی — وظیفه جدید گزارشگری را اشتغال بنماید))

بلی، برخلاف خواست و تمایل پاول هولند، این درامه پایان یافت.

پایان

بقیه در شماره آینده.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جان آغا



کوارتنگر: شاعر ابوی

کانگفو را در ردیف ورزشهای ثقیل جاداده اند، ورزشی که با تمام خشم وغضبش از تعرض میراست، از خود خواهی، بلند پروازی وغرور بیجای پرهیز د وباجهانی از فروتنی دربرابر ((انسان)) سرفرو د می آرد واحترام به جا میگذارد.

کانگفو، ورزش دفاع از شرافت وحفظ مقام والا ي انسان است.

... وسرانجام کانگفو تنها ورزش نیست، بل طبابت، ساینس، روانشناسی وزنده گی هم است وانکه با این ورزش برعظمت سروکار دارد، باید از این ویژه گیها بهره مند ویا درصدد به دست آوردن انها باشد. با این پنداشت ها، راهی منزل کانگفو باز وزید، جان آغا می شوم.

ساعت (٤) عصر است که به منزل شان میرسم.

بسه اتاقی می روم، ساعتی از اینسو آنسو قصه می کنیم، بعداً او از اتاق می برآید تا چای بیاورد.

من که حرف هاي عجیب وغریبی درباره اش شنیده بودم واورا خلاف توقع، انسان بسیار صمیمی ومهربان می یابم ودرچشمانش میخوانم که آدم جوانمرد وسر شعامتی هم است.

لحظه یی بعد دروازه، اتاق بازمیگردد واو در حالی که بسنوس چای بدست داخل میشود، از ش می پرسم:

— جان آغا برادر، بعضی کسا راجع به خودت — پگان گپا میزنه، آیا ای گپا راس اس؟

— چه رقم گپا؟

— اینه مثلاً میگن جان آغا مرد مه آزارمیته، ناق ناق جنگ میکنه وهرکسمه که دلش شد، لت میکنه.

— اوسال که ما بوکس کار می کدیم، به نسبت بسی بند وباري ها، یك گدوودي ده کلب خیست، گریز گریز شروع وکلب لغو شد.

— بعداً؟

— بعد ازتی، کوان، دو شامل کلب معارف شدم واونجه جمناستیکه یاد گرفتم.

بعد ازي که کلب معارف در گرفت وسوخت، کارش معطل شد ومه به ورزش (جودو) دلچسپی پیدا کردم.

— جمناستیکه چرا دوام نداد ین؟

— بعد ازیکه کلب معارف سوخت، مه رفتم ده مکتب لامعه، شهید واونجه تمرین می کدم، مگم یك گپ شد که اوره هم اپلاکدم.

— چه گپ شد؟

— هیچ، یك مساله شخصی بود.

— بعداً؟

— بعداً به خود و روي آوردم ویکسال اوره دوام دادم.

— خوب به هر صورت...

درهمین لحظه به دروازه، اتاق آهسته تك تك شنه.

جان اغا بیرون رفت وچند دقیقه بعد، آفتابه و لگن را آورد، دانستم وقت صرف نان شب است.

به ساعتم نگاه کردم ۷:۳۰ شب بود.

پس از صرف نان ونوشیدن چاي صحبت را دوام دادیم:

— خوب جان اغا بیادر، ایره بگوکه ورزش کانگفو ره جه وقت یاد گرفتی؟

— ده سال ۱۳٦۲.

— پیش کی؟

— پیش استاد عبدالرحیم یوسفی، بنیانگذار ورزش کانگفو درافغانستان. مه دوسال ده کلب استاد رحیم کارکدم، به شکلی که بعد از سال اول شاگرد هاي تازه کاره مه تمرین می دادم، یعنی هم شاگرد وهم همکار استاد رحیم بودم.

ده پهلوي او، تکنیك هاي عالیتره پیش استاد شریف که(٦) خط داشت یاد گرفتیم.

— آیا استاد شریف کلب رسمی داشت؟

— نی، کلب نداشت وده خانه کار میکد.

— کلب خوده جه وقت ایجاد کدي؟

— ده اواخر سال ۱۳٦٤ ده منطقه خیرخانه.

— آیا استاد رحیم یوسفی، برت اجازه داده بود که کلب واکی؟

— نی، حتی اومخالفت کد.

درحالی که پیاله را راست میکد تا برایم چاي بریزد بدون آن که خمی به پیشانی بیاورد، نگاهی به من انداخته میگوید:

— اي کار راکه آدم مرد مه ازاریته، ناق ناق جنگ که وهرکسمه لت که پکار نامرد ایی نمیرت هاس.

وجان اغا آدم ناجوان نیس، نامرد هم نیس.

بلی، مه چند دفعه زدوخورد کدیم، مگر تماسش به خاطر گرفتن حق آدم هاي بیچاره ومسکین بود، ویا هرکس که کرامت انسانی ره زیرپاي ساخته وقصداً کسی ره توهین وتحقیر کده، جزاینه نه دادیم.

— پس شما از شیوه عیاران وجوانمردان باستانی بیروي می کنین؟

— اگه به پایه او بزرگا کسی رسیده نمیتانه، حد اقل به حیث یك انسان خو باید زنده گی بکنه.

— خوب جان اغا بیادر، بیاکه اصل سوال هاره شروع کنیم.

— صحیح.

— خی، ده شروع قصه کوکه ورزشه از کجا آغاز کدي وهم بگو که از اول به کانگفوروي آوردي یا پسان ها؟

— نی، مه اول کانگفو ره شروع نکدم، بلکه پگان ورزش هاي دگه ره کارکد م، پسان ها به کانگفو علاقه گرفتم وروي آوردم.

— اول کدام ورزش هاره کارکدي؟

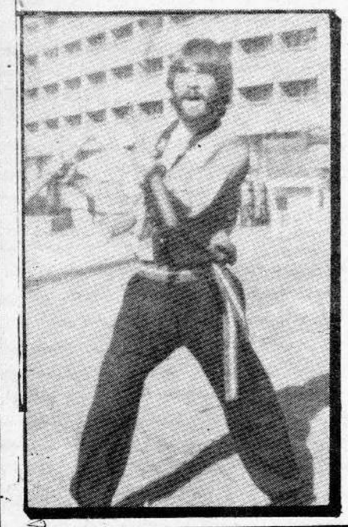
— ده سال ۱۳۵٦، ده تیم فتبال وکلب بوکس شامل شدم وبعد ده دوسال اي دو ورزشکار کم وبیش گرفتم. وقتی به صنف هفت رفتم، به ورزشی خاطري که کلب بوکس لغو شد؟

— چرا کلب بوکس لغو شد؟

آدم نامرد نیس

کسی که در ورزش کانگفو ۴۰۰ شاگرد تربیه نموده است





— پس به اجازه، چه کسی کلب واکدي؟

— به اجازه، استاد شریف.

— استاد شریف حالا کجاست؟

— او از افغانستان به خارج رفته.

— تاحال چند شاگرد تربیه کدي؟

— یگان ٤۰۰ نفر میشه.

— همی حالی چند شاگرد داري؟

— همی حالی چون مصروف سپري کدن دوره عسکري استم، به کلب کمتر میرسم ویك دو شاگرد مه که رسیده تراز دگه هاره تمرین میته، شاگرد هاي نوده — حدوده ۱۰۰ نفر میشن.

— از عسکري گفتی، ده کجا عسکراستی؟

— ده فرقه هشتاد.

— برخورد مسوولین اونجه همرایت چطوراس؟

— بسیار خوبه، اس، مخصوصاً قوماندان ما، گروال صاحب سید جعفر نادري که یك انسان جوان طبیعت اس، هم امکانات زیاد داده.

— ده اونجه هم کانگفو کارمیکن؟

— بلی، ده فرقه حدود ۸۰ نفر از سربازها ره تمرین میتم.

— ده کلب شخصی تان به غیر از بچه ها، دخترها هم کارکدن؟

— بلی، ٦ نفر دخترهم ده کلب ما کارکدن.

— آیا اي ورزش بري دخترها وزنها مضر نیس؟

— نی، کانگفو باوجود ثقیل ترین حرکات خود، اگه به صورت علمی، کارشوه بی خطرترین ورزش ها س.

— ورزش کانگفو چه رقم اخلاقه ایجاب میکه؟

— کانگفو جنگ بدون موجب انسان همراي انسانه نتیجه جهل وناداني میدانه، به همی خاطر کسانی که ناق باعث اذیت وآزار دگرها میشن یا ناق همراي دگرها جنگ و پرخاش میکنه، ده حقیقت خلاف اي ورزش کارمیکن.

ده کانگفواي گپا معم اس:

احترام به انسان.

دفاع ازحق خود.

دفاع ازحق دیگران

یعنی ورزشکار کانگفو، اولین ضربه ره بري دفاع خود ودفاع از حق بیچاره ها وآدم هاي ضعیف ودفاع از ناموس وحیثیت انسان ها به کار میبره، نه بري تعرض وتجاوز برد یگرها.

سوالهایم به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم.

به ساعتم نگاه میکنم، بوره ۱۱ بجه شب است، ازجا برخاسته می گویم:

— به اجازیت میرم خانه.

— با تعجب سوي ساعتش وسوي من دیده، میگوید:

— کجامیري، ۱۱ بجه شواس، همینجه باش باز صبح برو.

میگویم: نمیشه، باید برم خانه.

— هیچ امکان نداره.

— نمیشه، باید برم خانه.

اوهم برمی خیزد، یکجا ازاتاق می برایم.

جان اغا میرود گراج، موترش را از دروازه کشیده می گوید:

— بفرما بین برسانمتان.

— در جریان راه، موتر برجاده هاي یخ زده وبرف حرکت میکند واومتوجه است که موترش تلخزد واز سرك منحرف نشود.

بعد ازطی فاصله ها، سوالی به فکرم خطور میکند. سوالی که باید در اغاز می پرسیدم.

با خود میگویم: خیراس، ماهی راهروقت از آب بگیري تازه اس.

— راستی، نگفتی که چند ساله استی وده کجا تولد شدي؟

— مه چه میگفتم، خودت پرسان نکدي.

— اینه حالی خو پرسان کدم.

— مه ۲۱ ساله استم وده منطقه اوفیان شریف ولایت بروان تولد شدیم.

— دگه؟

— دگه هیچ، ایره بگوکه خانه ده کدام کوچه اس.

— اونه، اونجه دست چپ.

موتر توقف میکند، میگویم:

— بیاکه حالی برم همراي ما، شوهمینجه باش بازصبح برو.

— عجب، ده اي نصف شوازخانه ما برآمدي، با ز حالی صلاح هم میکی، حالی نمیم، بازیك روزنه گه حتماً میایم.

— قول اس؟

— قول اس.

دست همدیگر رافشرده، خدا حافظی می کنیم و تادیداربعدي ازهم جدا می شویم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا نشرات تلویزیون ...

بقیه از صفحه (۱۱)

— ولی هنوز هم بسیاری از برنامه‌گذاران اداره سیاسی و اجتماعی تلویزیون با تئوریها و متدولوژی تهیه و نشر میشود و نمی‌توانند با بازار نیازمندی‌ها و برنامه‌ها موجود است و از سوی هم درجاسازی برنامه‌های جدی و رقابتی و هنری، تناسب معین وجود ندارد.

— اولاً باید گفت اداره سیاسی و اجتماعی که منبعد بنام اداره روزنامه‌یاد خواهد شد، شانزده برنامه داشت اکنون صرف هشت برنامه نشرات خود را ادامه میدهند.

کمیه این ترتیب توازن در برنامه‌ها از بین برده میشود، سعی داریم تغییرات جدید در نشرات وارد کنیم. حتی المقدور میهمان برنامه‌های جدی، برنامه‌های ذوقی تناسبی ایجاد کنیم و این برنامه‌ها را با هم خلط ننمائیم.

— یعنی اینکه از نشر یکهم برنامه‌های جدی خود داری بعمل خواهد آمد؟

— بلی همینطور.

— میخواستم به مساله کادرها در تلویزیون تماس بگیرم از امکانات موجود تا چه حد استفاده صورت میگیرد؟

— در این زمینه تشویش‌هایی است، در صدد هستیم این نقیصه را با آموزش دورهای در داخل تحصیل از خارج مرفوع گردد، کادرهای موجود از طریق کورس‌های حد اقل کارمسلکی رافرامیگیرند ولی آموزش مسلکی کارمتعلق و پیچیده تخنیکی و هنری امر ساده یی نیست که انرا آسان بگیریم، دوستان محدودی که فعلاً با ما کار میکنند باشیفت گی و علاقمندی روزانه قریب شش ساعت نشرات را آماده می سازند که فقط باید از آنها سیاسگذار بود.

— من شنیده بودم که مداخله غیر مسلکی در امور نشرات تلویزیون موجب برخی پراگندگی‌ها در نشرات شما میگردید، آیا هنوز چنین وضع ادامه دارد؟

— فعلاً چنین مورد وجود ندارد و آرزو می بریم از این نوع تشبثات غیر مسلکی جلوگیری شود.

— گله هایی از هنرمندان در نطاق وجود دارد که گویا در تلویزیون کاهی محیط برای آنها تنگ ساخته میشود؟

— اگر این سخن شما برامروز می چرخد، با مسوولیت میگویم، چنین نیست، ولی باید گفت که عده یی چنان پر توقع اند که میخواهند همه چیز در خدمت آنها باشد و همه امکانات صرف برای آنها باشد حالانکه تلویزیون متعلق به همه است، ممکن نیست ما نازدانه هایی داشته باشیم، از سوی هم برخی محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی در هر جامعه یی موجود است که رعایت میشود ولی است یک عده یی که از نام گیری شان خود — داری میکنم اسپ انها فقط سه پا دارد.

— خوب میخواهم به مساله فلم‌ها که پر جنجال ترین بخش کار شان است بپردازم چرا فلم‌های خوب ندارید و نمیتوانید با بازار نامسالم وبد یعنی رقابت کنید و چرا اکثراً فلم‌ها تکراری اند؟

— در تلویزیون‌های جهان معمول است که همه ساله انها برنامه‌های متعدد فلم را خریداری مینماید و باتاکنون حتی یک فلم راهم خریداری نکرده ایم. وقتی که زمینه وجود ندارد، تشوان انتخاب نیز ابتدائی است تکرار فلم ازهمین چشمه اب میخورد. رازسوی معمول نیز است، انچه از فلم‌های جدید مخصوصاً فلم‌های هندی به ستریم اقرار میگیرد بر اساس همکاری شخصی علاقمندان به دست می آید، تصمیم وجود دارد تا از طریق دستگاه شمشاد نیز صرف فلم‌هایی که مطابق خواست هاو علاقمندی‌های جامعه باشد ثبت شود که این فلم‌ها متعلق همه کشورهای جهان می باشد. اخیراً چند برنامه فلم جدید ایرانی ازطریق سفارت انگلستان در کابل بدست آورده ایم و منتظریم که هیوطنان مانیز اکثر فلم‌های خوب داشته باشند به ستریم اقرار دهند.

— چرا فلم‌ها دوبلیه نمیشود و صرف یک نفر انرا ترجمه مینماید، آیا مساله حق الزحمه در بین است.

— فعلاً امکانات دوبلاژ در ستد یو وجود ندارد، پروژه جدید یکه زیر کار است امکان انرا بدست میدهد تا ما بتوانیم فلم‌ها را دوبلاژ کنیم.

— میتوانید مصرف یکساعت نشرات تلویزیون را بگوئید؟

— شاید باور نکنید که تلویزیون‌ها ارزانترین تلویزیون جهان است، با بضاعت برای تهیه یکساعت برنامه یکنیم ساعت وقت وابکا — نات تخنیکی را صرف مینمائیم حالانکه مکنست برنامه کاملی در حدود طی ۲۰ ساعت تهیه گردد، بهترین کارمندان تلویزیون ماگاهی تا ۱۸ ساعت کار مینماید.

— میخواستم درباره وظایف فرهنگی تلویزیون بپرسم؟ برنامه‌های فرهنگی شما چگونه اند، چند فیصد نشرات راتشکیل میدهند آیا تغییراتی در بین برنامه‌ها هم خواهد آمد؟

— در هفته چند دقیقه ساعت برنامه‌های هنری وادبی داریم البته توجه میشود تا نقش این برنامه‌ها از لحاظ فرهنگی مؤثر تر شود و اخیراً برنامه‌های جدید نیز ازاین بخش تهیه نموده ایم.

ماه رشماره‌های بعدی مجله سیاروین بازهم در سلسله نشرات پیرامون تلویزیون مصاحبه‌های دایرکتوران وزوند تخنیکی تلویزیون را به چاپ میرسانم واز خوانندگان خود تقاضا داریم که سرانجام شانرا درین رابطه باارسال بدارند.

پایان

کسیکه میتواند...

بقیه از صفحه (۲۱)

دارد «پیرمانند» در کسی نیست که بای رقابت کند.

— ماشنیده ایم که شما به چند بن نسان آواز میخوانید، آیا بعملیات شما تاکدام درجه است؟

میگوید به زیاد هستن در زیرا تحصیل، هیچ موسیقی فقط حتی لذ در پیش می خواند و زیاد نیست میتوانم. باز میخواهم این موضوع راضی شده گفت: «من زیاد است بفوید.»

— من پنج سال مقدم اول و سه سال صفحه دوم راخواندم، هر بار ناکام ماندم و سه تا از آن مکتب را رها کردم.»

— شما به کدام لسان ها آواز می خوانید؟

— من به فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالوی، هندی وروسی وخلاصه به هرزبان میتوانم بخوانم بشکل پشتو. من به پشتو بیشتر علاقمندم.

— پس شما پشتو نسان رادر کجا وچطور آموخته اید؟

— من به هیچ کدام این لسان‌ها آشنایی ندارم من فقط نغمه‌های آنان را می آموزم و بانندگان آنها اجرا میکنم ولی به معنی خواندن هایم خودم هم معنی نغمه را فقط میخواهم به مردم خوشی بدهم.

— آیا شما حالا کار رسمی دارید؟

— بلی، من در رادیو افغانستان در ریوز استم و سابقه دارم. از هفتم ازهفتم بیشتر است من ۲۹ سال است که موتر میرانم.

— شما راجع به ازدواج تان چیزی نمیگوئید؟

— البته، چرا نه من ازرادیو تلویزیون میخواهم که به من وقت بدهند تا هنرم را به مردم خود پیشکش وازجانب دیگر وضع اقتصادی خویش را تقویه کنم.

— من متاسف استم که شما یکسال در شعبه های رادیو تلویزیون سرگردان بوده ولی آیا هیچ پروگرامی ازشما ثبت نشد؟

— نی، ولی من دوبار چهار ثبت شده در آنجا دارم، یک پارچه آهنگ رادر سیله تاسیساتی هنرمندان همین اساس اجرا کردم که آنرا — فوت زلمی، ثبت کرد و بار چهارم هم به کمک وی در برنامه پاسخ جایست ثبت شده است.

— آیا شما از رادیو هرهم موقع هنرنمایی ندادند؟

— بلی، متاسفانه مرا رادیو بس وقت ندادند من ازجمله تمام کارکنان رادیو تلویزیون تنها از دونفر بسیار خوش استم یکی از — فوت زلمی ودیگر از محترم (وثیق) رئیس رادیو تلویزیون.

— شما در بین پارچه های بیشماری که انجام میدهید کدام آنرا زیاد تر دوست دارید؟

— من به همه کارهای هنری ام علاقمندم، اگر خوشم نیایند اصلاً آنها را اجرا نمیکنم.

— شما به کاروآوازکدام هنرمند علاقمند استید؟

— مرتضی بایقرا وشادکام رادو — ست دارم وازخارجی ها خواندن (بوی، بوی) رادوست دارم (از نام توماس اندرس رانمیدانند.)

— شما در مورد دیگر هنرمندان چه میگوئید؟

— من در مورد آنها چیزی گفتنی ندارم، ولی آنها زود تر از من راهشان را به رادیو تلویزیون باز کرده اند، اگر من زود تر شروع میکردم ونیز اگر مرا موقع میداد نه حالا من هم مقام بسیار بلند هنری میداشتم.

— آیا اجازه میدهید در مورد زندگی خصوصی تان بپرسم؟

— چرا نه، ازدواج کرده ام و سه پسر دارم، پسر بزرگم نورالدین نام دارد و به صنف سوم مکتب است، بسیار خوب برک میرقصد، خانه ام کرایی است ازسه ونیم هزار افغانی معاش دهزار آنرا به کرایه خانه میدهم دوسال است که عریضه خانه داده ام ولی نتیجه آن تا حال معلوم نیست.

— پس شما چطور با یک ونیم هزار باقیمانده فامیل خود را اعاشه میکنید؟

— من در محافل عروسی و خوشی مردم اشتراک میکنم و در آنها روز ۲۰۰ گا هی ۴۰۰ و بعضاً ۱۰۰۰ افغانی به دست میآورم وزندگی را همین طور میگذرانم.

— شما ازراد یو تلویزیون خاطرات خوب ندارید، ولی از مردم چطور؟

— مردم ما هنردوست استند، آن ها مرا تشویق میکنند ومیخواهند که من آهنگ هایم را ثبت تلویزیون کنم به خاطر همین مردم است که من کارهایم را ادامه میدهم.

ازش میخواهم که یک آهنگ بخواند «اول فکر میکند که شوخی میکنم ومیگوید، در اینجا خوب نیست، من میگویم که مهم نیست کسی مزا — حمت نمیکند، او با تردید از جا برمیخیزد وکلاهش را برسر میگذارد.

— ازوی میپرسم که کدام گفتنی دیگر دست خود را به جیب کرتی اش می برد وجنگ های نصواری رنگ آفتابی را میکشد وبه چشمانش می گذارد و یک آهنگ (ریکی ویدی) خوانندگان مشهور ایتالوی را میخواند وبسیار مقبول میرقصد.

برایم حرکاتش جالب وخوشمزه است «فکر میکنم در این مورد استعدادی نهفته است که باید آنرا پرورش داد، تا روزی بتواند بهتر ازکسانی بخواند که آهنگ های شان را کاپی میکند «نمیدانم چرا راد یو تلویزیون ما در مقابل اینگونه استعداد ها بی تفاوت است وچرا در تبارز دادن آنها کمک نمیکند.

افتخاری واختصاصی بدست آورده ام ودر نمایشگاه لیزیگ مدال نقره رانیز نصیب شده ام که این همه انتخارات شخصی نبوده بلکه افتخار بزرگیست برای کشور افغانستان.

— شاگردانی نیز در این راه تربیه نموده اید — ؟

— گرچه هنوز در این راه تازه قدم هستم، مگر آنچه را که بدانم در اختیار هموطنان خود گذاشته ام، شمار شاگردانم زیاد بوده شاید بعضه ها تن برسد که همین اکنون یک تعداد شان مصروف فراگیری دروس در خارج کشور اند.

— از اعضای فامیل آیا علاقمندی به هنر پدر دارند تا در نهال هنرتان رابپرورند

— خوشبختانه که پسر بزرگم احمد ضیا که فارغ التحصیل صنف ۱۱ میباشد سخت به پرورش گل ها صنعت گلسازی علاقمند است و آینده درخشانی رانیز پیش رو دارد.

— چی تفاوت کارپست بین مشکل مگر هستند گلسازانیکه بنابر شوق وعلاقه خویش به هنرگلسازی گل های رنگارنگ و دیزاین میکنند که همچگونه ارزش هنری نداشته وحتی گل هایرا که تهیه مینمایند خیلی عادی بوده که روحیه هنرگلسازی رانیز پژمرده میسازند. اما تعداد محدود اندکه به گل صرف طراوت وتازه گی نمیدهند، مگر ازجهت رنگ وساختمان موادیکه بکارمیبرند عیناً شبیه به گل های طبیعی است.

— اگر در اخیر بپرسم که به کدام اساس ساخته های شما در مقام اول قرار گرفته است؟

— آثار ایراکه ماطرح مینمائیم و میسازیم همه آن صرف با انگشتان دست ساخته وتهیه میشود امادر همه کشورهای دیگر از سامان آلات برقی استفاده میکنند چنانچه در یکی مجله های جاپانی نگاشته شده بود «انگشتانی که جادو میکند وسحری آفریدند» شاید موفقیت من بیشتر در این باشد که من با امکانات محدود وصرف با انگشتانم کار میکنم نا باماشین.

گلساز افغانی

بقیه از صفحه (۲۰)

— شما چند نوع گل میسازید وبه کدام نوع ان علاقمند استید؟

— گل های خاندان مرسل، گیله دوبل، نرگس، سنبل، بنفشه وانواع واقسام شکوفه ها بیشتر علاقمندی شخصی من به گل سوسن ونرگس است وانگیزه آن اینن شعر سرچشمه گرفته است.

نرگس فعزه زشن لین همه بیمار نداشت

سنبل پرشکستش هیچ گرفتار نداشت

— برای ساختن گل ها ازکدام مواد استفاده مینمائید؟

— برای ساختن گل ها در ابتدا ازمواد بسیار نا چیز ازقبیل خس — جاروب، کاغذ های گدی پران، قیچی وسوزن کاهی استفاده میکردم مگر اکنون ازتکه های ابریشمی وسریعی که به گل نهایی خاص می بخشد وتعداد علاقمندان آن نیز روزتاروز زیاد گردیده تهیه میکنم، وباید بگویم که جهت رنگ آمیزی گل ها ازهفت رنگ اصل نیز استفاده میکنم.

مگر جای بس تاسف است زیرا ان گل های ایکه با دستان ماساخته میشود وازجمله تولیدات کشور میباشد با نصب مارک های کشور های خارجی بنام گل های خارجی بفروش میرسد که باعث مایوسی ما میگردد.

— تاحال چند نمایشگاه ازآثار تان در داخل وخارج کشور به نمایش گذاشته شده است؟

— در داخل کشور ۱۲ نمایشگاه که ۱۲ دیپلم بدست آورده ام وچند نمایشگاه در چکوسلواکیا، آلمان دموکراتیک، بلغاریا وسکوتو ده نمایشگاه هم به توکیو که ازهمه نمایشگاه دیپلم های

وحشت جنگ

شجیعه جان انان را به لب آورده است.

ذکریا سرباز است که دوکتور موظف مریض آوار یکون نوروتیک هستری نوم میداند، ذکریا به مشکل صحبت میکند:

دو سال میشود که سرباز استم، ازجنگ بدم میآید، در جنگ آدم کشته میشود، ما ۴ نفر بودیم، ابراهیم در زنگی ابریشم کشته شد، یکی دیگر شکمش پاره شد، میگویند حالا در چارصد بستر است.

ابراهیم بچه بسیار خوب بود، ذبیح هم کشته شد ذبیح را بسیار دوست داشتم. جنگ تحمیلی لعنتی بهترین دوستان مارا از ما گرفت من به خون رفقایم سوگند خورده ام که هیچگاه شهامت خود رازاز دست نده هم.

من همیشه میگفتم دیگر جنگ نمیکنم، ولی تاوقتیکه جنگ را بالای ما تحمیل میکنند وقتی از راه صلح بتند جنگ میکنیم، ذبیح هیچوقت فراموش نمیشود.

پدرم صاحب منصب بود، بایش قطع شده، مادرم مرده، یک برادرم عسکر است.

در یکی از جنگهایی که در پغمان بین ما ومخالفین درگرفت یک وقت موضع بالای سرم غلتید، سرم صدمه دید، دندانهایم شکسته، حالا سرم درد میکند شبها خواب ندارم گاهگاه بار اعصابم خراب میشود، با هرکس جنگ میکنم. من انسان بدبخت استم، ازروزهایم راجنگ کشته وبا بود کرد، ولی ایمان وارادم را هرگز دشمن کشته نمیتواند.

حبیب الرحمن افسرلوای ۲۲ — محافظ — هیچ بیزی هستریک دارد میگوید: جنگ مرا مریض ساخته، قبلاً در فرقه ۱۴ بودم در وظایف محاربوی قند هار، غزنی ارگون وخوست رفتم، در سال ۶۴ در یکی از وظایف محاربوی در ارگون باید قطعات سرحدی را اکمال مینمودیم، در شاتور گلان وظیفه تعرضی گرفتیم، قطار را دشمن دید، دندانهایم شکست، حالا نمی‌داند که از تنگی جگرده ما چه شکل دوانی بالای انها تعرض نمود یم گدک سه وجزوتام ما محاصره ماند هفت شب شبنگیر نمی‌توانستیم تعرض دشمن را ازیا لای تنگی قطع کنیم وقطار را بگذارد. بدشمن نمی‌داند خواهش کردیم که تسلیم شوند، گفتند نخرود را روان کنید که باهم صحبت کنیم، روان کردیم اورا گشتند ماندیم که رفیق ما را یارچه یارچه کردند، ما هم با آخرین ضربه دشمن را ازبین بردیم، در حین بازگشت که موتر از دره ارگون عبور میکرد چند واسطه را مابن زد، مراهم با سین زده ۲۴ ساعت بیهوش بودم، بعد از ۵—۶ ماه مریض شدم که بعضا تمام جانم بیحس میشود، من چهره جنگ را با چشمان خودم دیده ام. مادرم قصه میکردم اوهیچ خوش نمیشد، حتی حس میکردم که ازمن بدش می آید. ۲ دوسال میشود که نامزد خود را دیده ام، ۲ دوسال میشود که بچه خود را دیده ام، من چه میگویم من یگان دفعه فراموش میکم که نامزد استم و یا عروسی کرده ام.

نورآقا تون ریاست لوژستیک، نوروزریکتیف دارد که گوید، بیخوابی، عدم تحمل درکار وظیفه ازمشخصات ان است هر خیاره راکه روح می بیند جسم ازآن متأثر میشود. میگوید غرض

بقیه در صفحه (۲۴)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بقیه ۹ ۲صفحه (۵۵)

ستاره‌ده میلیونی

دیرې هند قرارداد یا اوانډولین امر رایاد ضرورت مهم ولې ګڼلی شو؟

یکی ازموارد این است که درمعنی موارد استخدام ((اضافه کنید)) برای بازی درفلم ها، بحث یک سخت تزد بعضی ازفیلمسازان قابل توجیه است وضرورة میگفتند که سخت شکی با این حق وجود موجود تعادل کارهای هنری شان رابهم میزند. روی این تلقی، باوجود اینکه فلم ((شهشاه)) ازلحاظ بازار وامتیازات قابل پرداخت بولی وهنری، فلم درحدود متوسط ازاب درامدولی بازهم به موفق هنری ((اضافه کنید)) خدشه وارد نکرد. برای انکه سرانجام ((سی ـ پوکاویه)) فلم سازو کارګردان نامدار، او رابرای بازی درفلم جدیدش درقبال ده ملیون کلدار استخدام وقرارداد کار را با اوبست وچهل لک کلدارهم به طور پیشکی به حساب ((اضافه کنید)) ـ انتقال دادیه اینطریق لقب ستاره برای اوګه هغا ((مردده جلوه)) است به ارمغان اورد.

اعلان قرارداد وتادیه ۴ این حقوق هنګفت وبی سابقه ایک ویق تازه ۴ در روند حقوق هنرمندان سینمای نفس کرد بخاید ۴ یک صافه در اقتصفر سینمای هند پیدا امدکه برای عده ۴ هم حیرت انګیز بود ۴ ولی هرچه غوشودلین یک حقیقت سلم است که ماجرا رابه همین قطع رسانیده است ((سی پوکاویه)) در رابطه با این موضوع طی صاحبه یی گفت:

علاوه ازپیل قرارداد وتادیه ۴ مبلغ هفت صد هزارکلدار دیګرهم به ((اضافه کنید)) خواهد پرداخت که این مبلغ، شامل حقوق کت هاو صحنه یی فلم است که درداخل وخارج کشور بخروش خبرنګار شمع، در زمینه پلټوش خبرنګاری شمع ۴ ازفلمسازان حاضر شدند در برابر او ازقرارداد های شان انصراف به عمل اورند وبرخی دیګر کارشانرا با این هنرمند درد-تبال ارتقای صد درصد حق الزحمه استقامت دهند ۴

بعضی ازهنرمندان مانند ((متهن چکروتی)) پیوسته تلاش میورزد تادرپهلوی ((اضافه کنید)) هنرنمایی کند وبعضی دیګرمانند ((رشی کپور)) باوجف اینکه فلم های ((امر، اکبر، انتهونی)) و ((نصیب)) درپهلوی ((اضافه کنید)) ازفلم های خوب وپردرخش او ـ صسوب میشود، دیګرحاضرنیست با اوکارمشترکی راانجام دهد ۴

عنصر شمع دهلی اندرین مورد چنین تبصره میکند:

((اضافه کنید)) مدت ده سال تمام در فلمرو سینمای هند مانند یک سلطان حکمروایی داشت ولی معلوم نیست این حکمروایی اوچند سال دیګر دوام خواهد کرد ۴

آیا ستاره ۴ بخت اورا بهم در-اسمان سینمای هند پرتاب شمع و ـ تلالو خواهد بود یا به انزول و افول خواهد رفت؟ آیاسکوی حکمروایی هنری راهمچنان دربد تصرف خواهد داشت یاجایش را بدیګری واګذار میکند؟؟ آیا اوها دور اندیشی که دارد توان خوانش آینده اش رادارد وميتواند تصور کندکه در آینده ۴ دو یاتن دیګر باچه سرنوشتی مقابل میشود؟

برای همه سوال هایک درچن فلم تحت کار اوپاسخ خواهد داد چه اګردرچین این فلم هاحداقل سه فلم اوازلحاظ پذیرش مردم و فروش وحاقات هنری چیزقهم مطلوب قرارګیرد دیګرنامی وجود نخواهد داشت که ((اضافه کنید)) سکوی حکم روایی رادر قلمرو سینمای هند از دست بدهدبدون تردید ده ـ سال دیګر بی خیال واندیشه تاج شهشاهی رابرسرخواهد داشت ۴

درغیرصورت، این تاج افتخار مال کسی خواهد بود که مجالتاً پیشکش در زمینه مشکل است ۴

بقیه ۹ ۲صفحه (۱۷)

بیاکدی بازیزی

هغی خپا سره په ۰۰۰ بجوبه ملاتیر سای کې وجده اینې وه را ((غله)) ماورته ویل: هرچیرې ووې، ووجده اینې بجوب هملته

مترظریلیه ۴ حتماته به درشی ۰

ـ ستاسی د سنه روشمیر به خوته رسیږي ۰

ـ په راد یوکې شمیر رانه غلط شوي خو به تلویزیون کې به می د سلوسنه رویه حد ودکې لیسلنګ کړي چې اتیا سنه ږي د هزیږ ي سره غبرګې دي ۰

ـ هزیږ افغان وایی چې له ۱۵۰ سنه ږي په راد یو وي ۹۰ سنه رو په شاوخواکې به تلویزیون کې ثبت کړي دي ۰

ـ ستاسی د ((یارمی سربا ز دي خط یې رانی ۰۰۰)) سنه ره ګڼه شمیر خلک خوښوي ۴ ځکه چې ۴ زمابه نظریه نه کیږي سربیره ستا ـ سی پوخه ژست اوحرکات ورسره همغږي دي ۰

ـ کیږي چې یو دي ۰ د ژستو او حرکاتو په هکله بایه دوایم چې وږي، تولنه هومره نه ده رسیدلی ۰ او ـ اکثره خلک هنرا وهنرمنده ته د قدر مې لاس ګوري ۰ د اسنده په د حاضرینو ډیره خوښه شوه ۰ که څه هم چې سنده ره ثبت شوه ولی ډیره لوغه نه ده ۴

ویل یې چې ډیره لوغه نه ده ۴

ـ زما د دې پوښتنې ځواب چې د ښه هنرمند کیدو د پاره کوم ټکی دپام وړ دي ۰ اسماعیل بیږوز ـ داسی ځواب راکوي: د ښه فلم ـ په خواکې د ښه کیږیتور ښه شعر اوښه ارکستر شته والی حتمی دي ۰ چې موسیقي ریاست بد پختانه د ښه ارکسترد شته او لی خخه یې برخی دي ۰

ـ آیا ستاسی خوښیږي چې خپلی سنه ري د بیګاري یا دامی ـ

۸۸

چشم پوشی کردم وبعدازانجام یک قسمت کار، سرانجام اورامسترد نمودم نزدم علل وانګیزه های پنهانی وجود دارد که یکی ازاین علل مثلاً مصروفیت ((اضافه کنید)) دردایرون سیاست است ۴ واز روی این صروفیا روزانه ازینج ساعت بیشتر درکیار حاضر شده نمیتواند وګاهی هم اصلاً می افتد درهمین پنج ساعت موجود هم حاضر به کارنشود ۴

مناسبه ۴ دیګر نشان داده که با این شکل کار اقتصاد فلم بهیچ وجه تامین وتضمین شده نمیتواند مضاف براین، ((اضافه کنید)) بظاهر تکالیف صحی که دارد نباید در روز بیشتر ازینج ساعت کار متواتر را انجام دهدکه این خود معضله ۴ بزرګی درکار سینماګه بی تردید کار خلاقه ۴ هنرویاست ایجاد میکند ۴ آن زمان که ((اضافه کنید)) ازسا ۹ صبح به کارافتاده کرد وتاوقتی که ختم کار را اعلام نمیکرد ۴ همیان وهمدرمیع که هرکس به اوامتماد کند، ازمیان برداشته میشد ۴ یاملاحظه پیرتلاش کارهایش راپیش سیاست مداران ۴ ازاین اندیشه های اینګارانه پیشین نیست ۴

درجانب دیګر ((اضافه کنید)) در یکی ازصاحبه هایش گفته است که ازدمان میګذرد ازبرد سیاست نیست وتوفیق رادر این دایره حاصل نخواهدکرد ۴ بنا ۴ با ادراک این حقیقت او تصمیم گرفته داده وبعد ازاین همه تلاش هاوتوجهات خود راصرف کارکردهای هنری اش خواهد نمود ۴

اګرچنین باشد وچنین شود وحرف هاازپرده ۴ صدق وصفا بیرون شده باشد ((اضافه کنید)) برای فلم سازان ما وهنرمندان ماممعماری است متکر، ظریف، پرتوان وصاحب نام وهنران ۴

علاوه براین مطالب، این اصل هم قابل تائیداست که ((اضافه کنید)) مردی است صاحب قلب مهربان وصدر وسیع که هرکس به اوامتماد کند، ازمایوسی شامیی دریافت خواهد نمود ۴

((من موهن دلیپ سای)) کفته است په چې خپلې کارګردان یا سابقه ویاړکفته کارګردان یا استخدام ۴ ولی ازهغه وخت چې دواړه د خپلو لارو لاړل، نو ما ورته ویل چې ته به ستر ستوري جوړ شې ۴ ځکه چې ته ډیر ځلاند استعداد لرې ۴ ما

(c) ketabton.com: The Digital Library

خدایا عاشقان . . .

بقیه از صفحه (۶۱)

قطعه تک طیاره بروا بایان دیوزایل برایم پست شده بود ، رسید . برایم اطلاع دادند که پیره زنی در دب هوتل ، انتظارم رامیکشد . به سویدروازه شتافتم ، خانم فوخزیرگزبود که پاسپورت جعلی وپو — تریت زیبلی راتکمیل وبرایم داد . وقتی پول را روی کف دستش گذاشتم ، امتناع ورزیده ، گفت :

خیر ، شما دوست آقای کالماراستید . اوانسان خوبی است . آن شام ، شام خاطره انگیزوخوشی برایم بود ، برای زیبلی تیلفون کشیده ، وگفتم که کار هایم خلاص شده ، زود برمیگردم .

— تود رقلب وفکرمن استی . . . تافرد اصبح ، پاول...

—۵—

پترا اینبارباالحن تهدید آمیزی گفت : به پولیس تیلفون میکنم تادرمحل اقامت کوتی زیبلی از تو استنطاق نماید .

— میدانم که اینکار ، کارتونیست پترا .

پتراتبسم کنان بازوبم راگرفت وگفت : چرا رام نمیدوگ پس بیاهوتل برویم ، میخواهم متفاه چیزی بنوشیم ودرخلوت هم حظ ببریم .

—۶—

ساعتی پس ، بازهم بااودرسالون بزرگ هوتل امباسادور نشسته بودیم . پترامقابلم نشسته بود . — ویسکی همچنان روی میزقرارداشت . پترااز من تقاضا کرد که برایش یاسپورت جعلی رانشان بدهم ، از — دان آن اباورزید ، انکارکردم ، اصرارکنان گفت : دیدم که بیرون آنرابه تودادند ، ناگزیرانرا نشانش دادم ، گفت :

— هم ، بروازبه سوی برازیل . . .

ازفرانک تارسون ، بخاطرویسکی سردش تشکر نمودیم ، آنموتر چند فرانسوی گرده میز بزرگی نشسته ، گرم نوشید ن بود ند وبلند بلند میخندیدند ، من منظور پترا را از انعمله شله گی نتوانستم درک کنم ، پتراپسوی دفترتوکیل مدافع خود رفت تا با — سپورتی که از نزدم گرفته بود ، تسلیم بدهد ، او ورقی رادردست داشت که درآن نوشته شده بود : این یاسپورت مرد پست که میخواهد مرابه قتل برساند.

— چه ... قصد کشتن اورا ابداً نداشتم ، یقیناً

بقیه در صفحه (

این مطلب یک تهدید نمیتوانست باشد . آخر این پترابود که برایم معضله شده ، دست از سرما برنمیداشت .

—۸—

بازهم باغده هاي برف روي زمين مي نشستند . وقتي بداخل منزل رفتم ، روي دربنام وكيل مدافع نوشته شده بود ، دربالاين لوحه ، منفذ يك صندوق نامه ها بود ، پترابا پاسپورتم رابه صندوق انداخت ، به پترافتم : توميداني كه من زيبلي راحتون آسا دوست ميدارم ، بگوازجان ماچه ميخواهي تا انجام دهيم .

پترافريد : چه ميخواهي ، چه ميخواهي . . . وقتي ميگويم ازجان تان چه ميخواهم كه پترا اينجا باشد .

— خوب ، ازين حرف بگذر ، بگوويسكي ميل داري ؟ بعد خواهيم خوابيد .

كجا ؟

— طبعاً در كارهرم .

—۹—

ساعت دوي شب ازخواب بيدارشدم . ديدم پترا مصروف مطالعه است . فرداي آن صبحانه وقهوه صرف كرديم .

قطاري كه قرار بود زيبلي بدان بيايد ، تاخيرنمود . دعاكم خداوند كاري كند كه زيبلي نيايد . ازدور چراغ لكوموتيف هاي دوپلي رامديدم ، برخلاف نيابپژو استدعاي من ، قطارفرارسيد وزيبلي ازآن فرود آمد ، حمالي بكس هاپژيرا انتقال ميداد . زيبلي شتابزده ، دويده وخودش رابه من رسانيده ، سلام كرد وگفت كه مشتاقانه وبيصبرانه درانتظارم لحظه شماري ميكرده است .

انجاسروگله پترابيدا شد وبالحن خشني زيبلي را — مخاطب ساخت :

لطفاً پاسپورت تانرابده هيد والي فرياد ميزنم پوليس را فرامي خوانم . زيبلي باپاسپورتش رابه او داد . من درحاليكه ازاتحاد وورميديدم ، به زيبلي گفتم : هرگاه بتوتيلفون نكردم ، تويا پست نزد پوليس مراجعه كني . زيبلي باسكوت سرش راجنبانيد :

—۱۰—

بازهم من وزيبلي بوديم . تنهاباهم ، درتكسي متوجه آتش شديم كه باخود حرف ميزند . دورمنزل يا دو پترابيدا شد ، اوبه زيبلي گفت : درصورتيكه جواهرات خود رابه من بدهي ، ميتواني پروازكني .

من مداخله كردم : منظورت ازجواهرات چيست ؟

— جواهراتي راكه تونيوتزتني به زيبلي معشوقه اش هديه داده بود ، آن جواهرات ارزش كم ازكسي ۱۵۰۰۰۰ شلينگ رادا شت ، زيبلي باخونسردي تمام گفت : جواهرات رافروخته ام . با رد پگردخالت كردم : پترامن خوب ميدانم كه زيبلي هيچگونه جواهراتي ندارد ، زيبلي بدون هيچ حرفي بكس اثررامقابل پترا گذا شت .

باعصبانيت فرياد كشيدم : درعوض چقدر پول ميخواهي پترا ؟

— ۱۱۰۰۰۰ شلينگ .

— من يك حصه پول قيمت آنرا تهيه ميكنم .

— نه ، آخرمن زندانی ميشوم ، بسم ((تومي)) بي مادر ميشود ، ازاوكي مواظبت كند ؟ اولياي امور اداره پوليس به موجود يت اين جواهرات نزد زيبلي پي برده و . . .

ظاهراً اورابه سكوت دعوت كردم ، وقتي تنها شديم ، زيبلي گفت :

هرطوري ميشود بايد پروازكنيم .

گفتم : خير ، سخت دردام افتاده ايم ، بايد پترا راضي ساخت .

بقيه در صفحه (

— چگونه ميتوان كودك راازدچار شدن به سرطان محفوظ نگهداشت ؟

— باكسب اين اطمينان كه كودك بصورت منظم ازطرف داكترمعاينه شود وشما خواهدگفت كه در — كدام مواقع معين بايدكودك رامورد معاينه قرارداد . همچنان متوجه بروز بعضي ازاعراض نهتباشيد — (كه لزوماً به مفهوم نشانه سرطان نيست) كه خطراحتمالي وقوع سرطان رادربرداردبافتند خستگي مفرط ، خونريزي ودرد .

— كدام انواع سرطان كودكان راتشخيص ميكند ؟

— بيش ازنصف وقايع Leukemia تشكيل ميدهد همچنان درجمله سرطان هاي كه كودكان به آن مبتلا ميشوند سرطان دماغ ، گلبه هاو استخوان نيزشامل اند .

احصائيه هاي سياتل سرطان

— آياسرطان روبه افزايش است ؟

— تعداداندافراديكه به سرطان مبتلا ميشوند نيزبه ازدياد است ، چون تعداد نهادي از — زنان به كشيدن سگرت معتاد شده اند .

سرطان دركودكان

— آياسرطان دامنگيركودكان نيزميگردد ؟

— بلي ، سرطان زندگي كودكان كمتر ازپانزده سال رانيست به هر بيماري ديگر تهديدكرده است .

وقوع اكثر انواع سرطان هانيز حدود زيادي ثابت مانده است .

— چرا تعداد زياد افراد مراجعه به داكتر رابه تاخيري اندازند ؟

— زيرا آنها نميدانند كه سرطان درمراحل اوليه آن درميان تمام بيماري هاي خطرناك حداكثر قابل تداوي است ونيزمتوجه نيستند كه اين مسئوليت فردي خود شان است تادرموقع لازم بخاطر تداوي نزد داكترمراجعه كنند .

— ايا تمام خال ها رابايدبر — داشت ؟

— خير ، ولي در باره هرخال يا زگيلي كه تغييري در ابعاد ورنگ آن رونماگردد بادا كتربايد مشورت كرد .

— آيا خونريزي غيرعادي هميشه ازعلايم سرطان است ؟

— بلي ، طورمثال ، سرطان — پستان طورنقايسي درميان زنان جايبان به ندرت وجود دارد ، در حاليكه در ايالات متحده و — برتانيه وقوع آن خيلي بيشتراست . سرطان مثانه در اروپا بيشترمعمول است ، مردان دنماركي نسبت به آمريكايي ها بيشتر درمعرض — خطر ابتلا قرار دارند ، سرطان هاي سروگردن درهند بيشتر معمول است .

پژوهش هاي انجمن سرطان ايالات متحده

— اهداف پروگرام هاي تعليمي چيست ؟

— الف) بمنظورتحريك تمام افراد جهت اجراي معاينات منظم طبي بشمول معاينات سرطاني .

ب) آگاهي اجباري افراد از زنگنال هاي خطر .

ج) واداراساختن حتي انها به اين امرکه به روش هاي جلوگيري عادت كنند .

د) آگاهي پرسونل طبي از آخرين روش هاي تشخيص وتداوي سرطان .

— چرا اجراي معاينات طبي در هرسال توصيه ميشود ؟

— بخاطريكه ممكنست سرطان راقبل ازبروزاعراض آن تشخيص كرد و نيز فرصت تداوي عاجل درمراحل اوليه ازدست نرود .

— چرا برگله ((مرحله اوليه)) تاكيد ميشود ؟

— بخاطريكه سرطان درصورتيكه قبل ازرشد وانتشارآن به قسمت هاي ديگر عضويت تشخيص گردد ، خيلي زياد قابل معالجه است .

— چرا تعداد زياد افراد مراجعه به داكتر رابه تاخيري اندازند ؟

— زيرا آنها نميدانند كه سرطان درمراحل اوليه آن درميان تمام بيماري هاي خطرناك حداكثر قابل تداوي است ونيزمتوجه نيستند كه اين مسئوليت فردي خود شان است تادرموقع لازم بخاطر تداوي نزد داكترمراجعه كنند .

— ايا تمام خال ها رابايدبر — داشت ؟

— خير ، ولي در باره هرخال يا زگيلي كه تغييري در ابعاد ورنگ آن رونماگردد بادا كتربايد مشورت كرد .

— آياخونريزي غيرعادي هميشه ازعلايم سرطان است ؟

— بلي ، طورمثال ، سرطان — پستان طورنقايسي درميان زنان جايبان به ندرت وجود دارد ، در حاليكه در ايالات متحده و — برتانيه وقوع آن خيلي بيشتراست . سرطان مثانه در اروپا بيشترمعمول است ، مردان دنماركي نسبت به آمريكايي ها بيشتر درمعرض — خطر ابتلا قرار دارند ، سرطان هاي سروگردن درهند بيشتر معمول است .

آيا ميتوانيم از سرطان ...

بقيه از صفحه (۴۳)

زني باهزار ويک نام

كه ثروت باد آورد بي پايان مورش اوراشايد اين زن — بتواند بربادكند ودرد بيدرمان اومعالجه شود .

خلاصه ازدواج كردند وهنوز شش ماه هم بسر نرسيده بود كه سارساك مجدي بي به مرحله افلاس رسيد ، خداغريق رحمتش كند . . . مرحوم روزهاي اخيرزندگي اش رادر اوج خوشبختي بسربرد ، نيمرا ازبركت وجودي خانم بتول نه تنهاكمه اش ازنوروش ازدردتهي شده بود ، بلكه درآنمرحله بي از ور — شكستگي داخل شدكه ازپيرنده وخزنده ، هروقت و براي صبح وشام يك لقمه نان احتياج داشت .

ولي هدف بتول ازين ازدواج باسارساك خيلي ساده بود ، ميخواست چندي تحمل كند وبعد سارساك خوش قلب رانوعي به شهادت رسانده ، روي گنج طلا و جواهر چهارزانو بنشيند . واماچرامجدي بي ، راسارساك ميگويند ؟ اين لقب راروي او بدينجهت نهاده بودند كه مرحوم در طول زندگي باهر هدفي بهركاري دست ميزد ، نتيجه معكوس ميگرفت نيزاعمالش بانهت اوتطابق نميكرد ، مرحوم واقعاً يك حريف ((ساده لوح)) به حساب ميرفت چنانكه دراثر همين ساده لوحي اوقصر باشكوه پاناماستي دنگ پاشا ، طعمه خانم بتول شد . . . ميخواهيد چگونگي آنرابيان كنم ؟

بسيارخوب گوش كنيد ، بتول عاشقي بنام ((جنس بكر)) داشت ، اين حريفي كه جنس بكر ناميده ميشد ، جوان اميتجزاي بتول خانم شده بود ، هرچند باپكه بتول خانم تجديد فراش باشوهر عوض ميكرد ، جنس بكر راهم باخود بخانه همسر جديدش ميبرد ، وقتي از — جنس بكر پرسيدند : ((ماميت شما چيست ؟)) با — ((چه ظيفه يي به عهده داريد ؟)) باپيروي جواب ميداد : ((دوست خانم بتولم)) موقع ازدواج بتول و سارساك ، يك شب پيشتر ، جنس بكر واردخانه داماد شده تخته پوست خود راكسترده بود ، وقتي عروس و داماد واردخانه شدند ، بتول باناز وشيوه روي — سارساك رابوسيده ، گفته بود : ((خيال نكني باتو بدون هاز عروسي كرده ام)) وبعد جنس بكر رافرا خوانده افزود : ((وابنهم جهازمن !)) دوماه اول هر سه در تارهم بخوش سپري كردند ، ولي اوايل ماه — جنس بكر به جان سارساك مي چسبيد كه بايد ((بتو راطلاق بدهد)) علت اين بود كه بتول خانم به هستي جنس بكر آن ثروت افسانوي وپايان ناپذير سارساك پي راناراج كرده بودند ، اينك معلوم نيست كه درآن روزهامجدي بي ، واقعاً عاشق بتول شده بود ؟ يا ازتمايلي وصري هم داشت يا آنكه لجش گرفته بود ، نميدانم ولي بالحني محكم واستوار بجواب جنس بكر پرداخته بود : ((مرگ هست ولي جدايي نه ، من ازبتول عزيزم نميتوانم جدا شوم)) چنين بكر گفته بود : ((پسرمرد عيار ، مگر خيال ميكني پي نبرده ام كه دخترم بيچاره وبيكس وكون راتاكنون به اميد گذاشتن ميراث هنگفت به او ، اغفال كرده يي ؟ مگر ازخدا ترس وشرم نداري ؟ درصورتيكه آهي درساطت نبود ، چرا زن بيچاره راغريفتي وچه دليل بااين سن وسال عروس كردي ؟ مردكه درمانده يي چون توكه حتي نميتواند درارخود راكنترول كند ، به عروس جوان چه احتياج دارد ؟)) .

شبي ديگركه بتول وجنس بكر ، سارساك پي را در مضيقه قراردادند ، پيرمرد ازترس بحاله متوسل شده گفت : ((كي بشمااين دروغ راگفت كه ديگرچيزي ازثروت من باقي نمانده است ؟ ثروت اصلي من در — بانك ودپوزيت جمعيه ، مخصوص نگهداري ميشود ، بعد ازمرگ من بتول هيزم وتوبه عافيت آنچه درصندوق است ، برداريد ونوش جان كنيد ، براي هردوتان ميتوانيد ملاحظه كنيد عبارتند از — پارچه هاي سفيد روي بافت هاي دهن ، پارچه هاي خشك ، ورقه يرقه ودردناك روي پوست ، خال هاي تخريش كننده ، زخم يادرد هاي ناشي ازشاندن پاپوش — دندانها .

— هرگاه رباط صوتي بوسيله — عمل جراحي برداشته شود ، ممكن است تشخص دوباره بتواند حرف بزند ؟

— بلي ، سخن زدن ازطريق مري راممعمولاً ميتوان ظرف چند هفته به بيمارياد داد . هواي فروبرده شده بخاطرتوليد صوت هيچگاه ازدهن بيگرد به يك شكل كنترول شده بيرون ميگردد . وسايل ميكانيكي نيزبراي اينكار دردسترس قراردارد .

— چرا طبيباني كه سرطان راباحقه بازي تداوي ميكنند خطرناك اند ؟

— بخاطريكه تداوي انهاموجب آن ميگردد تاقبل ازتداوي منظم و عاجل وقت زدآنهاي بيمارتلف شود ، ازدست دادن اين فرصت ميتواند منجر به مرگ بيمارگردد .

— چگونه ميتوانيداينكونه داكتر حقه باز راشناسيد ؟

۱) تداوي اومعمولاً شكل سري داشته ودراكثر اوقات همكاراتش قراردارد .

۲) اوازاعلان ، اشتهار ، — تبليغ ، تصديق نامه هاوجوايز نه از راپورهاي ژورنال هاي معتبر طبي بمنظوراثبات ادعاي خوداستفاده ميكنند .

۳) اوبيمار را ازمشوره با — پزشكان معتبر واعتمادارد وازا — مايوس ميسازد وادعاميكند كه بايد ((اعتماد نسبت به او)) لحاظ وارد ميشود .

۴) حمايه كنندگان عمده او را كساني تشكيل ميدهندكه معمولاً دوكتوران وارد نبوده ومعلاً با طبابت سروكارندارند .

۵) شواهدي دردست نيست كه بيماران به اصطلاح ((معالجه شده)) توسط اواصلاً سرطان — داشته اند واخيراً .

— چگونه ميتوان افراد بيشتري را ازسرطان نجات داد ؟

۱) تشخيص زودتر .

۲) تداوي عاجل ومناسب .

۳) پژوهش ، پشتيباني ، از انجمن سرطان به داشتندان والمراتوارهاي تحقيقاتي كمك ميكند تادرباره طرق جديدوبهترتشخيص ومعالجه سرطان تحقيقات لازمه يي را انجام دهند .

—پايان—

زني باهزار ويک نام

بقيه از صفحه (۴۳)

كه ثروت باد آورد بي پايان مورش اوراشايد اين زن — بتواند بربادكند ودرد بيدرمان اومعالجه شود .

خلاصه ازدواج كردند وهنوز شش ماه هم بسر نرسيده بود كه سارساك مجدي بي به مرحله افلاس رسيد ، خداغريق رحمتش كند . . . مرحوم روزهاي اخيرزندگي اش رادر اوج خوشبختي بسربرد ، نيمرا ازبركت وجودي خانم بتول نه تنهاكمه اش ازنوروش ازدردتهي شده بود ، بلكه درآنمرحله بي از ور — شكستگي داخل شدكه ازپيرنده وخزنده ، هروقت و براي صبح وشام يك لقمه نان احتياج داشت .

ولي هدف بتول ازين ازدواج باسارساك خيلي ساده بود ، ميخواست چندي تحمل كند وبعد سارساك خوش قلب رانوعي به شهادت رسانده ، روي گنج طلا و جواهر چهارزانو بنشيند . واماچرامجدي بي ، راسارساك ميگويند ؟ اين لقب راروي او بدينجهت نهاده بودند كه مرحوم در طول زندگي باهر هدفي بهركاري دست ميزد ، نتيجه معكوس ميگرفت نيزاعمالش بانهت اوتطابق نميكرد ، مرحوم واقعاً يك حريف ((ساده لوح)) به حساب ميرفت چنانكه دراثر همين ساده لوحي اوقصر باشكوه پاناماستي دنگ پاشا ، طعمه خانم بتول شد . . . ميخواهيد چگونگي آنرابيان كنم ؟

بسيارخوب گوش كنيد ، بتول عاشقي بنام ((جنس بكر)) داشت ، اين حريفي كه جنس بكر ناميده ميشد ، جوان اميتجزاي بتول خانم شده بود ، هرچند باپكه بتول خانم تجديد فراش باشوهر عوض ميكرد ، جنس بكر راهم باخود بخانه همسر جديدش ميبرد ، وقتي از — جنس بكر پرسيدند : ((ماميت شما چيست ؟)) با — ((چه ظيفه يي به عهده داريد ؟)) باپيروي جواب ميداد : ((دوست خانم بتولم)) موقع ازدواج بتول و سارساك ، يك شب پيشتر ، جنس بكر واردخانه داماد شده تخته پوست خود راكسترده بود ، وقتي عروس و داماد واردخانه شدند ، بتول باناز وشيوه روي — سارساك رابوسيده ، گفته بود : ((خيال نكني باتو بدون هاز عروسي كرده ام)) وبعد جنس بكر رافرا خوانده افزود : ((وابنهم جهازمن !)) دوماه اول هر سه در تارهم بخوش سپري كردند ، ولي اوايل ماه — جنس بكر به جان سارساك مي چسبيد كه بايد ((بتو راطلاق بدهد)) علت اين بود كه بتول خانم به هستي جنس بكر آن ثروت افسانوي وپايان ناپذير سارساك پي راناراج كرده بودند ، اينك معلوم نيست كه درآن روزهامجدي بي ، واقعاً عاشق بتول شده بود ؟ يا ازتمايلي وصري هم داشت يا آنكه لجش گرفته بود ، نميدانم ولي بالحني محكم واستوار بجواب جنس بكر پرداخته بود : ((مرگ هست ولي جدايي نه ، من ازبتول عزيزم نميتوانم جدا شوم)) چنين بكر گفته بود : ((پسرمرد عيار ، مگر خيال ميكني پي نبرده ام كه دخترم بيچاره وبيكس وكون راتاكنون به اميد گذاشتن ميراث هنگفت به او ، اغفال كرده يي ؟ مگر ازخدا ترس وشرم نداري ؟ درصورتيكه آهي درساطت نبود ، چرا زن بيچاره راغريفتي وچه دليل بااين سن وسال عروس كردي ؟ مردكه درمانده يي چون توكه حتي نميتواند درارخود راكنترول كند ، به عروس جوان چه احتياج دارد ؟)) .

شبي ديگركه بتول وجنس بكر ، سارساك پي را در مضيقه قراردادند ، پيرمرد ازترس بحاله متوسل شده گفت : ((كي بشمااين دروغ راگفت كه ديگرچيزي ازثروت من باقي نمانده است ؟ ثروت اصلي من در — بانك ودپوزيت جمعيه ، مخصوص نگهداري ميشود ، بعد ازمرگ من بتول هيزم وتوبه عافيت آنچه درصندوق است ، برداريد ونوش جان كنيد ، براي هردوتان

بقيه در صفحه (۴۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کودکان عزیز !

به ینوسیله براي همه تان مژده می دهیم که مجله سباوون ازهمین شماره به بعد ((سباوون کودکان)) رانیزبه منظورفراهم آوري خاطرشما به نشرمی رساند، که کارسودمند وستودنی ایست مبنی بر بذل توجه به نسل بالنده شما، شماکه سرازهمین شماره جایی درسباوون یافتید، پس بکوشید مجله رادر وقت وزمانش بدست آرید وسباوون خود تان را با دقت کامل مطالعه نمایید.

همچنان یاد آوری میشوم که براي صفحه تان بنویسید و بیافرینید. ومطالب آفرینشی تان رابه آدرس ما ارسال دارید.

درین صفحه مطالبی نه در باره شما، بلکه ازشما وبراي شما به نشر می رسد.

آرزومند هستم، متصدي صفحه را درتهیه وفنامندي هرچه بیشتر آن با مطالب، نقاشی، رسامی، کارتون و همچنان نظریات وپیشنهادات سالم وبه درد بخور تان یاري رسانید.

قازهاوقوها

ترجمه: مدیره ونه

بود نبود یك مرد ویك زن بود انها یك دختروبك پسرد اشتند.

مادربه دخترش گفت: من وپدرت براي کارمی رویم، تومواظب برادرت باش! ازحویلی دورمرو وهوشیار وعاقل باش! مادربازگشت برایت دستمال سرمی خریم پدرومادریکجارفتند! مادختررا فراموش کرد که والدین اش به او- چه امرنموده بودند. برادرخود را بالاي سبزه هازیرکلکین نشانده وخودش دویده، دویده به کوچه رفت.

قازهاوقوها پرواز نموده، پسرك راگرفته واورا بالاي بالهاي شان باخود بردند. زمانیکه دختررك به خانه بازگشت، دید که برادرش نیست. وارخطاشده، این طرف وآنطرف دوید. اما ازبرادرش اثري نبود. دخترك برادرش را- صدا زد ولی جوابی نشنید وبه گریه شروع نمود. زیرامید انست که چه نوع جزا راوالدین اش به اوخوا- هند داد.

بطرف مزرعه دوید ودید که قازهاوقوها ازدورد ربروازاند و بزودترین فرصت عقب جنگلهاي انبوه غایب می شوند.

درهمین لحظه درك نمود که آنها برادرش را باخود برده اند.

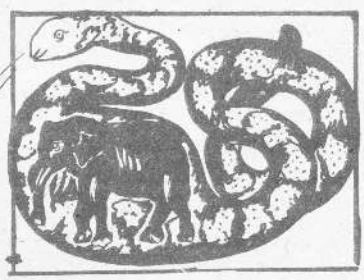
اززمان هاي قدیم درباره قازهاوقوها حکایت میکردند که انها اطفال خوردراد زدي نموده باخود می برند. دخترك تصمیم گرفت تاانهارا تعقیب کند. بناء شروع کرد به دویدن. در راه دید که تنور ایستاده است.

- تنورك، تنورك! بگو قازهاوقوها به کجا پروازنموده اند؟

تنورگفت: اگربولانی سوخته ازآرد جودر رابخوري، برایت میگویم.

- دخترك گفت: اوهوبولانی ازآرد جودر وسوخته راکی خورده است؟ من بولانی از آرد گندم را درخانه باباجانم نمی خورم.

تنوربه او نگفت که آنها به کجا پرواز کرده اند. دخترك به دویدن



د مچرخی شهزاده

په کتاب کی راغلی و: دبسوا ماران خپل بنکارهمداسی سلامت بی له دی چی وی ژوی ترستونی تهروی. وروسته بیاشی کولی چی له خایه وخوځیږی. اوروه شهزه بیاشتی ترځوچی هغه هضمیږی کرارخوب کوی.))

دامی چی ولوستل، بیا می نود هغه څه په هکله چی په لمنګله کی پیښیږی په کلی دول فکروکړ. وروسته می پنسل راواخیست اوخپله پلوټونی انځور وکښی. زمالوټونی انځور په دی دول و.

خپله شاهکارمی شرانوته وښوده اوپوښتنه می وکړه چی تاسو لمبنی راپیژنی؟

ځواب یی راکړ: خو، خولی پلیټ خلك وینږی؟

زمالنځور خولی ته وه، بیا

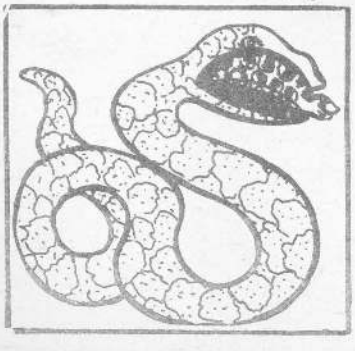
شوی و دبو بوامار انځورې تر سترګو شوچی پوهیدوان باندی می خوله لګولی وه. هغه انځور داسی و.

هغه وخت چی شپږ کلن وم د واقعی کیسې نوم کتاب کی می چی دپراخ لمنګل په هکله لیکل

بوامارو چی دبوپیل د هضمولو حال کی و. هغه وخت می د- شرانو دپوهیدلولپاره دبوا گیډ رسم کړه. باید هغوی ته توضیحات ورکړل شی.

دوم انځور می داسی و.

شرانوا وویل چی دبوادمار خلاصه یاترلی گیده بوخواپیږی دم اوخپل تول حواس باید جغرافیی، تاریخ حساب اودژبی کرامراوده ستور ته واړوم.



ادامه داد ، درجایی دیدکه درخت سیب ایستاده است.

درخت سیب ! درختك سیب بگو قارها وقوها به کجا پرواز نمود ند.

ـ بعد سیب وحشی مرا بخور من به تو میگویم.

ـ دخترك گفت : درخانه پدرکلانم سیب باغ را نمی خوردم. لذا درخت سیب اوراکمك نکرده رنگفت که آنها به کجا پرواز نمود ند دخترك به جستجو ادامه داد و به دریایی که دران شیر ترش جریان داشت رسید.

ـ دخترك به دریاگفت: دریاگك ، دریاگك آیا ندیده ای که قاز ها و قو ها به کجا پرواز نمود ند ؟

ـ برایت خواهم گفت در صورتی که آزشیرترش من بنوشی.

دخترك گفت : من درخانه بابایم قیماق رانمی خورم ، شیر ترش تراکی خورده است ؟

دخترك مدت مدیدی بالای مزرعه وجنگل دوید. روزکوتاه شده می رفت وبطرف شام نزدیك میشد.

دفعتاً دید که یك خانه چوبی کهنه بابایه های نازك ویك کلکین که یك طرف ، دیگر طرف شورمی خورد ، ایستاده است. درخانه جادوگربیر نشسته وبا سیب های نقره یی بازی میکرد. دخترك درخانه داخل شد وگفت :

سلام مادرکلان !

سلام دخترك ، چرا اینجا آمده ای ؟

من ازآبها ونهرها گذشتم وپیراهن خود را تر نموده ام. آمدم تا اینجا خود راگرم کنم ،

بنشین هرجایی که دلت میخواهد.

جادوگرشیشك دوك رابه او داده وخود ازخانه بیرون شد. دخترك به تابیدن سرد وزشروع نمود. دفعتاً اززیراجاق موشکی دویده به دخترك گفت :

ـ دخترك ! دخترك ! شیربرنج رابه من بده من دروس



جواب میدادم تابم ، مادرکلان !

جادوگرحمام راگرم وداغ نمود آمد تا دخترك راباخود بدانجا ببرد. دید که درخانه هیچکس نیست. جادوگرفریاد کشید. قازها قوهاعقب دخترك بپریدکه طفلك رادربشت می برد ! دخترك با برادرش تا دریایی که درآن شیر ترش روان بود ، دوید ، دید که قازها وقوهاعقب آنهاداپروازاند.

دخترك به دریاگفت:

دریاگك عزیزمن ، مارابنهان کن !

بقیه در صفحه (۷٤)

بتویك موضوع مهم رامیگویم ، دخترك به رنج رابه اودادوموشك گفت: جادوگررفت تاحمام راگرم کند واوترامی شوید وبعد اورتنور داخل نموده ، کباب میکند ومیخورد. دخترك بدون حرکت نشسته وگریه میکرد. موشك به اوگفت وانتظار مکش وبرادرت رابگیرومن هرسه تودوك راگرفته ، سرد وزمی تابم دخترك برادرش راگرفته وفرارنمود جادوگربه کلکین آمده و پرسید دخترك!می تابی یانه؟ موشك



آوه دی توګه می دانده ورګړی لـه ډیکلی کارشخه چارچاپیره خط راوکښود اوله دی نه چې لـوړې پې نقاشی می دهغوی خوښه شوې نه وه خوابدی شوم. فتحان ، که هغوی وی ، هیڅکله په څه نه پوهیږی اوشومانوته هم ستړی کوونکی ده چې ټل همداسی هغوی ته توضیحات ورکړی.

مجبورشوم چې خانته یوهل کار پیداکړم ، هغه داوچې لاړشم او پیلوتی زده کړم. وروایی اوکه نـه نو تراوسه پورې می تولې دنیا تـه اولوتلی کړی وی. اورښتیا ورښتیا

چې زاهی هم لوړه خدمت راتـه وکړم ، لږی می شوای په یونظر سره له اوږوناشخه دچین تیهر وکړم. که سړی دشپی په زړه کی لالهانده شوی وی جغرافیه ورسره می له ډیر نږدې څخه لیدلـی ډیره مرسته کوی.

له همدی لارې څخه ده چې زه په خپل ژوندکی له ډیروفتیـو خلکوسره سروکار لرم. له ډیروفتانو سره می ژوندکړی دی اوهغـوی



دي. دا سی فکروکړي چې دا موضوع د دي سیبـه نه شوچې د هغوي په هکله نبه باور پیداکړم.

هرکله می چې لهغوی څخـه کوم پوښتنې لږ څه روښانه په نظر راغلی دی پیداکړی اوخپل لومړنی انډیو وی وړنوډلی دی خوګورم چې رښتیارښتیاسړي وپاندې ـ خلاصیږی اوکه نه ؟ خوهغه هم دمعمول په څیرزماپه خواب کی ـ رانتوتی دی : ((داخلور ده)) هغه وخت ګم نه دبوالـه مارانوښخه ـ خبری کړی اونه می دیکراواوس نه خورلی لمنګل اوته له ستورو څخه لمان مـی چې د ګلـف بوډ ؛ سیاست اودول دول شمانو په هکله وپوښته هغه. هم له دي امله چې له یومعقول سړي سره می اشنایی پیداکړي ډیر زیات خوښ شوی دی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آیا میتوان سرطان...

بقیه ازصفحه (۴۱)

معمولا مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تداوی کمتر میسر است، ظاهر میگردد. پس حتی اگراحساس بیماری هم نمیکنید، معاینات منظم طبی را فراموش نکنید.

— آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

— بلی، ولی نه زمانیکه ازاشعه بصورت درست درموارد طبی وستوما تولوژی استفاده گردد. اشعه اکس واشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که ازطرف پرسونل غیر مسلکی یاناوارد مورداستفاده قرارگیرد. قرارگرفتن بیش ازحد دربرابر اشعه ایکس یامحصولات فرعی انرژی اتومی میتواند درروشد سرطان بخصوص شکل کک Leukmia کند.

— آیا اشخاص وجود دارند که ازابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

— نخیر، سرطان مرزی رانمی شناسد. این مرزهاچه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هرگروپ اتنیک ورنگ را مورد حمله قرارمیدهد. هرچند برخی ازاین گروپهاکم یازیاد درمقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

— داکتر چگونه میتواندبه شما بگوید که دچارسرطان هستید؟

— ازطریق اجرای معاینات لابراتواری وتاریخچه بیماری و معاینه فزیکی توام بابایوپسی (Biopsy).

— بایوپسی چیست؟

— بایوپسی عبارتست ازگرفتن نمونه کوچک نسج که ازطرف پتالوجست داکتر متخصص این رشته، تحت مایکروسکوپ معاینه میشود.

— آیا متخصص امراض سرطانی یگانه دکتریست که قادراست در جریان معاینات صحی بشمابگوید که معکست سرطان داشته باشید؟

— نخیر، هرداکتر درتشخیص سرطان تعلیمات اساسی رافراگرفته است. همچنان اوازطریق ژورنال هاونشرات که ازطرف انجمن های طبی وانجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، ازآخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

— پس معاینات مکمل رادرکجا اجراء کنم؟

— این معاینات رامیتوان درمطب داکتر یامرکز صحی محل، مانند شفاخانه یاکلینیک انجام داد، در صورتیکه داکتر خانواده گی نداشته باشید، ازانجمن طبی محل کمک بخواهید.

— دریک معاینه مکمل معمولا چه چیزها شامل اند؟

— الف) معاینه عمومی بدن همراه بامعاینه قلب، مجاری خون ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، اعماءستم، اعضای تناسلی وپستانها.

ب) معاینات خون، ادرار، حجرات رحم ومایعات دیگر عضویت. درصورتیکه داکتر لازم بداند، اجرای پروکتوسیگمویدوسکوپی Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکسریز.

— پروکتو Procto چیست؟

— پروکتوعبارتست ازمعاینه اعضای مستقیم وناحیه های تحتانی آن. داکتربوسیله توپ روشن که پروکتوسیگمویدوسکوپ یادمیشود این ناحیه ها راملاحظه میکند.

— چراپروکتو اینقدر مهم است؟

— زیرادرحدود ۷۵ درصد سرطان های کولون واعضای مستقیم رابدین ترتیب تشخیص کرده میتوانند. این انواع سرطان هادرصورتیکه درمراحل اولیه تشخیص شوند وتحت تداوی عاجل قرارگیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

— نشانه های خطر (زنگال های خطر) سرطان چه مفهومی راارایه میکند؟

— علایم واعراضی که نشاندهنده سرطان اندبه هفت میرسد.

— بعدازظهورزنگال تاچه مدتی باید به داکترمراجعه کنیم؟

— انتظار رانباید روا داشت. درصورتیکه تثبیت شودسرطان نهست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

— آیا درد زنگال اولیه خطرسرطان است؟

— نخیر، معمولا دردیکی ازاعراض بعدی سرطان محسوب میگردد؟

سرطان چگونه معالجه میشود؟

— آیاسرطان معالجه میشود؟

— بیش از (۱۵۰۰۰۰۰) امریکایی هایی که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدعاست که سرطان را میتوان معالجه کرد، سرطان را بوسیله جراحی وتشعشع یاطرف تشعشع وکیموتراپی (تداوی بامرکبات کیمیاوی) معالجه میکنند.

— عوامل مهمی که درمعالجه سرطان نقش دارندکدام هااند؟

— تشخیص درمراحل اولیه و عنصر خاص است. مانند کوبالت، آهن، ایودین وغیره. ایزوتوپ رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس راازخودحساج میسازد وبعضی ازاشعه هاقادر اندحجرات سرطانی راتخریب نمایند.

— هورمون چیست؟

— هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و بالای فعالیت اعضای دیگر تاثیر دارد. بعضی ازهورمون ها را میتوان بصورت مصنوعی تولیدکرد.

— آیاباهورمون هامیتوان سرطان رامعالجه کرد؟

— نخیر، ولی معالجه بابعضی هورمون هامکمست زندگی بیمار راطولانی ترمیسازد ودرپرخی بیماران موجب کاهش دردکردیدهانند وقایع سرطان پیشرفته پستان یاپروستات.

— آیا سرطان راميتوان درهر شفاخانه بصورت مؤثرتداوی کرد؟

— نخیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد ونیز لابراتواری بخاطر اجرای معاینات مایکروسکوپی وتشخیص نسج ونیز تجهیزات اکسریزکه برای تشخیص وتداوی سرطان مناسب است، دسترسی کامل داشته باشد. علاوتاً این شفاخانه باید با دوکتورانیکه بهمین منظور تربیه شده باشند وازاین تسهیلات استفاده، موثر کرده بتوانند، مجهزباشند.

— آیا تمام موادکیمیاوی که میتوانند سرطان راتخریب نمایند برای تداوی موثر اند؟

— نخیر، اکثر موادکیمیاوی نسج سرطانی راتخریب خواهدکرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخریب خواهندکرد، بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخریب مینمایند. این مواد موجب کاهش و دردگردیده وزندگی بیمار راحتی برای سالهاطولانی تر میسازد.

— آیامعکست رشدسرطان را کاهش یاتوقف دادحتی اگر دربعضی موارد معالجه غیرممکن باشد؟

— بلی.

— دربارهٔ ((واکسین)) سرطان چه؟

— معکست روزی انیزوبعضی از اشکال مشخص سرطان بااستفاده ازواکسین جلوگیری نمود.

— آیاویروس میتواند موجب سرطان گردد؟

— دانشمندان قادرگردیده اند تابرخی ازسرطان ها راباویروس درحیوانات ایجادنمایندولی تاهنوز هم تنها این شک وتردید وجود دارد که مبادا ویروس موجب بروز بعضی ازسرطان هادرانسانها گردد. پیرامون رابطه میان ویروس وسرطان تحقیقات پیهم ادامه دارد.

— آیاامیدی هست که تمام سرطان هامعالجه خواهندشد؟

— بلی، تداوی وجلوگیری ازاهداف عمده تحقیقات پیرامون سرطان است.

— آیادرحال حاضر میتوان بیماران بیشتری راازسرطان نجات داد؟

— درحال حاضر یکی ازسه نفر مبتلا به سرطان را نجات میدهیم ولی ما میتوانیم امروز با وسایل وتسهیلاتی که در دسترس داریم وباتشخیص درمراحل اولیه وتداوی عاجل این رقم رابه پنجاه درصد (ازجمله دونفر یک نفر) برسانیم.

— دیگران راچگونه میتوان نجات داد؟

— بااین اطمینان که تمام افراد معاینات صحی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایندوباظهورزنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان درمردان

— آیامردان بیشتراززنان دراثر بیماری سرطان می میرند؟

— مردان درحدودنسبت ۵۵ بر ۴۵.

— آیامیدانیم که چرا اینطور است؟

— سرپی که برای انجمن سرطان امریکاصورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر به معاینات صحی می پردازند، بخصوص اگراحساس سلامتی کنند. علاوتاً سرعت مرگ ناشی ازسرطان ریه بین مردان غالباً به سرعت ایدز یعنی بالامیرود. زنان به زنگال های خطرتوجه بیشتری میدارند وسرطان بیشتردرزنان درناحیه های مانند رحم وپستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص وتداوی آن وجود دارد.

— چرامردان مانندزنان بصورت منظم به معاینات صحی نمی پردازند؟

— برخی آنرا ((کارمردانه)) حساب نمیکنندوبرخی دیگرادعا میکنندکه فشارکار مانع آن میشود. علت هرچه باشد، عدم اجرای معاینات منظم منجر به مرگ های نابهنگام میان مردان گردیده است.

— سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

— سرطان سروگردن، پوست جهاز هضمی وریه بیشتر ازسه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان درزنان

— اشکال خیلی معمول سرطان درزنان کدام اند؟

— سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، اعضای مستقیم وپوست ازجمله سه چارم تمام سرطان ها در زنان محسوب میگردد.

— هرزنی چگونه میتواندخودش را ازابتلا به سرطان پستان محفوظ نگهدارد؟

— بعنوان بخشی ازمعاینات صحی سالانه، بایست پستانهایش ازطرف داکتر معاینه شود. او بایست همچنان روش مناسب معاینه پستانهایش را بیاموزد وبرای معاینه خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل ازاین روش استفاده کند.

بقیه درصفحه (۹۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library



برای شما فال گرفته ایم

متولد بین ماه حمل :

دشواري هامیگذرد . شکیبایی خوب یك قصهٔ شرین وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قصه کرد . شما قدرت بزرگ براي اندیشیدن دارید وخوبست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است ارزش خوشی را بدانید .

متولد بین ماه ثور :

براي زنده گی کردن ، هرجاهم بی زیباست، واما باید بدانید که شما ایدیال هاي عالی دارید وآنراعملی کنید . دیدارتازه برایتان ارزشمند است. این دوستانی راکه در محیط خود یافته اید ازخود مرنجانید .

متولد بین ماه جوزا :

هرانسان مثل شما از رویش گیاه وبرگهاد لشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید همواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان هاي نیازمند می شتابید درخدمت همنوعان باشید . خوشبختی چیزي جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولد بین ماه سرطان :

شما خنك طبعیت استید، اما دل تان میخواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را انها نیز از شما دارند ، خوبست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات راجبران کنید نه تکرار .

متولد بین ماه اسد :

دردلتان امید هاي بزرگی دارید . انشان به اندازه امیدي زنده گی مینماید که دارد . تشویش ورنج را از خود دورکنید وبخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را بیداکنید . دیدارهاي تازه درزندگی شمانقش خاصی خواهند داشت، سعی کنید بسیارسخت گیرنباشید .

متولد بین ماه سنبله :

آرامش خود راحفظ کنید . کاروبارزنده گی چیزي نیست که بدون همهمه وشوروغوغا به سرسد شما باید باجنجال هاي زنده گی عادت کنید وتحمل زیاد داشته باشید ، چراازخود راضی استید . دوست منتظرتان رابیشترمنتظرنسازید به سوي او بروید .

متولد بین ماه میزان :

بهار یك پنجره است به سوي یك باغ. شما این پنجره رابه سوي زنده گی بازکرده اید . خوب کرده اید . هرگزازمحبت ومهربانی نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادرشدید حسادت و بد بینی راازخود دورکنید . کاربزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه بابلیدي هاجنگ کرده باشید وفاتح این جنگ باشید .

متولد بین ماه عقرب :

دل به تماشاي خوشی هاي دیگران داشتن ارزوي بزرگ هر انسان بزرگ است. بلی دراطراف زنده گی شمارنج وفقرزیاداست اما همینکه شمایك قلب را ارزومند میسازید ویك دست را می گیرید وظیفهٔ خود را انجام داده اید خاموشی گناه است. دیدارعاشقانه را رد نکنید وخودخواه نباشید .

متولد بین ماه قوس :

پرنده هاي خوشخوان راهرکس دوست دارد اماکمتر کسانی حاضر میشوند این پرنده ها رادر قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این پرنده ها را از قفس رها سازید . امیدواري شما نسبت به اینده معقول وبه جاست. آینده شما بسیارخوشبخت است وسعی کنید با دشواري هاي زنده گی ومبارزه کنید .

متولد بین ماه جدي :

باتوانایی که دارید میتوانید دل هاي نامهربان رارام سازید . سعی نکنید شماهم بااطرافیان تان خشونت داشته باشید خشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست. بروید ویکبار دست صمیمیت را درازکنید . دراین ماه تصمیم به نامزدي دارید ، مبارك است .

متولد بین ماه دلو :

سحرخیزي در روزهاي بهاربراي شمانشاط واستواري میبخشد. درمعامله هایی که پیشرو دارید دقت کنید، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان هاي جبران ناپذیرشود . دلتان میخواهد بایکی از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتراست عجله کنید .

متولد بین ماه حوت :

تصمیم شما براي ترك گفتن خانه وزنده گی نامعقول نیست. بهتر است دم فکر ثبات زنده گی وتفکر خود باشید . دلبستگی هاي زیادي به خانواده دارید که خوب است. به صحت تان توجه زیاد داشته باشید ، زود خشمگین شدن به زیان شماست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۵)

سرطان ناشی از تصور را اطلاع دادی و با معرفی پروفیسور گرانمایه غضنفر، کشورما را با امریکا مقایسه کردی، عدهٔ از طرح سوال این بود که بپرسم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی ((کودک پنج ساله ادعائی که در فاکولته درس میخواند)) چاپ شد.

حالا یک مخترع جوان در پوهنتون خوابی وچند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدم وهم مصاحبهٔ مفصلی با تعداد ی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک گپ کنه، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایا دلت نمیخواهد دربارهٔ همکار عایت درمجله سباوون بازهم طنزی بنویسی، اگرمیخواهی دربارهٔ کی؟

— دربارهٔ خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی. مگر من چیزی خاصی دارم که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی با چیزی ندارم.

— خوب، ظاهر ایوبی، یکوتاه یکوکه تو داکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویس؟

— هردو یش.

— یعنی که دو تر بوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تر بوزه به دو دست میگیرم، به خاطری که خداوند بزرگ بادادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— درمورد رابطهٔ طب با طنزهای هفتگانه، حرف قابل تردیدی ندارم، هرانسان میتواند عنرمند نیز باشد.

بازهم آیا فکرنمی کنی که این دوبخش کار، دارای دسپلین های جدا از هم اند

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر دقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، گپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنرو ژورنالیزم را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشورها ی پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

با استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میشگافتند و به کمک ژورنالیزم و ادبیات، صحت عامه کشور های شانرا سمت دهی میکنند. وشما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات وژورنالیزم، شاید به خاطر خدمت به اینده های طبابت کشورما باشد.

مسلک مقدس طبابت مسلک بسیار وسیع وبسیار پر بهاست وطب معالجوی (که شما آنرا داکتری میگویید صرف یک بخش انست.

— قبول، اینرا یکوکه تا چی وقت با سباوون همکاری ات را دارام امید می تا مابد انیم درجهٔ علاقه مندیت به این مجله چقدر راست؟

— تاوقتی که من و سباوون و جود دارم.

— یکان کلانکارعایت را در این روزها در نشریهٔ اخبار هفته می بینم اینرا یکوکه خودت چی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم درمجله وهم دراخبار به کارعایت زیاد علاقه میگیرند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری ولطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر وفقیر سرا باتقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شماشکسته نفسی کنید افتاب به دو انگشت پنهان نمیشود.

— نی جدی میگویم، باور کنید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطوراست پس این همه سوالهای من بیجا بود، من فکرکردم باآدم مستعدی روبرو هستم.

— شمارابه فکرخودتان میگذارم دلتان بایسکل تان. ولی من اعتقاد مردم بیرون لطف ومحبت مردم بزرگ ما استم که اگرکوهی ازهستی باشم، بازهم دربرابر بزرگواری احترام ومهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره یی بیش نیستم. به این خاطرمن سرا با تقصیم، تقصیری تقصیر.

— راستی، درصفحه پسوز خند هفتهٔ اخبار، هم خودت استی وهم رییستان شیراغایتونی حالا اینرا یکوکه شیراغای پتونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیراغای پتونی راصبراست. منتها افشانمی کم که اوکیست.

— نگندکه اوسایهٔ تان باشد

— شاید خودم هم اشتباهی هستم.

— تاحال چند طنز نوشته کرده باشید؟

— یکان ۳۰۰ پارچه.

— ثمرهٔ چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولتهٔ طب معالجوی انستیتوت طب کابل وژورنالیست مجلهٔ سباوون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید ازشماتشکر.

— از شماهم تشکرکه برایم وقت دادید که دراین پروگرام اشتراک کنم وگپ های خود را بگویم.

— کدام پروگرام.

— اوه ببخشین، مصاحبه.

— بلی، فکرتان را بگیرید که کدام اهنگ فرمایش ندهید.

زنی با هزار و یک نام

بقیه از صفحه (۹۱)

تعلق بگیرد. ازینجهت صبح شبی که بتول وجنس بکر قصدخفه کردن اورا داشتند وکیل ناحیه رافراخواندند وصیت نامه خود راتحریر داشت. نشر به این وصیت نامه جمعیهٔ صدفکاری امانت دربانک رابامحتویاتش به بتول وصیت کرده وقصر راهم به موسسه خیریه اهداکرده بود، هرکه شورمیکرد درجمعیهٔ موعود به ارزش ملیونها جواهر وطلا آلات نگهداری میشود — حالانکه مرحوم مجدی بی جمعیه راپرازپنبه ودرمیان پنبه یک نی فلیان فوق العاده مستعمل، کهنه واز کار رفته را، جابجاساخته بود، مرحومی به وکیل که درحال بیماری کنار اوحاضرشده بود، می گفته که در زندگی فقط دوچیز ازمن بجا خواهدماند یکی این قصر ودیگری هم جمعیه ایست که ثروت خانوادگی مادرآن نگهداری میشود، سارساک بدینقونه در دل حل وفصل میکندکه چون شاهراه قصر ارزشی چندان نداشته باید بموسسه خیریه وقف گردد، ولی جمعیه ازنظر شهرت آن به بتول برسد تا اوبایدن ترتیب ازین زن انتقام گرفته باشدو بتول بادیدن محتوی جمعیه پی ببردکه مقصود — شوهر مرحومش این بوده که تومراشل این نی از — پوست وگوشت جداوفرسوده کردی... وبعد همیشه اورابخاطر بیاورد... علت اینکه آخرین روزها ی زندگی اس را باسرحالی وشادابی سپری کرد، همین رضایت نهائی ازطرح پروژه انتقام بوده است.

همیشه درنظر می آوردکه بعدازمرگش چه واقع خواهد شد... مثلاً هنوز بدن اوسرد نا شده — بتول وعاشق چهه شاخ اوتزد وکیل می شتابند، بعد در محکمه که بتول وارث منحصر بفرد بودن خود رابه اثبات رسانید، نزد حاکم وقاضی شهر — وصیت نامه راقرائت میکنند. بعد درمحضر هیاءت جمعیه صدفکاری امانت بانک رامی گشایندو آن — دوحریف ودیگران منتشر اند ازآن جمعیه ملیونها — ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده فلیان را ازمیان پنبه هاخارج وبه بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشمامیرسد، این است...))

وجنس بکر که بادیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میدهد: ((سارساک مجدی بتو گفته بودکه محتوی جمعیه، کاملاً کفایت حال تراميکند، اینک بردار وهمراث گرانبهای شوهرت رابه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک مجدی حتی در بستر مرگ، دست از لهجهٔ برنی داشته، — تصور از پا افتادن جنس بکر وبتول، درچنین لحظه — بی اورا شادمی داشته است ولی چنانکه گفتیم هرئیت سارساک درهرکاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد درینمورد هم قضیه چنانکه اوهیش خود حساب میکرد، جویان نهایت، زیرا روی لطفا ساده لوحی وسطحی گرفتن کارهاکه عادتی بودیا اینکه در لحظات سکوت زبانش گرفته یاچطور، بجای آنکه بگوید ((جمعیهٔ بانک رابه همسرم بتول و قصر رابه موسسه خیریه بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر رابه همسرم بتول وجمعیه رابه فلان موسسه خیریه بسپارید)) ولی بیچاره بعداً این وصیت فراموش شده وبدین ترتیب قصربه بتول ونی فلیان فرسوده به موسسه خیریه اهداشد.

بعدها فوزندم، جنس بکر، بتول راوداشت تاآن قصر افسانوی رابفروشد... به آقای عزیزم — عزیز کم که... این حریف چندی بعد پولها رابجیب زده ناپدید گردید وبتول درمیدان بی پر و پوست باقی ماند. ازآن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم وخودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد ازین که چندین بار دست بدست شد بالاخره دراثر ارشادات یکی از بزرگان ما، بنام ((کلوب اعیان)) دایر گردید منهم چند بار درضیافت های رقص که در کلوب ((اعیان)) داده میشد، رفتم ولی چون دیرزمانیست بامحافل اشرافی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنطرفها سری نمی زنم، فوزند این ازعالم پیری است... درین حرفی نیست... شمابابد به کلوب اعیان رفته ازاعضای آن، سراغ خانم بتول رابگیرید، فکر میکنم آنها حتماً دربارهٔ اینکه ((لقمهٔ شیرین)) فعلاً کجاست وچه میکند، به شمامعلومات میدهند.

گفتید ازخویشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟... یعنی یک رشتهٔ خانواده گی... تنها... وهرگز اوراندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خویشاوند نزدیک شما... بسیارخوب فوزند... خدانگهدار... سعادت همراه...

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرښه تابه خال...

بقیه ازصفحه (۶۲)

یك روزك دلم پرازغم بود خواستم نزد پدرم بروم آدرس مكمل او راگرفتم برایم گفتند چه میكنم ، گفتم كاش دارم وقتی بكوچه رفتم ((او)) در مقابلم آمد، غزال در آغوش بود ، سلام كرد ، گفت بالای قبر مادرت میروی ؟ گفتم : نی ، بالای جسم سرد پدرم میروم ، برایش گفتم كه من درچه حالم ، چه بی وفایی های كه این دنیا دارد ، همه اش در ـ تقدیر من خلاصه شده اند .

اوبطرفم می دیدوباآهی گفت : توچه زندگی پر ازشیب وفرازی داری ، واقعاً تو ... حرفش را ـ بهدم وگفتم :زندگی به غمش نمی ارزه ، اگه هرچه میكند ، ببین چقدر آرام می گذرانم .

بخانه پدر رسیدم شام بود ، آسمان تیره بود ، برف درکوچه ها باقی بود ، بادسردی به گونه های می وزید ، نزدیك دروازه نمبرهفتم رسیدم ، كوچه دروازه راسه بارتكتك نمودم تاآنكه یكی در را گشود ، اسم پدر را گرفتم ، بامتانتی كه داشت گفت :بفرمایین اوناشریف دارن ، بدرون حویلی رفتم ، حویلی كوچكی بود ، خیلی پاك بود ، در ـ دهلیز رسیدیم ، خیلی پاك ومنظم بعدآن دروازه اتاق صالون را گشود ، بدرون اتاق پا گذاشتم عكس در اتاق نصب بود ، یك مرد كه حدود سنهای سی ساله را داشت بطرفش خیره شدم گمان كردم، پدرم است . درچوكی نزدیكی كه در پهلویم قراردا شت نشستم ، دربازشد برخاستم ، زن نسبتاً جوانی داخل شد به او سلام كردم ، اوهم سلام كرد پرسید چیكاری داشتم گفتم:یا آقای .... كار دارم .ایشان تشریف ندارند . گفتند می آیند ، رفت ولحظه یی بعد صدای یك مرد در دهلیز پیچید ، ، دستگیره چرخید آنطرف در پدرم بود بداخل خانه آمد ، حیرت زده بطرفم نگریست ، سلام كردم ، دستش رابوسیدم اوكه چشم ازچشم برنمیداشت پرسید : شما اسم تان ؟ بالبخندی گفتم : من یادگار مریم تان هستم ، چشم هایش برقی داشت ، سراازپانشناخت ، به آغوشم گرفت سراپایم را لرزش فراگرفت ، رویم رابوسید وگریه كرد . پرسید چرا وقتهای قبل نیامدی .

گفتم : پدر ، نمیتوانم پدر بگویمت اما بهرحال مرا ـ ببخش ، من برای توبخاطری یك دردم كه ... ـ ـ ـ

(c) ketabton.com: The Digital Library

درارتباط نامه ها و مطالب ارسالی شما

خوانندگان گرامی وعزیز سباوون،

قبل از همه ازتأخیرنشرات مجله خود پوزش میخواهیم که به نسبت کمبود کاغذ بآن مواجه بودیم. درمورد نامه هایتان باید گفت که همه روزه نامه برمحبت شماره اداره مجله میرسد. ما همه آنرا مطالعه نموده ودرحریان نظریات، پیشنهادات وانتقادات شما قرارمیگیریم. ازآنجاکه تعداد نامه های دوستان بی نهایت زیاد گردیده برای ما مقدورنخواهد بود که هرنامه رابطورجداگانه باسخ بدهیم لذا نامه ها را بخش بندی نموده ونام های دوستان رادرهمان ردیفی که نامه شان ارتباط میگیرد به چاپ می رسانیم ومطالب ارسالی دوستان درحالتی که قابل چاپ باشد در ستون هاوصفحات معین نشرمی کنیم. البته نامه هایی که حاوی نقاط نظرپیشنهادات جالب باشد بطورجداگانه چاپ خواهد شد.

- دوستانیکه نظریات شانرا ارایه کرده اند:

یاسمین صباح لطیفی، زهره قریشی آرین، سعیده، مدف، محمد اسماعیل برهان ابدالی، مادله غوث شفیقه صافی، عطامحمد فیض.

- خوانندگانیکه برای مجله مطالب خوب ارسال داشته اند:

یاسمین صباح لطیفی، هنگامه منصل، رویامنصل، محمود منصل لیلاناوب گلاب زاده، ثریاصمد زاده، محمد اسمعیل برهان ابدالسی توریکی امیری، عبدالرحمن محمدی بصیرشفیق، سهیلا سروریار و دوستان نمان، حکیم وداع، غلام نقشبندی مرحوم، حبیب الله قیرگل، عبدالاحد ثابت، مادله اختر، میرمحمد حمید رسعیدی جمیله ازلیسه لنگرگاه، مایسه مستوره، لیلامارغزان، حمیده نصیراحمد نصیر، الماس پیام، انونه تادری، رضوان (خلجی)، لعلی بریدمن محمدغوث پیام، نیما عزیز، شایسته صادق، محمد نادرازشیرشاه مینه بهاء الدین ملیار، شاه علم مسی، عبدالرحمن اسفندیار، م عباس شاکری، ثریا عزیززاده، سید میرزاحسین، زرغونه علیم (زلمی) ناجیه عبدالله فدیلار، راسپی، عارف تنها، محمد نسیم، عزیز، محمد زیارویزیری، عبدالرشید رحیمزی وردک.

نورپیکی اسدی، ایمه کریمی، عبدالمجید شفق، حکیم یاوری، نیلوفرنایل سعیده آسمایی، ذبیح هنموا، عماس آرزومند، سید قاسم، سپینا (دردا)، سیما احمد، نوراحمد، راضیه تارمند انکشاف دهات، محمد شریف ظریف کوهستانی و سپیده.

احمد احمدزي، مستوره همرازم فهیمه عزیزي، فوزیه خلیلی فهیمه آریایانه مهر، احمل شیرزي صفیه میلاد، فوزیه خلیلی فرحناز عشرت، سیدرحمن بساور حمیده یکتار، فریباحیرا، غلورا اقایی، فوزیه خلیلی، ریتا خلیلی منیژه بروانه، محمد حسن سرباز محمد طیب لسیان، همایون غلام سخی فدبیح الله.

- خوانندگان که برپرسشهای شان پاپاسخ درمیان گذاشته اند:

هنگامه منصل، سه پلاسروریار و دوستان شان، حکیم وداع، غلام نقشبندی مرحوم، حبیلهازلیه نسوان لنگرگاه، صفیه مستور محمود مستور، فاطمه فیض هورمین رویدکی، فرشته رویدکی محبوبه ارزوان، احمد ظفراحمدزي نثارا احمد احمدزي، محمد شریف میرویس.

غوث، خیال محمد حمیدي، شکیبا حبیب زي، راضیه رحیم، صدیقه موندو، فوزیه میرانه، سوسن نجوا، شاه بیبي، شمس نایب خیل لیلاامید، نسرین، زهرا احمدي مونه حکیمی، ماریاغزیزي، وزمه توخي، فوزیه احمدي، فوزیه غمگسار، زولیاپسارا کبزاده، عبدالوهاب تهم، شکیبه آذر، هارون مجید، گل جان نایل بلقیس موتکی، عبدالناصر شریفی محمد سرورحبیب، ماریناآدینوش، عادله، زهره فرمان، بیله کوهستانی، مرسله، زاهرمرازشریف، نسرین حیدرسحر، نیلوفرواحدي، غلام محمد قادر، برهان بولندزي، صحرارزوان، اسد الله حارث، ماریا، بلقیس احمدي، عزت الله همدرد، فوزیه، اسد الواحد بیگا، شکیبارامز، ایمه مقبل، بناه، عبدالرزاق ماهون، عبدالحکیم سحر، احمد ظفراحمدزي، نثار، احمد احمدزي، مستوره همرازم فهیمه عزیزي، فوزیه خلیلی، نصیراحمد نصیر، الماس پیام، انونه تادري، رضوان (خلجی)، لعلي بریدمن محمدغوث پیام، نیما عزیز، شایسته صادق، محمد نادرازشیرشاه مینه بهاء الدین ملیار، شاه علم مسی، عبدالرحمن اسفندیار، م عباس شاکري، فریبا عزیززاده، سید میرزاحسین، زرغونه علیم (زلمی) ناجیه عبدالله فدیلار، راسپی، عارف تنها، محمد نسیم، عزیز، محمد زیارویزیري، عبدالرشید رحیمزي وردک.

نورپیکی اسدی، ایمه کریمی، عبدالمجید شفق، حکیم یاوري، نیلوفرنایل سعیده آسمایی، ذبیح هنموا، عماس آرزومند، سید قاسم، سپینا (دردا)، سیما احمد، نوراحمد، راضیه تارمند انکشاف دهات، محمد شریف ظریف کوهستانی و سپیده.

نامه‌یی از فاریاب

باعلاقه یی که به مجله سباوون دارم نمیخواهم دیرتر بدست آورده ازآن باتمام مشکلات هما میباشم به نسبت اینکه مادردورد ترین مناطق کشورزنده گی میکنیم که بنام ولسوالی دولت آباد فاریاب میباشد درمنطقه ما هم بسیار جوانان با احساس وبا درد وطن دوست خوددارند که مجله سباوون را بسیار دوست دارند دل شان میخواهد فاکولته بخوانند ویا شامل موسسات عالی گردند اما درین مورد که نسبت عدم مساعد بودن راه ها و نرخ بلند کرایه ها و نرخ ها به آنچنان حدی میباشد زندگی رازیاد رنگین ونرخ بلند میسازد که جوانان ما توان مالی ندارند. من صدف دل رابکدل کرده این نامه را به شما مینگارم از صدق دل آرامی زندگی کند وهمیشه باسعادت باشید. این آرزوی صمیمانه وریاء ما دل جانان می باشد.

محمد نبی رسول از دولت آباد ولایت فاریاب

- دوست گرامی:

ما ترجمات شما را دریافت گرفته بااحساس خوشی قبول نمود امادر زمینه ابراز رایات و مشخصات به سایر جوانان ولایات طالب تصاویر ژورنالستان ونویسنده گان درمجله استیم. امید است شما را یارمرسانند ویااز سال مجله مفید درزمینه برنامه گذارند.

لحظه‌هایی درمزارشریف

چندي قبل حبیبه نعریتان ازعلاقمندان مجله سفری به شهر مزارشریف داشت. وی ضمناً همکاری نموده باسباوون از دوستان محله سباوون ملاحبه هایی انجام داده که باتشکر آنرا به چاپ میرسانیم.

نظریات خوانندگان مجله سباوون درولایت بلخ.

ظاهر لیلامی فروش ازشهر مزارشریف؛

نظرشما درقسمت مجله سباوون چیست؟

مجله سباوون خیلی ها مجله ارزشمند بوده وس یکی از جمله علاقمندان می باشم مجله خیلی خوب دلچسپ اما کم یاب است که به بسیار مشکل بدست می آید نیت هر باره انرا داشته می گذرا خود نان بدورخود نمی گیرد آیا امکانات این بیشتر شود تعداد آن بیشتر باشد. موفق باشید.



س: روبینه اجان نیگزاد محصل متازسال چهارم زبسان وادبیات انستیتوت پیداگوژی مزارشریف.

س: نظرشما درمجله سباوون چیست وازکدام صفحه بیشتر آن خوشتان می آید.

ج: من دربارهٔ مجله سباوون نظریت دارم زیرا مجله سباوون یک مجله آموزنده دلچسپ است و به ویژه ازنگاه تکنیک ژورنالیستیت به صورت عالی چاپ وتنظیم می شود مورد علاقه من وهمهٔ جوانان میباشد به تمام نشرات مجله سباوون علاقه دارم مخصوصاً ازصفحه شعر بخش جوانان آن خوشم می آید.

س: درمورد نامه ها و مطالب ارسالی شما چه فکر میکنید؟

ج: مجله سباوون واقعاً یک مجله جالب وخواندنی می باشد من خودم یکی از علاقمندان مجله سباوون میباشم هستم راستی مطالب خوب وقابل استفاده دارد.

س: خوب راجع به خریدوفروش این مجله اگرگفتنی داشته باشید!

ج: مجله سباوون خیلی عاکم یاب است یک شماره انرا بعد از دوسه ماه بدست می آوریم به بسیار مشکلات وفروش این مجله از بازارسیاه هم تهیه کرده یعنی یک شماره حتی به ۶۰ افغانی می رسد.

س: به صفت یکی ازاعلانشن سرپرست این مجله اینطور فکر می کنم که اگرامکان داشته باشد مجله سباوون از ریس کتاب فروشی یعنی ولایت بلخ به ستور ماتراگیرید در غیر آن جندیان مزار شریف را وادار می کنند که فقط در ظرف یک روز فروش می رسد.

مطالب ارسالی شما

داکتری

روزی نحصی مادرکلان خودرا نزد داکتربرد، داکتربعد ازمعاینه گفت:

- مریض شما، مریضی روحی دارد باید که عروسی کند.

- نواسه گفت آخر داکترصاحب مریض شما صاحب نواسه وکواسه است چرا عروسی کند؟

- مادرکلان باخشم زیاد میگوید: اوبچه! تومیفامی یا داکترصاحب!

گفتم وگفت

گفتم خیالی بسوده
گفتا به خواب بینی
گفتم گویند گیسفند
گفتا در آب بینی
گفتم که درخوردن نان سفید چگونه باشند.
گفتا که معده ات راد ریش و تاب بینی
از نلورانس شینم

اختراع جالب

متخصصین آلمان دموکراتیک تفنگچه یی را اختراع نموده اند که به مقاصد مفید استعمال میشود. این تفنگچه مرمی راهیر نمیدهد بلکه یک نوع مایع جسمانی رافیر میکند. انسانیران عقیده دارند که این سلاح جدید درکارخانه تحقیقات وخدمات اجتماعی موارد استعمال وسیعی پیدا خواهد نمود. تفنگچه بامواد شوینده دارای مارک های مختلف بازار تولید شده است جنسیت مواد یکه باهم سرش میشوند، طلوع، جوب، شیشه کاری وپیژه برکاری شده وبه طرف هدف مورد نظر فیر میشود. بعد از سپری شدن ده ثانیه دیخر نمی شود. مردمان به هم می پیوندند که به اصطلاع دیگر سرگی ندارند.

ارسالی: سید قاسم سیدزاده (کوهستانی)

((کلیپ‌ها، ساعت‌های جیبی، ساعت‌های مچی))

یکی ازبزرگترین کلکسیون های خصوصی ازوسایل حوزه ساعت ((ریلر)) در نیمبرگ آلمانی ((نیرنتال)) است. دراین حوزه ساعت های قدیمی وگران قیمت توسط خانواده گوهر فروش ((ریلر)) جمع آوری شده است.

بزرگترین آثار ساعت فلزی از زمان مرحوم حضرت ((بیت گروشن ولد)) هلندی یک کوه گوشت ۵۰ کیلوئی بوده، وزنه اندازه چای بود که ازدروازه موتر ودرغرفه تیلفون عمومی جای نمیشد، ولی همین کوه گوشت باکمک طب سوزنی درشوروی لاغرشدن بود وطی فقط هشت هفته او بیشتراز پنج نجم وزن خودرا ازدست داد. برنامه لاغری سوزنی فریه ترین مردهلند در بیمارستان ((بو تم)). لاهه صورت گرفت، این شفاخانه بمنظور تعلیم طب سوزنی دنیا تاسیس گردیده بود.

پروپیسور (س) تیعه اندونیزیا دیگری از معروفترین استادان طب سوزنی دنیا را استخدام کرده بود.

ارسالی: فاضله صاحبی

هرگاه میخواهی به دروغ هایدوستت پی ببری کیک را خود ت بپزایش دروغ بگو، وبا حرص شدت بزن، بعد ازانجام لاهایش درطی عمر برایت گفته باخبر خواهی شد.

ارسالی: نعمی جان نایل از

- قدرراحت راکسی داند که به مغازه گون گرفتارشود.

- ریسمان بی واسطه بود ماست

- نان درسایه بااز زن تراست که بیدانمی شود.

کسانی که چربی خون شان زیاد است خیلی مفید است. همچنان کسانی که مبتلا به امراض شکر استند خوردن زرد کتوميه شده چه به علت دانستن انسولین درزرد کت مفید ثابت شده است.

نیله ((کوهستانی)) از خونجال خان مینه

خندان رویت

دوستی مثل استاد کهنه است
ندانست تاریخ آبرافیتی میکند.
(گوته)

ایمان قوت روح است.
(چخوف)

ایمانم مرافریب نداد.
(شیلر)

عشق شیفعی است که ازآسمان به غنچه قلب انسان می نشیند.
(اوس هوسه)

انتخاب: اسماعیل دیاز ازلیسه زرغونه

لطیفه‌های خارجی

((بیت گروشن ولد)) هلندی یک کوه گوشت ۵۰ کیلوئی بود، وزنه اندازه چای بود که ازدروازه موتر ودرغرفه تیلفون عمومی جای نمیشد، ولی همین کوه گوشت باکمک طب سوزنی درشوروی لاغرشدن بود وطی فقط هشت هفته او بیشتراز پنج نجم وزن خودرا ازدست داد. برنامه لاغری سوزنی فریه ترین مردهلند در بیمارستان ((بو تم)). لاهه صورت گرفت، این شفاخانه بمنظور تعلیم طب سوزنی دنیا تاسیس گردیده بود.

پروپیسور (س) تیعه اندونیزیا دیگری از معروفترین استادان طب سوزنی دنیا را استخدام کرده بود.

ارسالی: فاضله صاحبی

هرگاه میخواهی به دروغ هایدوستت پی ببری کیک را خود ت بپزایش دروغ بگو، وبا حرص شدت بزن، بعد ازانجام لاهایش درطی عمر برایت گفته باخبر خواهی شد.

ارسالی نعمی جان نایل از

- قدرراحت راکسی داند که به مغازه گون گرفتارشود.

- ریسمان بی واسطه بود ماست

- نان درسایه بااز زن تراست که بیدانمی شود.

- حسود ازخوشبختی دیگران رنج میبرد.

- کوتاه ترین فاصله بین ازل وابد زنده گیست.

- زن هرقدرکم سخن باشد سیرینتر است.

ارسالی محمد عمایون حمیدزاده

- لیمو برای درمان تمام امراض قلبی مفید است زیرا عدم ترتیب حرکات قلب نتیجه بدی هم وسموم کبد است وبرای این کارلازم است آب لیمورا جرعه جرعه با تنفس عمیق نوشید.

ارسالی محمد طاهر

گل میز لایتی

اولی - یالله اگربرادرم گول کیپر نمی بود دروزده گول می خورد.

دومی - بس چند گول خورده اولی - نه گول یکی دریای برادرم خورد اوت شد.

مرد جدی

ولی - من آنقدرجدی استم که به خاطرخوردن سیلی پشت یکفرد کیلومتر پیاده رفتم.

دومی - بس ازآنکه ظرف نیم ساعت آمدی؟

اولی - نه خیر، مرادرامبولانس آورد.

ارسالی نجیب الله (ویمو - دوست)

- برای شب بیری در روزجوانی باید چراغی تعبیه دید.
(افلاطون)

- سخت بسیارکارکردن عبادت است.

((لعل بنادرشاستری))

ارسالی عیلی حکیمی،

- سلطانت زن در خانه است.

- هنرمندی که بدون عشق هنرنمایی میکند مانند چراغی است که بدون تیل میسوزد.

ارسالی: طلوع آقایی

- دنیا با قادراست سعادت مند ترین ودل انگیزترین زندگانی رابوجود آورد.
(ویکتورهوگو)

- عشق به زن درس محبت ویصرد درس بزرگواری میدهد.
(شیلر)

ارسالی گلتاب (زیارنده)

سرگرمی

- کینه یک نفعی نزاع های عنیفی راتازه میسازد امامحبت توهین هارا نادیده میگیرد.

- موسیقی نیروی حیرت انگیزی است که بطورموزون خاطره های بزرگترین روزنای زنده گی را در دل مابیدار میسازد.

ارسالی نزیه ترین از لخصر

- محکمترین حلقه زنده گی همدردلن است.

افلاطون

ارسالی بشیرنزهت حوادی

عشق

۱- عشق کوتاه اماد وران حیات ازآن کوتاه تراست.

هورنگسون

۲- برای مردم عشق دنیا حکم قبرستان وسیع را دارد.

افلاطون

۳- عشق کوراست اماراه خود را درهمه جاه بازمیکند.

رابسون

۴- گرمی چشمان تومنبع عشق آتشین من است.

برنز

۵- عشق شهریار است که خداوند به انسان داده تا باان نزد اوبرواز کند.

میکل انژ

۶- عشق وقتی به سرونت بیران برسد، اونان راجوان می سازد.

برنارد شاو

۷- مردم بی عشق گورانی اند که هرگز به منزل نخواهند رسید.

رسو

۸- سرنوشت انسان را عشق تعیین میکند.

گامیسون

ارسالی غلام محمد قادری

۱- زنده گی برای کسی که فکر میکند کمید وبرای کسی که احساس میکند تراژیدی است.

۲- مردم هرقدرهم عاقل باشند اگرآراده قوی نداشته باشند خود راگم میکند.

۳- سه چیزسبب موفقیت هرشخص درزنده گی است جسم سالم، روح تربیه یافته وقلب پاک.

ارسالی ظریفه یزدانی

سنگه ها

- دورترین، سخت ترین، پرخطرترین سفر، سفربکار وان زنده گی است.

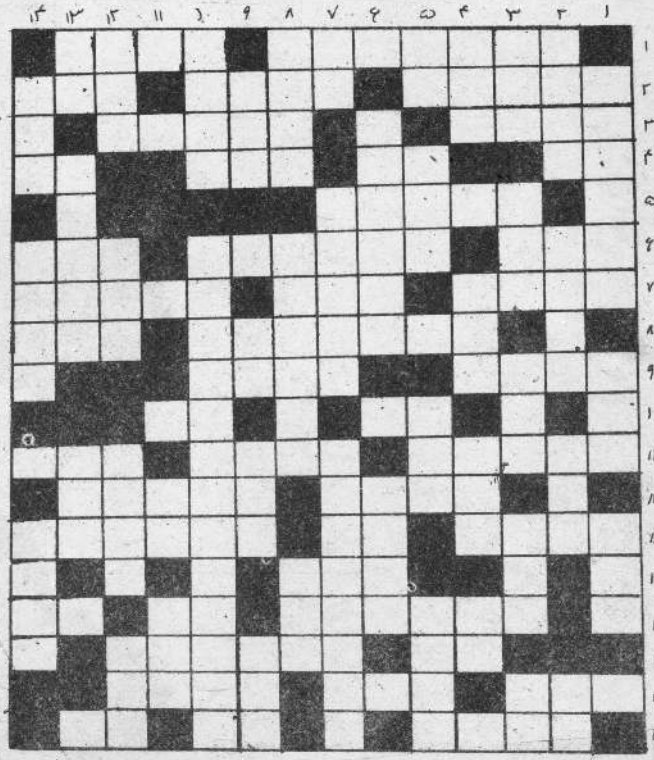
- بزرگترین سلاح خردمند در مقابل جاهل سبروحوصله است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

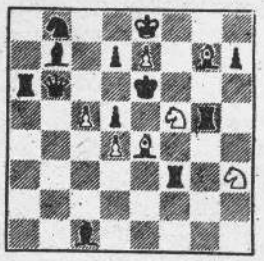
سرگرمیها و پرسشها

جدول

افقی: ۱ ـ عمه د رجستجویش استند ـ بخت.
۲ ـ آرزو ـ بعد از هجران ارزش وبها.
۳ ـ سخن چین ـ خو ـ شحال.
۴ ـ د یروز ـ نفس پشتو معکوس آن مادر بره است ـ مشکوک آن فاعل است.
۵ ـ تند رست.
۶ ـ لبلبو مادر آن است ـ ابلعی ـ معکوس آن آهسته است.
۷ ـ واعمه ـ شعر (اصطلاحی) ـ شعري منسوب به یوسف مصر.
۸ ـ مراسم بعد از عروسی ـ د شمن شیشه.
۹ ـ گل نشگفته ـ معکوس آن شب مانده است.
۱۰ ـ فساد ـ کلمه تحسین.
۱۱ ـ د شت ـ معکوس آن هوشیار است ـ از مردم پول خیرات میخواهد.
۱۲ ـ خوشنود ـ سرنا ـ
۱۳ ـ افسار ـ فرار ناگهانی حیوان ـ غضروف اصطلاحی.
۱۴ ـ صبح ـ
۱۵ ـ هنرمند بزرگ کلاسیك کشور ـ امروز پشتو ـ نا شنوا
۱۶ ـ معکوس آن نوخ است ـ د زدي.
۱۷ ـ خالیگاه ـ بخشش بکرم ـ بومیان جمع آنست.
۱۸ ـ مفرد جواهر ـ معکوس آن عدد یست ـ راه عمودي:
۱ ـ مفکوره ـ اندوه ـ آنچه لذیذ دارد.
۲ ـ شادابی ـ کسار ـ قصر ـ بافشاري احمقانه.
۳ ـ معکوس آن یکی از دریا هاي کشور ـ خانه بزرگ ـ ازجمله د خانیات قدیم ـ خوگرفتن ـ ضمیر غایب.
۴ ـ بین شب وعصر ـ لشکر بندیده گی ـ دو
۵ ـ بیخ وریشه ـ سه صد و شصت وپنج روز ـ آببازي ـ د و باره.
۶ ـ سکوت ـ فاعل آن ضارب است ـ
۷ ـ مخاطب متکلم ـ مداوا صاحب باور
۸ ـ معکوس آن کرایی نیست ـ ترسیده ـ در هر دو ع مشو.
۹ ـ بلی ـ جزاي بی سر گونه را ترمیکند ـ بر باد.
۱۰ ـ از جمله وسایل جادوگري ـ در آغاز افسانه ها میگویند.
۱۱ ـ خالی نیست ـ د رشت نیست.
۱۲ ـ کوتاه پشتو ـ معکوس آن کوشش است ـ دانه قیمتی ـ صومعه
۱۳ ـ آواز خر ـ همیشه آنرا لعنت میکنند ـ بی بردن.
۱۴ ـ گوشت آن حرام است ـ بنگ می خورد ـ خدایا.



شطرنج



سفید ۱۰ مهره:
Ch3 — Pd4 — Fe4 — Pc5 — Cf5 — Tg5 — Ta6 — Pe7 — Fg7 — Re8.

سیاه ۹ مهره:
Cb8 — Fb7 — Pd7 — Ph7 — Db6 — Re6 — Pd5 — Tf3 — Pc1.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند

پرسش ادبی

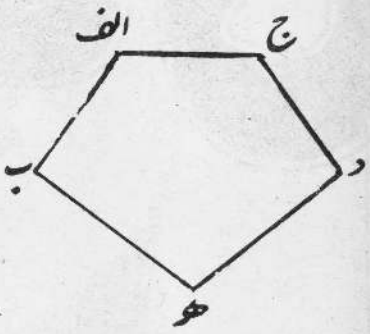
لاله ام لاله، نقش دامن لو بس
صورت خالی ایا غم و بس
چون جرس بیخبر زمنزل وراه
همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکتن از شاعران مشروطه خواه است که اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده وبدسترس علاقمندان قرار گرفته است، بما بنویسید که شاعر آن کیست ودراین مجموعه چند شعر او گنجانیده شده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حل کنید وجایزه بگیرید

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده وبه معمای ذیل جواب ارایه دارید : در شهر ((الف)) دریوری ازکسی پرسید که چگونه ازکوتاهترین راه به شهر ((د)) رسیده می تواند درجواب شنید : ((از دو راهیکه موجود است، انتخاب یکی ازانها باشماست، یا ازطریق شهر ((ب)) و ((ج)) به شهر ((د)) میرسید اهم ازطریق شهر ((هـ)) به شهر ((د)) میرسید . ولی باید بدانید که : ازشهر ((الف)) به شهر ((هـ)) به اندازه $\frac{1}{3}$ فاصله زیادتر است نسبت به اینکه ازشهر ((الف)) به شهر (ج) ۱۰ ز شهر ((هـ)) به شهر ((د)) برعکس $\frac{1}{2}$ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه ازشهر ((ب)) به شهر ((د)) میروید . ازشهر ((ب)) به شهر ((ج)) رامه اندازه $\frac{1}{2}$ دورتر است نسبت به اینکه ازشهر ((الف)) به شهر ((ب)) میروید . اگر فاصله بین شهر ((ج)) وشهر ((د)) را به ۳ حصه تقسیم کنید وفقط یک حصه آنرا رفت وآمد نماید ، درآنصورت فاصله زیادتری رانسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر ((ج)) طی خواهید کرد . جمعاً مسافه ازشهر ((الف)) ازطریق شهر های ((ب)) و ((ج)) به شهر ((د)) وازآنجا ازطریق شهر ((هـ)) دوباره به شهر ((الف)) ۲۲ کیلومتر است واینقدر نیمز میدانم که یکی ازین دوراه بشهر ((د)) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است . باشنیدن این جواب کله دریور چرخ خورد وخواهان رهنمایی ازخواننده گان مجله سباوون شد ، لطفاً اورا رهنمایی کنید وهمچنان جواب دهید که فاصله بین هرشهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک درآنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

ارتباط را پیدا کنید

چند جفت زن وشوهر به بار رفتند ، درآنجا جمعاً ۴۰ بوتل فانتا نوشیدند ، خانم صدیقه ۲ بوتل فانتا نوشید ، خانم سبوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل وخانم پروین ۵ بوتل فانتا نوش جان کردند . آقای غلام مساوی باخانم محترم شان فانتا نوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتا صرف کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان وآقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتا را سرکشیدند .

حال برشما است که بگویید وبنویسید کدام خانم باکدام آقا ارتباط همسری دارد ؟

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخبرنگار اختصاصی مجله ما تهیه فرستاده است .

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر عضویت دارند ازقضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی راکه جمع نموده اند بهمدیگر نشان دهند ، بعدازآنکه همه باتکت های جدید آشنا شدند هرکس آلبوم تکت های پستی اش رادر گوشه یی گذاشت وهمه سرگرم گفتگو وقطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی وقطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت ویانزده ۷ر۱۵ دقیقه بعدازظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی ازضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی ازاتاق بیرون شدند . ساعت ۷ و ۴۰ دقیقه (۷ر۴۰) زمانی که بعضی ازآنها میخواستند خانه بروند ((هژیر)) یکی ازاعضای جمعیت دید که یکی ازتکت های بسیارقیمتی اش راکسی ازآلبوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه دارید بامطالعه دقیق معلومات زیرمعلوم نمایید که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق رادزدیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما ازمعلومات زیر اسما ، تخلص ووظیفه هریک رانیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی درکجانشسته بود ولی میدانیم که رهبر جمعیت ((نادری)) تخلص میکرد . دراتاق در دوطرف ((هژیر)) عضو دیگر جمعیت ، ((محمد نادر)) پهلوی دیگرشان که ((دریور)) بود نشسته بودند ، ((ظفر)) وظیفه اش ((باغبانی)) است واسم او ((حسیب الله)) نیست . از ((شاهپور)) شغل اش ((نجار)) است و ((بدخشی)) شغل ((سلمان)) راداشت .

ـ ساعت ۷ر۰۵ : پروانی با مامور و ((محمدرحیم)) به تشناب رفتند .

ـ ساعت ۷ر۱۸ : ((هژیر)) و ((سلیم)) به دهلیز رفتند تا سگرت دود کنند .

ـ ساعت ۷ر۱۹ : ((آهنگر)) با ((ظفر)) و ((حسیب الله)) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

ـ ساعت ۷ر۲۲ : ((بدخشی)) نیزجهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

ـ ساعت ۷ر۲۵ : ((دریور)) به اتاق پهلو برای ادای نماز شام رفت وبعداز ده دقیقه برگشت .

ـ ساعت ۷ر۲۷ : ((غلام سخی)) با ((سلمان)) به دهلیز رفتند تا سگرت بکشند .

ـ ساعت ۷ر۲۹ : ((نجار)) جهت خریداری لیمونات ، ((احمدفواد)) به تشناب ، ((عزیزی)) برای چای دم کردن رفتند .

ـ ساعت ۷ر۳۳ : ((نادری)) جهت خریداری لیمونات رفت وهمچنان ((باغبان)) به تشناب رفت .

ـ ساعت ۷ر۳۷ : ((شاهپور)) و ((صالح)) به تشناب رفتند و ـ ((عبدالشافی)) جهت خریداری لیمونات رفت .

درزمانی که دیگران بیرون بودند ((صالح)) با ((محمد رحیم)) و ((نجار)) درمورد فوتبال صحبت میکردند . درحالیکه ((مامور)) با ((احمدفواد)) و ـ ((ظفر)) درمورد اداره کار ش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال برشماست تا دریک جدول اسم ، تخلص ووظیفه هریک رابشکل درست جابجاکنید ودزد رابه اساس جدول زمانی که درفوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوریکه ببینید کی درین میان برای لحظه یی دراتاق تنهاماند تاکه توانسته به البوم تکت پستی دستبردی کند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیر پلارگان



صحت طفل تانرا تضمین میکند

بصورت بر چون از تولید کنندین دکانهای متزلزلان، وطنسور عمده، از طاهر لمیتد درکوچی مارکیت دستیاب نمایید.

تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و کست های ویدیویی دلخواه تانرا از تابش ویدیو کست بدست آرید

آدرس:
قرطاسیه فروشی تابش
محمد جان خان واټ

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروشی جمشید که تازه به فعالیت اغاز نموده، برعلاوه قرطاسیه باب، اخبارهفته، مجله، سباوون وسایرجراید ومجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرارمیدهد.

ادرس: مارکیت جوار مکتب ابتدائیه مرتضی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و اشیای مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد

آدرس : زرغونه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لمتد

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور و واتر پمپ های بنزینی
و دیزلی هوندا ، روبین ، کبوتاریان مار
و برزه جات آنها از با اعتبار ترین
کمپنی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمده و پرچون به فروش
میرسند .

آدرس : شرکت عبیدیان لمتد حصه
دوم جاده میوند ، مقابل حمام جاده

تلفون ۲۱۸۶۲

ویا تجارتخانه حاجی سیف الله عبیدی
منزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل تسجیل خشتی



از لیلام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استفاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

آدرس : شهر نو
مقابل زینب سنتاری

فروشگاه هرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

صنایع ملی را تقویه نمایید



فروشگاه

بزرگ افغان

بزرگ‌ترین مارکیت فروش بوتهای ساخت وطن

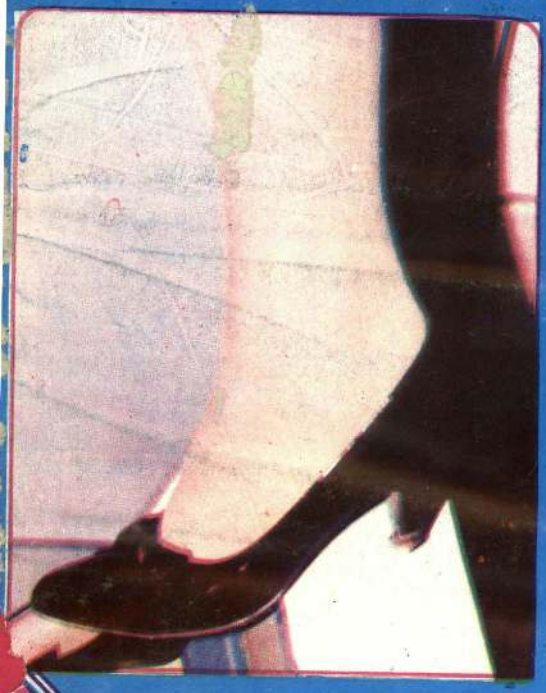
۱۰۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بازهم ۵۰ هزار ۲۰ هزار ۱۰ هزار

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت



بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بل‌های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشند

شبانه روز خدمت شهریان است
فروشگاه همیشه در خدمت شهریان است

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library